

یک پادشاه سرشار از شکوه

خبر خوش
دربارهٔ عیسی، مسیح موعود.

Hans-Jörg Ronsdorf

یک پادشاه سرشار از شکوه

خبر خوش درباره عیسی، مسیح موعود

Hans-Jörg Ronsdorf

چاپ دوم، افزوده، اوت 2022 (نسخه آلمانی)
تصویرگری: فریدریکه تسشکی (Friederike Zeschky)
متن: Hans-Jörg Ronsdorf – همه حقوق محفوظ است

Albis 6½, 87477 Sulzberg

ایمیل تماس: hj-ronsdorf@t-online.de

www.hans-joerg-ronsdorf.de

شابک نسخه آلمانی: ISBN 978-3-9826027-7-6

ویراستار: گابریله زینگر (Gabriele Singer)

طراحی جلد: فریدریکه تسشکی (Friederike Zeschky)، توبیاس اشتریکر (Tobias Stricker)
ترجمه‌های کتاب مقدس که از آن‌ها نقل شده است (در نسخه آلمانی):

Elberfelder, CSV

Das Buch, Roland Werner

Die Zürcher Bibel

Die Gute Nachricht

Neue Genfer Übersetzung

ما مسیحیانی از کلیساهای آزاد انجیلی هستیم، یا به تعبیر دیگر، مسیحیان انجیلی (اوانجلیکال). این نام برای ما مهم نیست. ما همراه با بسیاری از فرقه‌های دیگر، به‌سادگی مسیحیانی هستیم که به عیسی مسیح ایمان دارند و می‌کوشند از او پیروی کنند.

نویسنده در زمینه فناوری رنگ‌کاری کار آزاد دارد. متولد 1964. او و همسرش کریستینه (Christine) 5 فرزند بزرگسال دارند. او با شور و علاقه فراوان کتاب مقدس را مطالعه می‌کند. و نیز آنچه دیگران درباره آن پژوهیده‌اند.

ما مسیحیان چندان خوبی نیستیم، اما پادشاهی خوب داریم. بهترین ما باید از آن باشد. در کتاب مقدس منبعی قابل اعتماد برای آنچه به آن ایمان داریم در دست داریم.

ما همراه با همه کسانی که عیسی را به‌عنوان پسر خدا و خداوند جهان، به‌عنوان پادشاه پادشاهان، می‌پرستند و او را خدمت می‌کنند، به سوی هدفی باشکوه در راهیم.

1 خبر خوش در 3 کلمه

آیا سه کلمه می‌تواند کافی باشد تا مهم‌ترین بخش پیام مسیحی یا ایمان مسیحی را خلاصه کند و به لبّ مطلب برسد؟ آری، سه کلمه هسته خبر خوش است. اما روشن است که درباره آن بسیار بیشتر هم می‌توان گفت. در اینجا **سه کلمه** آمده است که هر یک به‌تنهایی این هسته را توصیف می‌کند. پیش از هر چیز باز تأکید می‌کنم: این فقط نوک کوه یخ است، اما به‌راستی قلّه آن. انجیل پیامی است درباره عیسی. درباره آن انسان مصلوب، برخاسته و تاج‌گذاری شده با قدرت و جلال بر تخت خدا. پیام به جهان، به‌طور خلاصه، چنین است:

عیسی خداوند است!

عیسی پادشاه است!

عیسی مسیح موعود است!

انجیل، یعنی خبر خوش، یعنی پیام شادی‌بخش، چنین است. هر که از انجیل سخن بگوید، این را به‌عنوان مهم‌ترین نکته در آغاز می‌گذارد. این سه کلمه لبّ مطلب را بیان می‌کنند. همه چیز به آن بستگی دارد. آن‌ها نقطه عطف تاریخ جهان و نقطه تبلور تاریخ نجات خدا را توصیف می‌کنند. این سه کلمه از جابه‌جایی جبهه‌ها و قدرت خبر می‌دهند: غلبه بر قدرت‌های مرگ. امید هست. آینده‌ای خوب. اکنون پاسخ‌ها هست. بسیاری چیزها در نوری تازه دیده می‌شوند. **اینکه عیسی خداوند است، همه چیز را دگرگون می‌کند.** به خواندن ادامه دهید - و خود را به این داستان پادشاه حقیقی بسپارید. داستان عیسی و پایان پر جلال آن، این است خبر خوش. اینکه کسی خداوند همه و همه چیز شده است، لزوماً و خودبه‌خود برای همه خبر خوشی نیست. اما می‌تواند برای هر کسی چنین باشد. زیرا این داستان عیسی برای همین است. و برای همین این خبری خوش است.

چرا عیسی مسیح را پادشاه می‌نامم؟ تقریباً همه نویسندگان عهد جدید او را چنین می‌نامند، و حتی پیش از آن، نویسندگان عهد عتیق نیز. افزون بر این: «مسیح»

یعنی «مسح شده». در دوران باستان، و در دین یهود نیز، در کنار کاهنان و انبیا، به‌ویژه پادشاهان را با روغن به پادشاهی مسح می‌کردند، همان‌گونه که ما از تاج‌گذاری یک پادشاه سخن می‌گوییم. مسح شده بودن یعنی برگزیده بودن برای منصبی خاص.

«مسیح موعود» (Messias) همان معنای «مسیح» (Christus) را دارد. واژه نخست از عبری (ماشیح) آمده است و دومی از یونانی (خریستوس). از این رو این لقب و نام مسیح همواره پادشاه بودن عیسی را نیز در کانون توجه قرار می‌دهد و بزرگ می‌دارد. به‌عنوان فرمانروا و حاکم بر همه و همه‌چیز، و البته به‌ویژه برای قوم خود و بر قوم خود، یعنی کسانی که به مسیح اقرار می‌کنند. برای آنان عیسی خداوند است. و پادشاه. زیرا هر که به ملکوت خدا تعلق دارد، که در عین حال ملکوت مسیح است، تنها می‌تواند او را پادشاه خود داشته باشد.

در ضمن، در متن‌هایی که درباره خداوند عیسی مسیح است نیز اغلب می‌توان مضمون پادشاهی را تشخیص داد، حتی آنجا که صریحاً پادشاه خوانده نمی‌شود. در فصل‌های بعد در این باره بیشتر خواهیم گفت.

بزرگ‌ترین پرسش همه زمان‌ها این است و این خواهد ماند: چه کسی می‌تواند از پس پرسش‌ها و مشکلات بزرگ ما برآید - یا به ما کمک کند آن‌ها را حل کنیم؟ و برای هر کس به‌طور شخصی: به چه کسی می‌توان اعتماد کرد و خود را سپرد؟ ما به‌عنوان بشریت به چه کسی می‌توانیم خود را بسپاریم؟ - تا انسان‌ها و خانه‌شان، یعنی سیاره ما، نجات یابد؟

بزرگان جهان و تاریخ ما، که مردم خود را به آنان سپردند، اغلب یک وجه مشترک داشتند: قدرت طلب بودند، اهل دسیسه و فاسد، و از روی جنازه‌ها می‌گذشتند. از مردم بهره‌کشی می‌کردند، آنان را به جنگ‌های بی‌معنا می‌فرستادند. در تجمل می‌زیستند، در حالی که مردم گرسنه بودند. چه خوب بود اگر قدرتمندان امروز از این بیماری شفا یافته بودند.

اشتیاقی در ما هست که از آن کسی باشیم، که خود را به یکی، به هر کسی، واگذاریم. که بی‌دغدغه خود را به دیگری بسپاریم. برخی این را به‌شدت حس

می‌کنند، برخی دیگر امید یافتن چنین کسی را از دست داده‌اند. خدا چگونه به اشتیاق ما پاسخ می‌دهد؟ این‌گونه که به جهان کسی را می‌دهد که می‌توان و رواست خود را به او وا گذاشت، بی‌آنکه از این راه نابود شد.

کسی که نه به خود، بلکه به ما می‌اندیشد. پادشاهی که سزاوار پادشاه بودن است. که ما و عمیق‌ترین نیازها و آرزوهای ما را می‌شناسد. و به آن‌ها رسیدگی می‌کند. کسی که به‌راستی می‌خواهد و می‌تواند. که انسان بودن را می‌شناسد و آن را تجربه کرده است. باور من و بسیاری دیگر این است: آن یک نفر عیسی، همان مسیح، است!

شما را دعوت می‌کنم که این پادشاه بی‌همتا را بشناسید. با من به سفری کوتاه و پرشور برای کشف او بیایید. چند لحظه خود را به آن بسپارید.

چه شادی‌ای! پیک پیروزی شتابان از فراز کوه‌ها می‌آید! او خبر خوش می‌آورد، سلامتی و نجات را اعلام می‌کند، به شهر صهیون می‌گوید: «خدای تو پادشاه سراسر جهان است!»

اشعیا 52:7

برای مطالعه و تعمق بیشتر: اعمال رسولان 36-2:33؛ 20-3:13؛ 12-4:10؛ 39-13:37؛ 31-17:30؛ دانیال 2:44؛ زکریا 9:9؛ 14:9؛ متی 27:11؛ یوحنا 18:37؛ عبرانیان 3-7:1؛ مکاشفه 1:5؛ 19:16؛ خروج 40:15؛ اول سموئیل 15:17؛ 16:3؛ 13-12؛ دوم سموئیل 2:4؛ 7؛ 5:3؛ 17؛ 12:7؛ مزامیر 89:20؛ اول پادشاهان 1:34؛ 39؛ 45؛ 5:1؛ اول تواریخ 11:3؛ 14:8؛ 29:22؛ خروج 28:41؛ 30:30؛ 40:15؛ لاویان 7:36؛ اعداد 3:3؛ عبرانیان 2:14؛ 4:15؛ امثال 16:15.

2 آیا امروز هنوز به پادشاه نیاز داریم؟

پیش از آنکه وارد موضوع شویم، نخست نکته‌ای مهم: من نه هوادار سلطنتم و نه مبارزی در راه آن. به نظر من، در روزگار ما دموکراسی شکل برتر حکومت است. دموکراسی بهتر از هر شکل دیگری می‌تواند نیروهای سیاسی را متوازن کند. سپاسگزارم که در چنین نظامی زندگی می‌کنم. خطر سوءاستفاده از قدرت به دست یک فرمانروای مطلق و خودکامه، چه امپراتور باشد، چه پادشاه یا رئیس‌جمهور، بسته به الگوی سیاسی، بزرگ است. رویدادهای کنونی این را به دردناک‌ترین شکل نشان می‌دهند. اما هر جا انسان‌ها قدرت و نفوذ دارند، هرگز امنیت کامل وجود نخواهد داشت. در این سوی ابدیت هیچ شکل کاملی از حکومت وجود ندارد. تا زمانی که انسان‌ها کامل نیستند، چنین خواهد ماند. و هر شکلی از حکومت می‌تواند زیر برکت خدا مایهٔ برکت باشد.

با این همه، من به پادشاهی رأی می‌دهم که همهٔ اختیارات را دارد، اقتدار کامل در همهٔ مسائل و موضوعات. اما فقط به این شرط که بتوان به او اعتماد کرد. اگر مسلم باشد که نه به پول نیاز دارد و نه به سرباز. پادشاهی بی‌دروغ و بی‌نیرنگ. کسی که «پاکدل» است. بی‌انگیزه‌های خودخواهانه. پادشاهی شایسته، که برای این منصب زاده شده است. پادشاهی که بتوان بی‌قید و شرط خود را به او سپرد. ما به چنین کسی نیاز داریم. سخن دربارهٔ همین یگانه خواهد بود. این است خبر خوش. انجیل ملکوت خدا.

آری، ما به او نیاز داریم، به همین یگانه. به عنوان پادشاهمان، به عنوان خداوند و خدایمان. کسی که ما را برادران و خواهران خود می‌خواند. و با ما نیز همین‌گونه رفتار می‌کند.

عیسی، خداوند، را می‌توانیم مستقیماً خطاب کنیم، همین جا که در این لحظه هستیم. این پادشاه به سخن هر کسی گوش می‌دهد، او همیشه و همه‌جا بار عام می‌دهد. کتاب مقدس این بار عام را دعا می‌نامد. نزدیک شدن به تخت او. در ایمان،

چنان‌که گویی واقعیتی دیدنی است. تخت این پادشاه فقط یک قدم، فقط یک دعا، از ما فاصله دارد – یک قدم، و ما با پادشاه سخن می‌گوییم. بلند، آهسته، در دل. خاموش، مردد، با شک. گریان، فریادزنان، نجواکنان. او همه را می‌شنود. بیایید او را بخوانیم، برای یاری، برای بخشش، برای آزادی! دست او دراز شده است – بیایید آن را بگیریم!

در اینجا بسیاری چیزها را پیشاپیش گفتیم. بیایید از همان ابتدا آغاز کنیم.

فریاد کمک‌خواهی من به تو برسد، ای پادشاه من و خدای من، زیرا تنها نزد تو دعا می‌کنم!

مزامیر 5:2

«این پادشاه جلال کیست؟ خداوندِ قادر مطلق، او پادشاه جلال است.»

مزامیر 24:10

برای مطالعه و تعمق بیشتر: یوحنا 20:17؛ متی 19:28؛ لوقا 22:30؛ دوم تیموتائوس 2:12؛ مکاشفه 5:10؛ 20:4؛ رومیان 5:2؛ افسسیان 2:18؛ 3:12؛ عبرانیان 4:16؛ مزامیر 50:15.

3 بازگشت به آغاز: پادشاهان در عدن

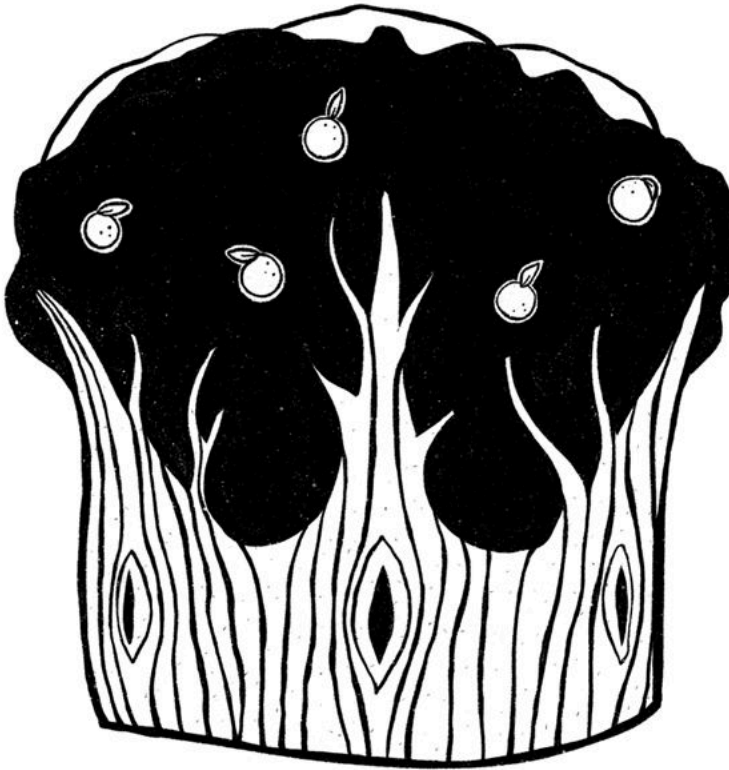
خدا می‌خواهد ما انسان‌ها پادشاهان او باشیم. آری، درست می‌خوانید! هر انسانی، بی‌استثنا، چه زن و چه مرد، قرار است ملکه یا پادشاه باشد. دقیقاً همین‌گونه آغاز شد. خدا، پادشاه کیهان، انسان را مرد و زن آفرید. زوجی که با هم شأن پادشاهی داشتند. زیرا به صورت خدا آفریده شده بودند. آنان نمایندگان خدا بودند. با وظایفی پادشاهانه. باغ عدن و تمام زمین قلمرو فرمانروایی آنان بود. فرمانروایی برای این دو به معنای مراقبت، محافظت و کشت و آبادانی بود. نه فرمانروایی بر یکدیگر یا تسلط بر انسان‌های دیگر، و نه بهره‌کشی از آنان یا از آفرینش.

در خاور نزدیک باستان، در دورانی که کتاب پیدایش با روایت آفرینش پدید آمد، این امری شگفت‌انگیز بود. خلاف فرهنگ زمانه. برخلاف روح زمان. امتیاز پسرانِ خدایان بودن تنها از آن پادشاهان بود. کسانی که نه به شیوه‌ای مردم‌سالارانه، بلکه خودسرانه به این مقام رسیده بودند. یعنی قوی‌ترها. و سپس این جایگاه را به ارث می‌گذاشتند. همهٔ دیگران خادمان و بردگانی بودند بی‌آن حقوق بشری که ما امروز می‌شناسیم.

پادشاه و ملکه، آدم و حوا، - به معنای تمثیلی - کاخی داشتند، یا معبدی. باغ عدن هدیهٔ خدا به این دو است و برای همهٔ فرزندانِشان در نظر گرفته شده بود. زیرا قرار بود این بهشت در سراسر زمین گسترش یابد. و برای همهٔ انسان‌ها خانه‌ای خوب باشد.

بی‌گمان خدا پادشاه بر همه چیز است. به‌عنوان آفریدگار و نگاه‌دارنده و خداوند همه چیز. این زوج انسانی، به‌عنوان نایب‌السلطنه، تصویری از آفریدگار خود بودند. فرمانروایی همراه با او و به جای او، این بود نقشهٔ الهی.

در باغ بهشت چیزی کم نبود. بیش از اندازه فراوانی بود. خود خدا مرتب به دیدار می‌آمد. انسان‌ها نیز قرار بود و می‌توانستند همان‌قدر دلسوز و مراقب باشند که خود خدا.



گسستی ناگهانی به این آرامش و صفا پایان داد. نایب السلطنه‌ها دیگر به فرمانروای خود اعتماد نمی‌کنند و از او اطاعت نمی‌کنند. شک می‌کنند که آیا آفریدگارشان خیر آنان را می‌خواهد. آیا چیزی نیکو را از آنان دریغ می‌کند که برای خوشبختی‌شان کم است.

پس چیزی را برمی‌دارند که صریحاً به آنان فرمان داده شده بود برندارند. فرمانی که مرز میان آفریدگار و آفریده را مشخص می‌کند. آنان از میوه ممنوع درخت شناخت نیک و بد می‌خورند. بدی را تنها کسی می‌شناسد که آن را انجام داده باشد. از مرز گذشته می‌شود و بهای این شناخت گران پرداخت می‌شود. از این پس

همه چیز دگرگون است. دیگر بهشت و حضور دیدنی خدا پناه و آرامش نمی‌بخشد، بلکه نبردی برای بقا آغاز می‌شود، کشمکش دائمی برای زنده ماندن، دور از عدن. دیگر هیچ چیز امن نیست. طبیعت سخت است و انسان‌ها نیز سخت می‌شوند.

شأن پادشاهی انسان باقی می‌ماند. اما آسیب دیده است، صورت خدا مخدوش شده است، آن هم چنان که انسان‌ها آغاز می‌کنند بر انسان‌های دیگر فرمان برانند و قدرت را به زور به چنگ آورند. خود را پادشاه دیگران می‌کنند. آفریدگار را با بت‌ها جایگزین می‌کنند. در نبرد بقا، رقابت آغاز می‌شود. قوی‌تر پیروز می‌شود. یا زنده می‌ماند. شأن پادشاهی به دست ما انسان‌ها مخدوش می‌شود. انسان‌ها کم نیست که به جانوران وحشی شبیه‌ترند تا به آرمان نیکوی خدا.

ما این را حس می‌کنیم و گاهی رؤیای چیزی را در سر داریم که به نوعی همان‌گونه باشد که در آغاز بود. آزاد، سرشار از محبت. و عادلانه. ما در آرزوی پذیرفته شدن و امنیت هستیم. ما به‌راستی برای جهانی دیگر آفریده شده‌ایم، جز جهانی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم و به دست ما چنین شده است که اکنون هست.

خدا، پادشاه کائنات، خدا نمی‌بود اگر به این وضع تن می‌داد. او از ما انسان‌ها ناخرسندتر است. خدا نمی‌بود اگر بهترین را برای ما نمی‌جست. دل او برای ما می‌تپد. او نمی‌تواند از محبت به ما دست بکشد. خدا داستانِ **خود** را می‌نویسد. تاریخ جهان به تاریخِ نجاتِ خدا بدل می‌شود. شما و من، همه ما بخشی از آن هستیم یا می‌توانیم باشیم.

برای مطالعه و تعمق بیشتر: پیدایش 1-4؛ مزامیر 8؛ یعقوب 3:9؛ رومیان 5:12-21؛ اول تیموتائوس 2:3-7

4 قومی از پادشاهان

با این حال: خدا همیشه حاضر بود و هست. پس از عدن و دور از عدن نیز. اما دیگر نه آن‌گونه که در عدن. پنهان و نادیدنی. او روح است. او همه جا هست. امروز نیز. او برای خیر ما انسان‌ها حاضر است. حتی اگر این را نبینیم یا حس نکنیم. سرانجام، او همه چیز را از نیستی آفریده است و آن را به هم پیوسته و زنده نگاه می‌دارد. هرچند او بی‌کران است، بیرون از همه آفریده‌ها، با این حال همان است که ما در او و به واسطه او وجود داریم. ما آفریده او هستیم. او از همه چیز و از هر جزئی آگاه است. او ما را رها نمی‌کند.

انسان‌ها در آن زمان آغاز کردند که خدای نادیدنی را بخوانند، دعا کنند. این خدا، پادشاه جاودان، از انسان‌هایش مراقبت می‌کرد. اما آنان، کمابیش مانند امروز، به راه‌های خود رفتند. در دین، در فرهنگ، در زندگی خانوادگی، در سیاست. شأن پادشاهی صورت خدا بودن، و همچون او دلسوز بودن، شعار زندگی‌شان نیست. تنها نزد اندکی چنین است. هرچند ندایی درونی به هر انسانی یادآوری می‌کند که وضع باید چگونه باشد. و نیز اینکه چگونه نباید باشد. وجدان به انسان‌ها داده شد، برای محافظت از خود و دیگران.

ما تنها همراه با پادشاه کیهان می‌توانیم مانند آغاز پادشاه باشیم. وقتی او بخشی از زندگی ما باشد. ما این‌گونه ساخته شده‌ایم. او می‌خواهد خلأ درون ما را که دور از خداست پر کند. ما آن را با هر آنچه جای خدا را می‌گیرد پر کرده‌ایم. او را با بتهایی عوض کرده‌ایم که گمان می‌کنیم می‌توانند این خلأ را پر کنند. با این همه: خدا می‌خواهد خانواده‌ای داشته باشد. خانواده‌ای پادشاهانه!

اگر خدا تاریخ را می‌نویسد، پس باید به تاریخ بنگریم. ابراهیم نقطه عطفی بود، آغازی نو. با او داستان خدا با انسان‌هایش بُعدی تازه می‌یابد. او برکت خواهد بود و فرزندان بسیار خواهد داشت. پسرش اسحاق، سپس یعقوب و دوازده پسرش، پدران قوم اسرائیل‌اند. آنان در مصر برده می‌شوند. قومی کوچک پدید می‌آید.

یَهِوه، «هستم آنکه هستم»، آنان را به قوم خود برمی‌گزیند. خروجی رهایی‌بخش آنان را از بردگی مصر بیرون می‌آورد و به بیابان می‌برد. در اینجا خدا با آنان عهد می‌بندد: آنان قومی از پادشاهان و کاهنان می‌شوند.

آغازی نو با یک قوم کامل. موسی پادشاه، کاهن و نبی آنان است، که آنان را رهبری می‌کند، نزد خدا برایشان شفاعت می‌کند و سخنان خدا را به آنان می‌گوید. شریعت، یعنی ده فرمان، بخشی از این عهد است. بعدها این فقط عهد کهن خواهد بود. همچون آغاز، اکنون نیز گسستی پیش می‌آید. قوم خدا برای خود خدایی دیدنی می‌سازد، گوساله‌ای زرین. آرامش و صفا بر هم می‌خورد. تخطی و گناه در میان قوم خدا جبران و بخشش می‌طلبد. خدمت قربانی‌ها برقرار می‌شود.

آنان به‌عنوان پادشاهان و کاهنان و به‌عنوان ملتی برگزیده، برای قوم‌های جهان الگو و از این رو راهنما بودند، یا می‌توانستند باشند. آنان بودند که خدای زندهٔ آفریدگار را خدمت می‌کردند، او را می‌شناختند و قرار بود ذات و واقعیت او را بازتاب دهند، در حالی که به‌عنوان کاهن در حضور او زندگی می‌کردند، همان‌گونه که روزگاری آدم و حوا در عدن.

داستان آنان ادامه می‌یابد، همان‌گونه که داستان ما نیز. در سرزمین کنعان ساکن می‌شوند. سال‌ها طول می‌کشد تا به آرامش برسند.

سپس مدتی بعد گفته می‌شود: هر کس آنچه در نظرش درست بود می‌کرد. زیرا در سرزمین پادشاهی نبود.

و حتی اگر کسی پادشاه باشد یا پادشاهی داشته باشد و همهٔ قوم از پادشاهان و کاهنان تشکیل شده باشد، این خودبه‌خود آن‌گونه نیست که خدا در نظر داشت. همان‌گونه که در آغاز صورت خدا بر اثر گناه آسیب می‌بیند، وقتی پادشاهان و کاهنان گناه می‌کنند نیز چنین است. ما این را می‌شناسیم، وقتی پادشاهان و ملکه‌ها از عهدهٔ نقش و شأن خود برنمی‌آیند. چیزی بودن، عنوانی داشتن، یک چیز است. کار ما انسان‌ها دشوار است. در ما نوعی نیروی جاذبه عمل می‌کند که نامش گناه است. ما نه تنها در چنگ آن گرفتاریم، بلکه اغلب همدست آن نیز هستیم. ما به کمک نیاز داریم. به نجات و رهایی.

مزامیر 139؛ عبرانیان 1:3؛ اعمال رسولان 29-17:27؛ پیدایش 4:26؛ مزامیر
10:16؛ 24:8؛ 29:10؛ اشعیا 6:1؛ پیدایش 12:2؛ خروج 12؛ 19:6؛ 20.

5 پادشاهی موافق دل خدا

رهبران گوناگونی در تاریخ‌نگاری کتاب مقدس کارکردهایی شبه‌پادشاهی داشتند. مانند ابراهیم، موسی، جانشین او یوشع، یا سموئیل نبی. اما با برآمدن داوود به نمونه نخستین پادشاه انسانی می‌رسیم. و بدین‌سان او الگو و نیای پادشاه آینده نیز می‌شود، که موضوع این کتاب است.

داوود با وجود ضعف‌ها و لغزش‌هایش، مردی موافق دل خدا توصیف می‌شود. او الگوی مسیح موعود می‌شود. با آشکار شدن این رؤیای نبوتی روشن می‌شود که پادشاه آینده صرفاً پسر دیگری از نسل داوود نخواهد بود. او داوودی بزرگ‌تر خواهد بود، آری، خداوند داوود. این به معنایی حل‌ناشدنی می‌ماند. در عیسی پادشاه این معما حل می‌شود.

این داوود نو مظهر انتظار مسیح موعود می‌شود. او نماد دوران نجات مسیحایی است که رهایی می‌آورد. دورانی که پادشاهی‌های جداشده شمالی و جنوبی اسرائیل را دوباره در یک پادشاهی متحد می‌کرد و روزگاران کهن را از نو زنده می‌ساخت. انتظارات چنین بود. اما قرار بود به گونه‌ای دیگر تحقق یابد. نه از آن رو که پیشگویی‌ها نادرست بودند، بلکه از آن رو که درست تفسیر نشدند.

داوود مردی موافق دل خداست. خدا او را در دل خود جای داده است. نه از آن رو که بی‌عیب یا حتی بی‌گناه بود. برعکس. در زندگی او بسیار چیزها به خطا می‌رود. او زناکار و قاتل می‌شود، پدری بسیار بد است. چرا نزد خدا جایگاهی ویژه داشت؟ راز این است: داوود با وجود همه چیز مشتاق خدا بود. در میان شکست‌ها و ناکامی‌هایش خدا را می‌جست! بارها و بارها. در پایان عمرش شکسته بود. در هر آنچه خدا می‌خواست، خود را تسلیم کرد. او سخت گناه کرده بود و ناگزیر بود تلخی پیامدهای آن را بچشد. زندگی‌اش هر قدر هم شکننده بود، فیض و نیکویی خدا را تجربه کرده بود. و می‌توانست بر عهدی تکیه کند، عهد داوود، که پادشاهی جاودانی را با داوودی نو تضمین می‌کرد.

داستان داوود به همه شکست خوردگان دل و جرئت می‌دهد! و ما بخشی از این داستان می‌شویم. پادشاه مسیحایی آینده مرزهای اسرائیل را درهم خواهد شکست. پادشاهی آینده مسیح موعود سراسر زمین را پر خواهد کرد. او کیست که روزی بر تخت داوود پادشاهی جاودانی خواهد داشت؟ او که خواهد بود، آن DAVIDUS REX، پادشاه داوودی؟ و این کی خواهد بود؟

اول سموئیل 16:13؛ داستان داوود در کتاب‌های اول و دوم سموئیل و در کتاب‌های تواریخ آمده است. متی 22:42-45.

6 در انتظار پادشاه: پیشگویی‌ها

تصور کنید که به ملتی کوچک تعلق داشتید که تاریخی پرفراز و نشیب پشت سر گذاشته و در میان دشواری‌ها گرفتار است. نوشته‌های مقدس این قوم وعده‌های بسیاری را حفظ کرده‌اند که پادشاهی خواهد آمد. کسی بی‌همتا، که همه آنچه آدمی در رؤیا می‌بیند و حتی بیش از آن را دارد. این نوشته‌ها، که در طول دورانی دراز پدید آمده و گردآوری شده‌اند، بارها و بارها از آن سخن می‌گویند. **امید قوم اسرائیل مسیح موعود است.** انتظار این پادشاه ضربان قلب ملتی کوچک است. این انتظار آن را زنده نگاه می‌دارد. امیدی راستین و زنده.

در انتظار مسیح موعود یک چیز کم است: هیچ‌کس نمی‌تواند دقیقاً بگوید کی می‌آید. و هیچ‌کس نمی‌داند چگونه می‌آید. اغلب از قدرت و جلال سخن گفته می‌شود. اما از رنج، مرگ و ترس نیز. این چگونه تحقق خواهد یافت؟ و آیا هر دو می‌توانند هم‌زمان راست درآیند؟ متن‌های کتاب مقدس عبری انتظارات گوناگونی پدید آوردند. در این باره هم‌رأی نبودند، اما در اینکه او خواهد آمد، اختلافی نبود.

در روزهای تولد عیسی، انتظار مسیح موعود چنان نزدیک است که گویی می‌توان آن را لمس کرد. برای آن اندک کسانی که مستقیماً از راز آگاه می‌شوند، که کودک و مادر را می‌بینند، برای آنان روزی بزرگ فرا رسیده است.

انتظاراتی که به این پادشاه مسیحایی گره خورده است، از این بزرگ‌تر نمی‌تواند باشد. اسرائیل، یا آنچه از آن باقی مانده، بخشی از امپراتوری روم است. نه اورشلیم، بلکه روم پایتخت جهان است. مسیح موعود این را دگرگون و زیر و رو می‌کرد. او مسئله قدرت را به سود اسرائیل پاسخ می‌داد.

اما آیا هنوز می‌شد به آمدن مسیح موعود، به پادشاهی راستین که نجات می‌آورد، امید بست؟ چه چیزی گواه آن بود؟ نبوت‌ها، یعنی پیشگویی‌ها، در تاریخ این قوم بارها تحقق یافته بودند. و اکنون؟ هرچه باشد، سخن از بزرگ‌ترین موضوع ممکن

بود. و باز معلوم می‌شد که خدا نمی‌تواند دروغ بگوید. آنچه وعده می‌دهد، به آن وفا می‌کند.

اکنون جهشی بزرگ می‌کنیم، درست به میان روزهایی که همه آنچه پیشگویی شده بود تحقق می‌یابد.

اما خداوند به تو، ای بیت‌لحم افراته، چنین می‌گوید: هرچند در میان شهرهای یهودا کوچکی، از تو فرمانروای آینده قوم من اسرائیل بیرون خواهد آمد. آغاز او از زمان‌های دور، از روزهای ازل بوده است.

میکاه 5:2

چند پیشگویی: پیدایش 49:10؛ اعداد 24:17؛ اشعیا 7:14؛ 9:7؛ 11:1؛ 34:5-40، 11؛ 53؛ ارمیا 23:5-6؛ میکاه 5:2؛ هوشع 11:1؛ ملاکی 3:1؛ مزامیر 22:118؛ زکریا 9:9؛ 12:10؛ 13:7؛ مزامیر 2؛ 16:10؛ 30:3؛ 110:1 و بسیاری دیگر.

7 انجیل امپراتور آگوستوس

واژه «انجیل» (در یونانی: euangelion) رنگ و بوی مسیحی دارد. اما همیشه چنین نبوده است. این واژه ابداع کلیسا نیست. واژه‌ای رایج بود برای هر گونه خبر خوش، با هر محتوایی. به‌ویژه آیین پرستش امپراتور در روم این واژه را برای خبری خوش دربارهٔ امپراتور به کار می‌برد، دربارهٔ تولد او و صفات برجسته‌اش که مایهٔ برکت امپراتوری و مردمانش بود. کتیبهٔ مشهور پربنه (Priene) نیز چنین می‌گوید. امپراتور آگوستوس (Augustus) زاده شده است. این «انجیل» همچون پیامی شادی‌بخش در امپراتوری روم دربارهٔ نخستین و بزرگ‌ترین امپراتور روم در تاریخ پخش می‌شود:

«این روز به سراسر جهان سیمایی دیگر بخشیده است؛ جهان رو به نابودی می‌رفت، اگر در این مولود برای همهٔ انسان‌ها سعادت می‌درخشید. درست دآوری می‌کند کسی که در این زادروز آغاز زندگی و همهٔ نیروهای حیات را برای خود بازمی‌شناسد؛ سرانجام زمانی سپری شده است که آدمی می‌بایست از زاده شدن خود پشیمان می‌بود. از هیچ روز دیگری فرد و جامعه این‌قدر خیر دریافت نمی‌کنند که از این زادروز، که برای همه به یکسان فرخنده است. مشیتی که بر همه‌چیز در زندگی فرمان می‌راند، این مرد را برای نجات انسان‌ها از چنان عطایایی سرشار کرده است که او را برای ما و نسل‌های آینده همچون نجات‌دهنده فرستاده است؛ او به هر ستیزی پایان خواهد داد و همه‌چیز را به شکوه سامان خواهد بخشید. در ظهور او امیدهای نیاکان تحقق یافته است؛ او نه تنها از همهٔ نیکوکاران پیشین بشریت پیشی گرفته است، بلکه ممکن نیست هرگز کسی بزرگ‌تر از او بیاید. زادروز این خدا خبرهای شادی‌بخشی [انجیل‌ها] را که به او پیوسته‌اند برای جهان به ارمغان آورده است. از تولد او باید گاه‌شماری تازه‌ای آغاز شود.»

متن‌هایی از این دست را باید پیش چشم داشت، اگر بخواهیم بفهمیم خواننده دوران باستان عنوان اثر ادبی دیگری را چگونه می‌فهمید: انجیل مرقس خود را **انجیل** می‌نامد. مرقس عیسی و زندگی او را در برابر امپراتور می‌نهد. او خوانندگان و شنوندگان انجیل خود را بر سر دوراهی انتخاب قرار می‌دهد.

آنچه قرار بود درباره آگوستوس صادق باشد، درباره عیسی و پادشاهی او صادق بود. نه تنها واژه انجیل از آیین پرستش امپراتور رنگ گرفته بود. این امر به همین‌سان درباره مهم‌ترین لقب از همه لقب‌های مسیح‌شناختی، یعنی «خداوند» (به یونانی: kyrios)، و سرانجام درباره اصطلاح «پسر خدا» نیز صادق است.

انتظار یهودیان برای مسیح موعود، فرمانروایی را در راه می‌بیند که از همه و همه چیز برتر است. عیسای ناصری تحقق همه پیشگویی‌ها و انتظارات است.

آنچه از سوی آگوستوس و درباره او گفته می‌شود، هرگز از عهده انسانی فانی برنمی‌آید. از این رو او را خدا، یا پسر خدا، می‌خوانند. با این همه، او نیز مانند همه دیگران مرد. اما اکنون کسی می‌آید که او نیز خواهد مرد. اما نه از آن رو که باید بمیرد. او داوطلبانه می‌میرد. برای دیگران. و او خداست. بی‌آغاز – برخلاف آگوستوس. او با مرگ خود بر مرگ، بزرگ‌ترین دشمن انسان‌ها، پیروز خواهد شد. و علت آن را از جهان برخواهد داشت: گناه را.

مرقس 1:1؛ یوحنا 10:18؛ عبرانیان 14:2-9؛ یوحنا 1:29.

8 تولد پادشاه مسیحایی

هر تولدی معجزه است. پنج بار این افتخار را داشتم که چنین رویدادی را از نزدیک تجربه کنم. رنج و شادی زن زائو از لحظه‌ای به لحظه دیگر جای خود را به هم می‌دهند. در دوران باستان، زایمان اغلب برای مادر و کودک به‌خوبی پایان نمی‌یافت.

تولد این پادشاه نیز معجزه است. احتمالاً بزرگ‌ترین معجزه‌ای که سیاره ما تاکنون به خود دیده است. آنچه در اینجا رخ می‌دهد، اینکه خدا انسان می‌شود، به مراتب فراتر از فهم ماست. مانند خودِ خدا، که به‌کلی دیگر و درک‌ناپذیر است. خودِ خدا خود را کوچک می‌کند. خود را به حدود 3500 گرم محدود می‌کند. حال آنکه پسر خدا خود آفریدگار و پادشاه کیهان است.

این پادشاه چگونه باید به جهان ما درآید؟ خدا بارها ظاهر شده بود. در بوتۀ سوزان، با هیبتی ترسناک بر کوه سینا، بارها به‌صورت فرشتۀ خداوند. اما این‌ها فقط «دیدارهای کوتاه» بودند. اکنون زمانِ مقرر خدا فرا رسیده است، همان چیزی که او همیشه در نظر داشت: **او می‌خواهد نزد انسان‌ها ساکن شود و بماند.**

خدا انسان می‌شود. باز فقط سه کلمه که لبّ مطلب را بیان می‌کنند. خدا وقتی انسان می‌شود، خدا می‌ماند. اما آنچه را که خدا بودن را می‌سازد، تا جایی که ما فانیان می‌توانیم بفهمیم، پشت سر می‌گذارد: تخت آسمانی، قدرت مطلق، فرمانروایی را. او به آن همچون چیزی که به غنیمت گرفته باشد یا چیزی که باید به آن چنگ زد، نمی‌چسبد.

زمان آن در مشیت خدا از پیش معین شده است. کمالِ زمان بود. از دید خدا بهترین زمان. از دیدگاه دنیوی بی‌اهمیت. جهانِ آن روز متوجه آن نمی‌شود. امپراتور آگوستوس – که از انجیل او شنیدیم – دستور می‌دهد ساکنان امپراتوری‌اش سرشماری و ثبت‌نام شوند. مردم برای این کار باید به زادگاه خود بروند. پس از پیاده‌روی بیش از صد کیلومتریِ مریم پابه‌ماه با شوهرش یوسف از

ناصره به بیت لحم، همه خانه‌ها پر است. ماه سپتامبر است. برای این زوج جوان، یوسف و مریم، دیگر جایی نزد خویشاوندان در بالاخانه، یعنی بخش مسکونی یک خانه اسرائیلی، نیست. با این حال نزد خویشاوندان جا پیدا می‌کنند. اما در طبقه همکف، آنجا که حیوانات را برای شب به درون می‌آورند. خانه از پیش پر است. مردان را در هنگام زایمان بیرون می‌فرستند. زایمان بی‌درنگ آغاز می‌شود و به خوبی انجام می‌گیرد. سپس نخست‌زاده را در آخوری می‌ خوابانند. راه‌حلی عملی. نوزاد آنجا خوب می‌خوابد. جایی موقت برای زایمان. اما برای آن روزگار و برای این زوج ساده از ساده‌ترین طبقه، نامعمول نیست. بلکه عادی است.

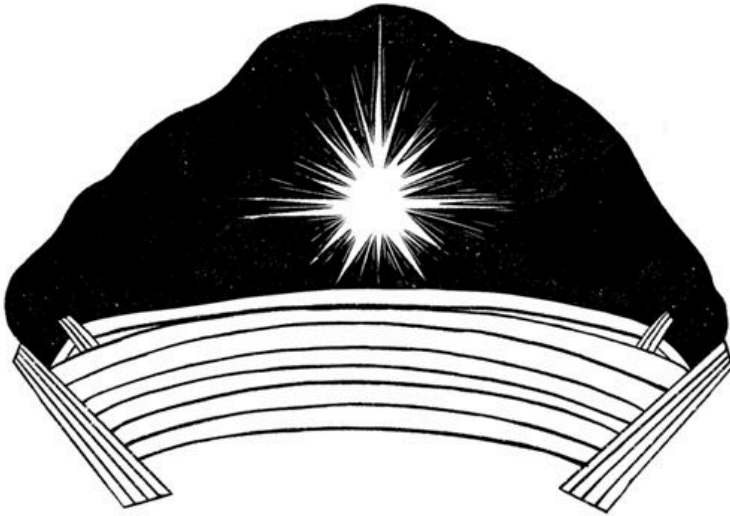
عیسی تنها برای ثروتمندان و مشهوران نیامد. تنها برای محترمان و اشراف نیز نه. او برای آدم‌های بی‌نام و نشان آمد. او برای انسان‌هایی آمد که دیگران هرگز حتی لحظه‌ای به آنان فکر نمی‌کنند. برای آدم‌های معمولی. برای بی‌جلوه‌ها و کسانی که به چشم نمی‌آیند. برای فراموش‌شدگان و نادیده‌گرفته‌شدگان. این از همان شیوه تولدش پیداست. آفریدگار کیهان در بی‌جلوه‌ترین شرایط زاده شد. خدا کاری چنان شگفت‌انگیز کرد که ما 2000 سال بعد به زحمت می‌توانیم تمام وزن معنای آن را دریابیم: خدا ابدیت را در امر معمولی می‌نویسد.

و این یعنی شاید خدا به واسطه عیسی بتواند داستانی تا ابد شگفت‌انگیز را در میان زندگی معمولی، کسل‌کننده، روزمره و بی‌رنگ شما بنویسد.

پادشاهی که این‌گونه به زندگی پا می‌گذارد، همچون نوزادی بی‌پناه، که خود را به زوجی جوان می‌سپارد، نشانه‌ای برجا می‌گذارد. او از همان آغاز نشان می‌دهد که چگونه است.

این رویدادی کیهانی است: از سرزمین پارت‌ها، که پیش‌تر قلمرو بابل بود، دانشمندانی، ستاره‌شناسانی، می‌آیند و ستاره‌ای را دنبال می‌کنند. ستاره‌ای که آنان را دقیقاً به محل تولد می‌رساند. شاید یهودیان ساکن بابل با نوشته‌هایشان به آنان کمک کرده بودند تا بفهمند چه روی داده است. پدیده‌هایی بسیار شگفت در کنار این رویداد. آنان یک روز پس از تولد به بیت لحم نرسیدند. بلکه ماه‌ها بعد. آنان مکان و کودک را می‌یابند. با هدایایی گران‌بها به این کودک حرمت می‌نهند.

به راستی آنان کودک خردسال را پرستیدند، چنان که خدا را می پرستند. نخستین کسانی که پادشاه یهودیان را می پرستند، پارت ها هستند، نه یهودیان.



افزون بر این، موضوع بسیار بحث برانگیز تولد از باکره نیز هست. عیسی پدر جسمانی نداشت. یوسف پدر او نبود. این امر یوسف و مریم را با هم دچار دشواری هایی کرد که کمتر کسی بر آنان غبطه می خورد. آسمان همه چیز را به کار می گیرد تا یوسف بفهمد اینجا چه می گذرد. سرانجام او قانع می شود که همه چیز درست است.

غیرمسیحیان و نیز مسیحیان تولد از باکره را استعاره یا افسانه می دانند. من نه. در تولد از باکره سخن بر سر ویژگی های زیستی و جسمانی مریم نیست. معجزه، عمل آفریننده فراطبیعی خداست. روح القدس بارداری مریم را پدید آورد. «پدید آمدن» عیسی، یعنی تجسم، به واسطه روح القدس، به قدرت خدای متعال، رخ داد. آنچه پدید آمد و در رحم جای گرفت، **پسر خدا** بود. او این است، هم به عنوان انسان و هم زمان به عنوان خدا. رازی است. می بایست چنین می بود تا او آن **قدوس** باشد. بی گناه. تا ما را از گناهانمان نجات دهد.

مهم این است: پادشاه می‌خواهد در زندگی ما زاده شود. ساده‌ترین سرپناه برایش کافی است. به کاخ نیازی ندارد. زندگی ما با همه خرت‌وپرت‌هایش ارزش آن را ندارد که پادشاه به آن درآید. و با این حال او چنین می‌کند، زیرا ما را می‌خواهد. و با این حال چنین می‌کند، اگر بگذاریم وارد شود.

این متن را در ایام کریسمس نوشتم. سرود محبوب من این ترجیع‌بند را دارد، و بهتر از آن سراغ ندارم:

بیایید او را بپرستیم،

آن پادشاه را.

پادشاه جلال

فرمانروای لشکرها

Adeste fideles، فریدریش هاینریش رانکه (Friedrich Heinrich
(Ranke

و اگر مسیح هزار بار در بیت‌لحم زاده شود، و نه در تو: تو باز تا ابد گمشده خواهی ماند.

آنگلوس سیلزیوس (Angelus Silesius)

یوحنا 2:1-14، خروج 6:3-16؛ 19-25؛ مکاشفه 3:21-1؛ فیلیپیان 2:5-10؛
غلاطیان 4:4؛ لوقا 7:2-1؛ متی 18:2-1؛ لوقا 1:35؛ مزمیر 2؛ یوحنا 3.

9 تبار و رسالت پادشاه

اسرائیل، یا آنچه از آن باقی مانده بود، مدت‌ها پادشاهی ندیده بود. کسی که اکنون پادشاه بود، ادومی‌ای بود به نام هیرودیس. در این سرزمین کوچک زیر ادارهٔ روم هیچ چیز آن‌گونه که باید باشد نبود. پادشاه حقیقی اسرائیل می‌بایست با نسب‌نامه نشان می‌داد که از نسل داوود است. کار از این بابت گره نمی‌خورد؛ عیسی از نسل سبط یهودا بود، از نسل خاندان داوود.

عیسی پیش از تولدش وجود داشت. تولد او تولدی دوباره به معنای آیین بودا نبود. او به‌عنوان پسر خدا وجود داشت، بی‌آغاز، بی‌تولد. او ازلی و ابدی است. کیهان به واسطهٔ او آفریده شد. زمین و انسان‌ها.

پسر به سوی اسرائیل فرستاده شده بود، به سوی قوم خود خدا. او آرزوی این قوم بود که در انتظار مسیح موعود خود بود. انبیا چنین گفته بودند. و همین‌گونه نیز روی داد. مدتی دراز پنهان می‌ماند که عیسی، پسر داوود، در عین حال پسر ازلی خداست. مسیح موعود تاریخ اسرائیل و پیشگویی‌هایش را به کمال می‌رساند. ما، اروپاییان و ملت‌های جهان، در این میان فعلاً فقط تماشاگریم. عیسی یکی از انبیای بسیاری است که خدا به واسطهٔ آنان با قوم خود سخن گفت. او آخرین این رشتهٔ طولانی انبیاست، نبی‌نهایی و بزرگ‌ترین. خود خدا سخن می‌گوید، زیرا عیسی خداست.

عیسی با فراخوانی می‌آید. او با مأموریتی به جهان می‌آید. او مسیح موعود، پادشاه اسرائیل، خواهد بود. او می‌آید تا قوم را از گناهانشان رهایی دهد. نه از رومیان.

خدا با فرستادن پسرش، عیسی را به‌عنوان مسیح موعود، «پادشاه مسح‌شده»، برمی‌گمارد. خدا در عیسی مسیح پادشاهی خود، یعنی پادشاهی خدا، را آغاز کرده و برقرار ساخته است؛ در پادشاهی او عیسی فرمان می‌راند – آن پادشاه. بار دیگر تکرار می‌کنیم: اندیشهٔ پادشاه و پادشاهی با آفرینش نخستین پیوند خورده است.

خدا می‌خواست آدم و حوا، که به صورت او بودند، در این جهان فرمانروایی کنند. آنان در این نقش شکست خوردند، درست همان‌گونه که بسیاری از پادشاهان بعدها. پس خدا پسر خود را فرستاد تا او فرمانروایی کند. برای همیشه. آن‌گونه که خدا همیشه فرمانروایی را در نظر داشت.

پسر اکنون به‌عنوان پادشاه، مسیح موعود و خداوندِ کلیسا به آن مأموریت می‌دهد؛ مقصود همهٔ مسیحیان است، از هر فرقه‌ای که باشند. کلیسا فرا خوانده شده است تا در برابر جهان به این شهادت دهد: که عیسی پادشاه حقیقی است که باز می‌گردد و رستگاری تنها در اوست. کلیسا فرا خوانده شده است تا به‌عنوان قوم خدا این پادشاهی - فرمانروایی خدا - را تجسم بخشد. فرمانروایی خدا به واسطهٔ کلیسا دیدنی می‌شود.

نه امپراتور، بلکه عیسی پسر حقیقی خداست. او از خاندانی پادشاهی می‌آید که بسیار کهن‌تر از روم است. او از خاندان داوود پادشاه می‌آید. به داوود جانشینی وعده داده شده بود که تا ابد بر تخت داوود خواهد نشست. این جانشین سلیمان، پسر داوود، نبود. این عیسی است، از تبار داوود. پس او نیز پسر داوود است. این شرط تحقق وعدهٔ خداست. و وعده تحقق یافت: در عیسی وعده به انجام رسیده است.

این پیام پیش‌تر به دست انبیای خدا اعلام شده بود و آنان آن را در کتاب‌های مقدس نوشتند.

این پیام دربارهٔ او، پسر خدا، است. او در سطح انسانی از نسل داوود پادشاه است. و در عین حال او به‌عنوان پسر خدا برگماشته شده است. این به واسطهٔ کار نیرومند روح خدا روی داد، که واقعیت مقدس خدا را آشکار می‌سازد، و در رستاخیز عیسی، مسیح موعود، خداوند ما، نمایان می‌شود.

رومیان 1:2-4

متی 17:1-1؛ 15:2-1؛ لوقا 15:8-23؛ یوحنا 1:1-3؛ کولسیان 1:16؛ عبرانیان 1؛ 10:5؛ یوحنا 12:27؛ دوم سموئیل 16:7-12؛ رومیان 7:1-7.

10 زندگی پادشاه

زندگی در ناز و نعمت، مثل پادشاه، «مثل خدا در فرانسه»! ضرب‌المثلی که درباره پادشاهی که اینجا در کانون توجه است صدق نمی‌کند. همان‌گونه که او به زندگی پا نهاد، در شرایطی فقیرانه، بی‌حرمت و شکوه پادشاهی، همان‌گونه نیز زندگی کرد. زندگی‌ای کوتاه، 33 سال کار سخت و چشم‌پوشی.

آیا می‌توان چنین زندگی‌ای را در این فصل با حدود 700 کلمه خلاصه کرد؟ قطعاً نه. این‌ها فقط چند پاره اندیشه است که زندگی پادشاهانه او را روشن می‌کند. همراه با پرسشی که در ذهن نگه می‌داریم: اگر زندگی ما را با 700 کلمه خلاصه می‌کردند، چه؟ چه باقی می‌ماند؟ آیا پس از دو یا سه نسل کسی هنوز ما را به یاد می‌آورد؟ من حتی نمی‌دانستم نام پدرِ پدرِ بزرگم چیست، اگر نمی‌پرسیدم.

بسیاری وقتی سخن از عیسی است، اغلب فقط به آخور و صلیب می‌اندیشند. اما زمانِ میان این دو باید به همان اندازه مهم باشد. وگرنه وجود نمی‌داشت. زندگی پادشاه به همان اندازه مرگش مهم است. این زندگی چنان بی‌همتا و گران‌بها، چنان پاک و نیکوست که مرگ عیسی به‌گونه‌ای وصف‌ناپذیر اندوه‌بار است. چگونه چنین زندگی بی‌گناهی توانست این‌گونه پایان یابد؟

مأموریت عیسی این است که قوم خود اسرائیل و همه انسان‌ها را از گناهانشان رهایی دهد. که ملکوت خدا را اعلام کند. این ملکوت با آمدن او آغاز شده بود. پادشاه آمده بود. و همراه او قدرت رهایی. نه رهایی از رومیان، اشغالگران اسرائیل. نه رهایی از قدرتهای شریری که انسان‌ها را به بردگی می‌کشند. این قدرتهای نادیدنی ویرانگرتر از نیروی اشغالگر روم بودند و هستند. و نیز رهایی از بیماری‌های درمان‌ناپذیری که انسان‌ها را عذاب می‌دهند و از زندگی اجتماعی کنار می‌گذارند. رهایی همچنین از ریاکاری، از دینداری شریعت‌گرا و دورویانه. از علم کتاب بی‌محبت و بی‌زندگی. رهایی از انتظارات نادرست. از خودخواهی. از بی‌ایمانی. و نه کمتر از همه، از خودمان.

همه این‌ها نشانه زندگی پادشاه حقیقی است. یک بار کار به جایی رسید که یهودیان می‌خواستند او را پادشاه کنند. اما عیسی کناره گرفت. او دل‌های انسان‌ها و انگیزه‌هایشان را می‌شناخت. برای پادشاهی او دل‌های تازه شده لازم است. دل‌هایی که با تپش دل عیسی می‌تپند. دل‌هایی که آماده‌اند خدمت کنند و پایین‌ترین راه را بروند.

زندگی زمینی مسیح تا سی‌سالگی‌اش تا حد زیادی پنهان می‌ماند. زندگی معمولی و پرزحمت یک کارگر، همراه با برادرانش. به‌عنوان صنعتگر ساختمانی. در اینجا عیسی فقط حرفه‌ای را نمی‌آموزد. او اطاعت را می‌آموزد، که در سرزمینی که از آن آمده بود آن را نمی‌شناخت. در آسمان، پدر، پسر و روح، یعنی خدای تثلیث، در هماهنگی جاودان محبت و شادی با هم پیوسته بودند. بر زمین، عیسی، پسر، خود را به زندگی‌ای سخت سپرد. چه کسی می‌داند که او از کی کار در ساختمان‌سازی را آغاز کرد؟ او نخست‌زاده بود. از یوسف، شوهر مریم، دیگر چیزی نمی‌شنویم. شاید عیسی مسئولیت خانواده را بر عهده گرفت.

عیسی در 30 سالگی این زندگی را پشت سر گذاشت. در کنار رود اردن از یحیای تعمیددهنده، همان که راه را برای او آماده کرده بود، تعمید می‌گیرد. سپس خدمت علنی او آغاز می‌شود. مأموریت او به‌عنوان مسیح موعود. همه این‌ها در چهار زندگی‌نامه ثبت شده است. متی، مرقس، لوقا و یوحنا. ارزشش را دارد که این **انجیل‌ها** را - این چهار گزارش را چنین می‌نامند - بخوانید. بارها و بارها. این‌ها با هم انجیل پادشاه مسیحایی‌اند.

زندگی او پیامی است. موعظه‌اش، سخنانش چنان پرقدرت، اصیل، نزدیک به زندگی و حکیمانه است که مردم از شگفتی به‌زحمت کلامی برای گفتن می‌یابند. لنگان را شفا می‌دهد. نابینایان را بینا می‌کند. مردگان برخیزانیده می‌شوند. دیوها می‌گریزند. پادشاه بیرون می‌رود و سرزمین را تسخیر می‌کند. نه مانند یک سردار جنگی. حکمت و حقیقت او مقاومت‌ناپذیر است. قدرت محبت او بر دل‌های انسان‌ها چیره می‌شود. تا به امروز.

او یکی از ماست و با این حال به کلی دیگر است. زندگی ای بی تجمل. سرشار از چشم پوشی. بی خانه ای از آن خود. پیوسته زیر نگاه بدگمان رهبران دینی و فریسیان و آماج حمله آنان. با انبوهی از مردم که از پی او می آمدند. با انگیزه های گوناگون. او مردمان بسیاری را با نانی که به طرزی معجزه آسا افزون کرد سیر کرد. اما همیشه سخن او بر سر دل ها بود، بر سر جهت گیری درونی زندگی، که خدا آن را به عنوان هدف بسیار لازم دارد. سخن او بر سر دل هایی بود که پاکاند یا باید پاک شوند.

او با دلسوزی انسان هایی را که بیماری درمان ناپذیر داشتند لمس می کند و آنان بی درنگ شفا می یابند. یک لمس این پادشاه همه چیز را دگرگون می کند. بیایید بگذاریم این پادشاه ما را لمس کند. هیچ کس را که نزد او آمد و امروز نزد او می آید، رد نکرده است و هرگز رد نخواهد کرد.

Just one touch from the King changes everything!

یک لمس پادشاه همه چیز را دگرگون می کند!

یوحنا 21:25؛ اول پطرس 2:22-24؛ متی 1:21؛ مرقس 1؛ یوحنا 6:15؛ عبرانیان 5:8؛ مرقس 3:6؛ مرقس 9:15؛ 10:26؛ لوقا 4:32؛ 8:25؛ 9:43؛ متی 8:20؛ لوقا 5:13؛ 22:51؛ مرقس 6:56.

11 خبر خوش پادشاه

نخستین اقدام رسمی پادشاه، اعلام و موعظهٔ انجیل است. اعلام پیام و شفا کار روزمرهٔ اوست. او سپاهی را رهبری نمی‌کند؛ مردم به سادگی از پی او می‌روند و به سخنانش گوش می‌دهند.

همان‌گونه که نزد پادشاهان رسم است، نخست هیئتی پیشاپیش می‌آید تا دیدار پادشاه را آماده کند. این یحیی است، معروف به تعمیددهنده، که راه خداوند، راه پادشاه و مسیح موعود، را هموار می‌کند. پیام او: نه خیابان‌ها و خانه‌ها، بلکه دل‌ها باید پاک شوند. انسان‌ها باید توبه کنند، بازگردند و زندگی خود را دگرگون سازند. نبی‌ای بیابانی با جامه‌ای از پشم شتر، به عنوان پیشاهنگ، پادشاهی را اعلام می‌کند که با زرق و برق و تشریفات نمی‌آید.

بازگشت (توبه) پیام عیسی نیز هست. وقتی یحیی به زندان می‌افتد، عیسی خدمت خود را ادامه می‌دهد. او انجیل ملکوت خدا را اعلام می‌کند: توبه کنید و به انجیل ایمان آورید! فرمانروایی خدا که نزدیک می‌شود، پاسخ همهٔ مشکلات این جهان است. تنها فرمانروایی خدا صلح، شفا، بخشش، آزادی، امنیت، رفاه و ثبات می‌آورد. فرمانروایی خدا، که در عیسی، مسیح موعود، تجسم یافته است، پاسخ او به خودکامگی پادشاهی‌های دنیوی و شکست آن‌هاست، و نیز به خودکامگی فرمانروایان نادیدنی که به همین‌سان قدرت خود را اعمال می‌کنند. یعنی قدرت‌ها و ریاست‌های جهان آن سو که بر جهان دیدنی ما اثر می‌گذارند تا انسان‌ها را نابود کنند.

عیسی پادشاه این ملکوت است که خدا فرستاده و برگماشته است. او خود در شخص خویش پیام ملکوت، یعنی انجیل، را تجسم می‌بخشد. بی‌دلیل نیست که چهار گزارش زندگی او در عهد جدید انجیل نامیده می‌شوند. زندگی، کارها و سخنان او همان خبر خوش‌اند. و همان را بیان می‌کنند که رسولان بعدها در نامه‌هایشان نوشتند.

وقتی قرار است عیسی مرد لنگی را که از سقف به پیش پایش پایین فرستاده‌اند شفا دهد، چیزی غیرمنتظره می‌گوید. برخی لابد او را قادر می‌دانستند که مرد لنگ را شفا دهد، وگرنه نمی‌آمدند. اما عیسی نخست به او می‌گوید: **گناهاست آمرزیده شد!** گناه مشکلی بزرگ‌تر از لنگ بودن است. عیسی پیش از هر چیز راه‌حل مسئله گناه را می‌آورد. این است انجیل. فرشته به یوسف، شوهر مریم، گفت:

او قوم را از گناهانشان رهایی خواهد داد!

با عیسی، بی‌هیچ تردیدی، خبر خوش به‌راستی از راه رسیده بود. عیسی همان بود که می‌گفت. سخن و زندگی‌اش یکی بود.

«پس عیسی به ناصره نیز آمد، جایی که در آن بزرگ شده بود. روز سَبَّت، طبق عادت خود، به کنیسه رفت. او برخاست تا از کتاب مقدس بخواند.»

و طومار اشعیاى نبی را به او دادند. او آن را گشود و آن بخش را خواند که در آن آمده است:

«روح خداوند بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است. او مرا فرستاده است با این مأموریت که به فقیران خبر خوش برسانم، به اسیران اعلام کنم که آزاد خواهند شد، و به نابینایان که بینا خواهند شد، تا ستمدیدگان را آزادی بخشم، و سال لطف خداوند را اعلام کنم.»

عیسی طومار را پیچید، آن را به خادم کنیسه بازگرداند و نشست. همه کسانی که در کنیسه بودند با کنجکاوی به او چشم دوخته بودند.

او آغاز به سخن کرد. «امروز این نوشته تحقق یافت»، به آنان گفت. «شما شاهدید.»

انجیلی که خودِ عیسی بود و آن را اعلام می‌کرد، به سوی نور، به سوی حیات جاودانی، رهنمون می‌شود. تا آنچه کهنه است، گناهان و مرگ را پشت سر بگذاریم.

«به شما اطمینان می‌دهم: هر که سخن مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد. دیگر محکومیتی در انتظار او نیست؛ او از مرگ

به زندگی گام نهاده است.»

خبر خوش و عیسی یکی‌اند - یکی را بی دیگری نمی‌توان داشت. هر جا انجیل اعلام شود، عیسی اعلام می‌شود.

انجیلِ عیسی را چنین خلاصه می‌کنیم: انجیل ...

عدالت برقرار می‌کند، بردگی را از میان برمی‌دارد، با فقر می‌جنگد، بیماری‌ها را شفا می‌دهد، بدهی‌ها را می‌بخشد، از گناه پاک می‌کند، حیات جاودانی می‌بخشد، طردشده را می‌پذیرد، از پایین‌ترین جایگاه اجتماعی برمی‌کشد و حقیقت خدا را به تمامی به کرسی می‌نشاند.

متی 3:1؛ مرقس 1:4؛ 8:28؛ لوقا 18-3:1؛ افسسیان 3-2:1؛ کولسیان 1:13؛ 2:15؛ مرقس 12-2:1؛ متی 1:21؛ لوقا 22-4:16؛ یوحنا 5:24.

12 قتل پادشاه: صلیب

یوحنا ی انجیل نویس عیسی را پادشاه توصیف می کند. بیش از دیگر انجیل نویسان. به ویژه آنجا که انتظارش نمی رود. آنجا که اصلاً جور در نمی آید. یعنی در رنج های عیسی، در داستان رنج او، دستگیری اش، محاکمه ای که به محکومیتش انجامید و سرانجام در مرگش بر صلیب.

این رنج ها هولناک است. ناعادلانه. بی شرمانه. وحشیانه. انسانیت زدا و ددمن شانه. اما ایمان از میان این تاریکی، برگماشته شدن پادشاه حقیقی را بازمی شناسد. داستان رنج ها با معنایی دوگانه بر جلال یافتن و سرافرازی پادشاه مسیحایی گواهی می دهد.

عیسی، پسر داوود، به باغ جتسیمانی می رود. وقتی عیسی از سربازان می پرسد چه کسی را می جویند، پاسخ او همچون تندبادی آنان را بر زمین می افکند، آنگاه که می گوید: «من هستم». گویی آنان پیش پای او، پیش پای پادشاه، افتاده اند.

عیسی با شأن و عزمی پادشاهانه، برخلاف شاگردش پطرس، با شمشیر از خود دفاع نمی کند. نوشیدن جام پدر چیزی است که برای عیسی، پسر، اهمیت دارد: فیض تو، ای خدا، از زندگی بهتر است، چنان که داوود روزگاری گفت. جامی که برای او پر از رنج است، و برای ما در شام خداوند جام شکرگزاری است.

عیسی را نزد حنا، پدرزن کاهن اعظم، می برند. داماد او، قیافا، یک بار گفته بود – با حس سیاسی، اما بی آنکه دامنه سخنان خود را بداند: خوب است که کسی برای قوم بمیرد. چه راست. پادشاهی حقیقی برای قوم خود می میرد!

اکنون عیسی را از جهان کوچک و ستمدیده یهودیان به کیهان امپراتوری جهانی روم می برند. پیلاتس، فرماندار رومی، قدرت را در دست دارد و رک و راست از او می پرسد، وقتی احتمالاً آن دو تنها هستند: آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟

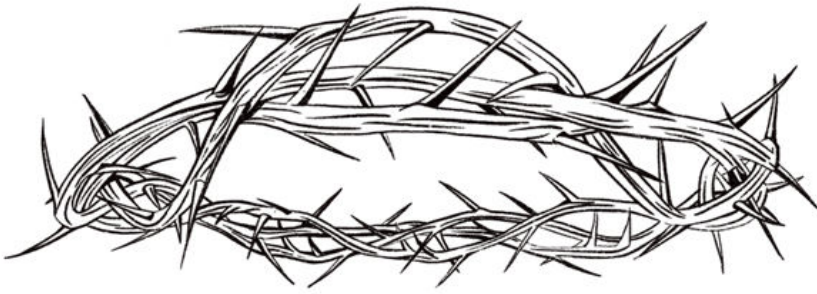
عیسی تأیید می‌کند که پادشاه است. اما پادشاه ملکوتی که از این جهان نیست. پادشاهی‌ای فراتر از هر ادعای سیاسی، پادشاهی‌ای که جهان را با زور سلاح فتح نمی‌کند، چنان‌که رومیان می‌کردند. پادشاهی‌ای از جهان آسمانی. با قوانینی دیگر. پادشاهی‌ای که در شخص پادشاه آسمانی‌اش می‌گذارد زیر خشونت بی‌رحمانه یک پادشاهی زمینی خرد شود. دست‌کم چنین به نظر می‌رسید.

برای پیلاتس روشن است که این پادشاه یهودیان است. شگفت‌انگیز است که پیلاتس چه حس تیزی از خود نشان می‌دهد. او، آن رومی بت‌پرست، او را عملاً پادشاه یهودیان می‌کند. او بی‌پرده به جماعت می‌گوید: «اینک پادشاه شما!» حتی دستور می‌دهد لوحه‌ای با عنوان پادشاه بالای صلیب میخ کنند. همه باید دقیقاً همین را بدانند. رهبران اسرائیل و شاکیان عیسی از سوی پیلاتس تا آخرین حد تحریک می‌شوند. زیرا آنان مرگ او را می‌خواهند، آری مرگ او بر صلیب را.

پیلاتس ناخودآگاه به حقیقت درباره عیسی گواهی می‌دهد: عیسی هیچ تقصیری ندارد و او پادشاه آنان است. یهودیان امپراتور روم را برمی‌گزینند. عیسی، پادشاه حقیقی خود را، رد می‌کند.

صحنه بعدی که می‌بینیم، عیسی است با تاجی از خار و ردایی ارغوانی مایل به سرخ که بر دوشش انداخته‌اند. تصویر خونین و مسخ‌شده پادشاهی که آمد تا بر حقیقت شهادت دهد. اعلی‌حضرتی با تاجی از خار.

او صلیب خود را خودش تا جلجتا حمل می‌کند. آنجا جامه‌هایش را از تنش می‌درند. او را بر صلیب میخ می‌کنند. صلیب را برپا می‌کنند. او برافراشته می‌شود، چنان‌که خود پیشاپیش گفته بود. پادشاه بر تخت خود نشانده می‌شود: چوبه شکنجه، صلیبی چوبین.



مردی برهنه، خون‌آلود، از ریخت افتاده، سرشار از درد. فریاد او، پیش از آنکه جان بسپارد، پادشاهانه، رهایی‌بخش و نجات‌بخش است، برای او، برای همه، برای ما: **تمام شد!**

برای ما فدا شد. این مصلوب است که ما را به سوی خود می‌کشد. نه پیلاتس، نه هیچ امپراتور، بلکه عیسی، پادشاه مسیحایی! این انسان در این قتلگاه پناهگاه ما می‌شود، جایگاه کفاره ما. اینجا خون او گناهان ما را می‌پوشاند و با خدا صلح برقرار می‌کند، آشتی به واسطه خون صلیبش. صلح با خدا و نیز میان ما انسان‌ها اکنون ممکن می‌شود. دست خون‌آلود و سوراخ‌شده خدا دراز شده است!

این است پادشاه حقیقی جهان، پادشاه آسمان، فرمانروای سراسر جهان و خداوندِ خداوندان! کسی که آماده است قدرت خود را کنار بگذارد و تخت را به خاطر ما با صلیب عوض کند، سزاوار پرستش ماست. کسی که آنگاه هنوز نزد خدا، نزد پدرش، برای قاتلان خود طلب بخشش می‌کند، ما انسان‌ها را بی‌زبان می‌کند. آیا ما سزاوار چنین خدایی بوده‌ایم؟

صلیب نمایش قدرت رومیان است و نمایش نابودی، محو، آری پاک کردن مصلوبان و هر یادی از آنان. قوی‌ها بر ضعیفان پیروز می‌شوند. عیسی در ضعف مصلوب شد. برای خدا، فرمانروای کیهان، این پیروزی است. هرچند متناقض به نظر می‌رسد: پیروزی محبت.

صلیب رسوایی است و رسوایی می‌ماند. به‌عنوان نشانهٔ ایمان مسیحی چنین می‌ماند. دیوانگی و حماقت است که صلیبی و مصلوبی را بنیان‌گذار یک دین کنیم. هیچ چیز آن را نمی‌توان زیبا جلوه داد یا رمانتیک کرد. چنان غریب، چنان متناقض، چنان وارونه است. اما برای همهٔ کسانی که ایمان دارند که بر این چوبهٔ ننگ حکمت و محبت خدا به اوج خود می‌رسد، صلیب و آنچه آنجا رخ داد، قدرت خدا برای نجات است. برای رهایی! خدایی رنج‌کشیده، خدایی مصلوب، حماقت است، اما در عین حال پیامی است که هر روز انسان‌ها را متأثر می‌کند، دگرگون می‌سازد و انسان‌هایی نو می‌گرداند.

داستان یوسف نمونه‌ای پیشاپیش از مسیح موعود است – برادرانش او را در چاهی می‌اندازند، به مصر می‌فروشند، جایی که او از راه‌های پریپچ و پررنج نایب‌السلطنه می‌شود، همانند مسیح.

وقتی یوسف نزد آنان رسید، جامهٔ رویینش را، همان جامهٔ فاخری را که بر تن داشت، از او بیرون آوردند. سپس او را گرفتند و در چاه انداختند. چاه خالی بود؛ آبی در آن نبود.

پیدایش 24-37:23

یوحنا 18 و 19؛ متی 26:36-27:56؛ مرقس 14 و 15؛ لوقا 22 و 23؛ رومیان 26-3:21؛ دوم قرنتیان 13:4؛ اول قرنتیان 24-1:22؛ کولسیان 1:20؛ افسسیان 2:16؛ فیلیپیان 2:8.

13 چه پادشاهی

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

Was für ein König, der sein Land verlässt für mich. Und alles hingibt, was ihm lieb und wichtig ist. Der sich aufmacht und weit in die Fremde zieht, um zu suchen die, die er von Herzen liebt. Der nicht ruht bis auch der letzte seiner Freunde bei ihm ist, der voll Sehnsucht und voll Freude mich in die Arme schließt.

Wer so ist, der ist wahrhaft königlich. Diesen König liebe ich.

Was für ein König, der ein großes Festmahl hält für all die Schwachen und die Armen dieser Welt. Der uns seine Brüder, seine Schwestern nennt, weil er wie wir das Leben hier auf Erden kennt. Was für ein König, der aus Liebe seine Krone niederlegt und sie eintauscht gegen eine, die aus Dornen ist.

Was für ein König, der sein Leben für mich gibt, wo ich doch nicht von edler Herkunft bin. Was für ein König, der dem Tod ins Auge sieht und ihn als Erster ein für alle Mal besiegt. Was für ein König, der den Weg geht, der noch nicht gegangen ist, weil dieser Weg für uns der Weg in die Freiheit ist.

لوتار کوسه (Lothar Kosse)، 2011، با اجازهٔ مهربانانهٔ او.

14 پادشاه در قبر

پادشاه را به شیوه‌ای ویژه به خاک می‌سپارند. با تشییعی باشکوه و آرامگاهی درخور. جنایتکاران مصلوب را روزها بر صلیب آویخته رها می‌کنند تا مایهٔ عبرت باشند. سپس سر از گوری دسته‌جمعی درمی‌آورند، نه چندان دور از صلیب. با بدن‌هایشان همچون لاشهٔ حیوانات رفتار می‌شود. این انسان‌ها بر صلیب درهم شکسته می‌شوند. و هر یادی از آنان پاک می‌شود.

اما در اینجا رئیس حیات آویخته است. کشته‌شده همراه با دو جنایتکار. اکنون با او چه خواهد شد؟ در این نمایش هولناک مصلوب شدن، روزنهٔ کوچکی از نور هست. یوسفِ رامه‌ای، عضو شورای عالی یهود، شاگرد پنهانی عیسی است. اکنون ساعت او فرا رسیده است. اکنون ثابت می‌کند که شاگرد عیسی است. او که مردی توانگر است، پیش‌بینی کرده و قبری برای خود خریده است. قبری سنگی با سنگی بزرگ و چندثنی در برابر آن. این سنگ در شیاری بر زمین به جلوی دهانهٔ قبر غلتانده می‌شود.

یوسف دل به دریا می‌زند، نزد پیلاتس می‌رود و جسد را درخواست می‌کند. پیلاتس، شگفت‌زده از مرگِ زودِ عیسی، موافقت می‌کند. یوسف جسد را از صلیب پایین می‌آورد. به‌تنهایی یا با یاری دیگران، نمی‌دانیم. عیسی را در کفنی کتانی می‌پیچد. باید شتاب کرد، سَبْت با غروب آغاز می‌شود. او عیسی را در قبر خودش می‌گذارد و می‌پذیرد که برای خود به قبری تازه نیاز خواهد داشت.

پیشگویی‌های بسیاری (نبوت‌ها) در زندگی و مرگ عیسی تحقق یافته است. ویژگی‌ای که دربارهٔ هیچ انسان دیگری صادق نیست. حتی دربارهٔ تدفین او صدها سال پیش‌تر نوشته شده است: قبر او را با شریران تعیین کردند، اما در مرگش با دولت‌مند بود.

رسولان اغلب، وقتی انجیل را بازگو می‌کنند، همیشه یادآوری می‌کنند که عیسی نه تنها مرد، بلکه به خاک نیز سپرده شد. هیچ‌کس نباید این را امری فرعی بینگارد.

زیرا کسی که به خاک سپرده شده، مرده است. نه بیهوش. نه در مرگ ظاهری. همه کارکردهای بدن به طور برگشتناپذیر پایان یافته‌اند. فصل عیسی با قبر فعلاً بسته شده است.

اگر با مرگ او بر صلیب همه چیز پایان یافته به نظر می‌رسید، با تدفین او دیگر به طریق اولی. سپس رومیان قبر را مهر و موم کردند و یگانی ویژه از آن نگهداری کرد. علمای یهود می‌بایست مطمئن می‌شدند که شاگردان عیسی نمی‌آیند تا جسد را بدزدند. اما از شاگردان خطر چندانی برنمی‌خاست؛ گریخته بودند. علما، برخلاف شاگردان، به یاد داشتند که عیسی چند بار از مرگ خشونت‌بار خود، اما همچنین از رستاخیز خود سخن گفته بود. چیزی در هوا بود. آیا قرار بود هنوز اتفاقی بیفتد؟

در اعتقادنامه کهن مسیحی آمده است: «به خاک سپرده شد، و به قلمرو مرگ نزول کرد». رئیس حیات با مردن و مرده بودن خود، به استحکامات شکست‌ناپذیر مرگ رخنه می‌کند. عیسی بعدها درباره خود می‌گوید: مرده بودم.

آنچه سپس در آن سوی مرگ رخ داد، وقتی او به قلمرو مرگ نزول کرد، کمتر از آنچه بر صلیب گذشت اهمیت ندارد. اما مسلم است که این نیز برای ما رخ داد. برای انسان‌های فانی، تا ما زنده بمانیم، همراه با او.

با او بدرفتاری کردند، اما او تحمل کرد، بی‌آنکه شکایت کند. مانند بره‌ای که برای ذبح می‌برند، مانند گوسفندی که پشمش را می‌چینند، همه را خاموش تحمل کرد، بی‌آنکه شکایت کند.

در میانه دوران بازداشت و محاکمه‌اش مرگ او را دریافت. چون قوم او تقصیری چنان بزرگ بر خود بار کرده بود، زندگی او محو شد. کدامیک از مردمان این نسل به این می‌اندیشد؟

و قبر او را با شریران تعیین کردند، اما در مرگش با دولتمند بود، زیرا هیچ ظلمی نکرد و فریبی در دهانش نبود.

اشعیا 53:7-9

اعمال رسولان 46-2:22؛ 3:15؛ عبرانیان 2:10؛ متی 27:57؛ مرقس 15:43؛
یوحنا 19:38؛ اشعیا 53:9؛ اول قرنتیان 15:4؛ اول پطرس 22-3:18

15 پادشاه در قلمرو مرگ

پادشاهان نیز باید بمیرند. این پادشاهی که اینجا از او سخن می‌گوییم، مرگی دردناک را متحمل شد. او را به‌زور بر صلیب اعدام کردند. سپس در قبری سنگی گذاشته شد که با سنگی بزرگ بسته شد.

انسان بیش از بدن خویش است. او پس از مرگ به زندگی ادامه می‌دهد. آگاهی او، روح-جانِ او، کشته‌شدنی نیست. روح-جان با تمام انسان برابر است؛ او باقی می‌ماند و در جهان آخرت شخصی کامل است. بی‌بدنِ مادی و فانی. حتی بیرون از ایمان مسیحی نیز نشانه‌هایی بی‌شمار هست، تا از دلیل سخن نگوییم، که انسان می‌تواند بیرون از بدن خود وجود داشته باشد و با همهٔ حواس، پیرامونِ جهان نادیدنی و آن‌سویی را درک کند.

این جهان آخرت، قلمرو مرگ است. در کتاب مقدس عبری آن را **شئول** می‌نامند. در عهد جدید جهان زیرین، جایی که مردگان در آن به سر می‌برند، **هادس** نام دارد. در آنجا بخشی برای پارسایان و بخشی برای ناپارسایان هست. **اولی «آغوش ابراهیم»** نامیده می‌شود. سپس **پایین‌ترین بخشی** هست که فرشتگان سرکش و سقوط کرده در آن نگاه داشته می‌شوند، همان‌ها که پیش از زمان نوح و در زمان او با انسان‌ها درآمیختند. آنان سهمی تعیین‌کننده داشتند در اینکه انسان‌ها چنان در گناه افتادند که خدا با طوفان بر آن خط پایان کشید. کتاب پیدایش چنین گزارش می‌دهد. کلیسای کهن در اعتقادنامهٔ خود، که تا امروز هر یکشنبه بارها و بارها مسیحیان آن را با هم بلند می‌گویند، اعلام می‌کند: **به قلمرو مرگ نزول کرد**. درست به آنجا، به جهان زیرین، که از ما پنهان است و تنها از راه مرگ می‌توان به آن پا نهاد، آری به آنجا فرو رفت و به درون آن رفت، او، مسیح، پادشاه.

شاید این به نظر خواننده عجیب و کهنه بیاید. اما جهان‌بینی کتاب مقدس نسبتاً ساده است: جهانِ آفریدهٔ دیدنی و جهانِ آفریدهٔ نادیدنی وجود دارد. جهان نادیدنی آسمان را در بر می‌گیرد، جایی که خدا ساکن است و فرمان می‌راند. این با واژه‌ها و

مفاهیمی توضیح داده می‌شود که از جهان دیدنی می‌شناسیم، تا اصلاً و به نوعی بتوانیم این جهان را که کمابیش از ما پنهان است تصور کنیم. آسمان خدا بالا است. جهان زیرین، قلمرو مرگ، همیشه پایین است، زیر زمین. زیر زمین فقط به معنای قبر نیست، بلکه به معنای جهان زیرین آن سویی و نادیدنی است، جایی که مردگان هستند.

هرچند آغوش ابراهیم مکان آرامش است، کتاب مقدس عبری با این حال شئول را جایی توصیف نمی‌کند که آدم بخواهد به آنجا برود، چون آنجا چنین زیباست. شئول نماد مرگ و نیز قدرت مرگ است، که خدا هرگز آن را نمی‌خواست.

عهد جدید جهان زیرین را هادس می‌نامد. در اسطوره‌شناسی یونانی نیز این مکان چنین نامیده می‌شد. بعدها هادس فرمانروای جهان زیرین شد. این مکان را باید از دوزخ متمایز کرد. هادس و دوزخ یکی نیستند.

بازگردیم به آن روز مصلوب شدن و به خاک سپردن عیسی. از بیرون که بنگریم، آرام شد؛ جسد شکنجه‌دیده عیسی در قبر آرمیده بود. سبّت آغاز شد. اما پادشاه نیارمید. در جهان زیرین رویدادی عظیم رخ داد. پادشاه فرود آمد. او تنها به عنوان مرده می‌توانست به این قلمرو مرگ فرود آید. و با رئیس مرگ روبه‌رو شود. او به گودال آن مار کهن فرود آمد و سر او را کوبید. او بر آن مرد زورمند چیره شد تا اسباب خانه‌اش را غارت کند. تا اسیران را آزاد کند.

او نه برای آنکه بیشتر رنج ببرد به شئول فرود آمد، بلکه برای آنکه پیروز شود، آزاد کند و اعلام کند.

او به پایین‌ترین زندان، نزد رؤسای سقوط کرده فرشتگان، فرود آمد. به آنان پیام نجات اعلام نکرد، بلکه پیام پیروزی. آنان می‌بایست بدانند که نقشه آنان و نقشه رئیسشان، رئیس تاریکی، به نتیجه نرسیده بود. مرگ او به معنای مرگ آنان بود. مرگ او، که همه قدرت‌های تاریکی برانگیخته بودند، پیروزی آنان نبود. شکست آنان بود. آنان، به طریزی که انتظارش را نداشتند، اکنون با پیروزمند روبه‌رو می‌شوند، در جایی که هرگز انتظار او را نداشتند، و از دهان او می‌شنوند که نجات برای انسان‌ها آمده است. نه نابودی فانیان همراه با قدرت‌های تاریکی، بلکه

پیروزی، نجات و حیات جاودانی اکنون به انجام رسیده و برای گناهکاران آماده است. برای گناهکارانی که سزاوارش نیستند، اما پادشاه بر آنان رحم می‌کند.

در شئول یا هادس همچنین همه کسانی بودند که از خدا می‌ترسیدند و تا آن روز مصلوب شدن مرده بودند. آنان در عالم مردگان بودند، اما نه در فردوس آسمانی. اکنون پادشاه موعود نزد آنان می‌آید، نزد ابراهیم، داوود، ایوب و همه دیگران، هر نامی که دارند. پادشاه جلال وارد می‌شود و انبوهی بی‌شمار از او استقبال می‌کنند و به او خوشامد می‌گویند. اینان اسیرانِ امیدند! امید آنان این نیست که آنجا بمانند. پادشاه نیز نیامد تا بماند. او آمد تا آنان را بیرون آورد و به فردوس آسمانی درآورد.

بدین‌سان، خروجی بزرگ از هادس به فردوس رخ می‌دهد، همان روزی که مسیح مرد. زیرا به یکی از دو راهزنِ مصلوب با اطمینانی بزرگ گفت: **امروز با من در فردوس خواهی بود.** این راهزن از پی پادشاه بزرگ می‌رود که برای قوم خود می‌جنگد و همه را به قدس آسمانی می‌برد، به درون حضور پر جلال خدا.

آنچه برجا می‌ماند، ویرانه‌های شئول است و کسانی در آن که ایمان نیاوردند. شاید، و منتفی نیست، که او از جهان زیرین کسانی را نیز آزاد کرد که آنجا نجات را به آنان اعلام کرد. هر که با او روبه‌رو شود، هر که او را بخواند، هر جا که باشد، نجات خواهد یافت. او برای همه دولتمند است، این پادشاه رحیم جلال.

پادشاه خود را با زندگی ما یکی کرد و انسان شد. او زندگی‌ای را زیست که ما می‌بایست می‌زیستیم. او مرگ ما را بر خود گرفت و گناهان ما را از ما برداشت و خودش آن‌ها را با خود به قبر برد. خدا مرگ او را به حساب ما می‌گذارد؛ ما می‌توانیم زنده بمانیم. زندگی‌ای نو، جاودانی، فناپذیر. او فرود آمد و دژ مرگ را درهم شکست، تا ما بتوانیم زنده بمانیم. او به زندگی بازگشت. مرگ او مرگ ماست و زندگی او اکنون زندگی ماست.

هر گام، تمام زندگی پادشاه، برای نجات ضروری بود. وگرنه او تنها می‌بایست برای صلیب ظاهر می‌شد. پادشاه میان صلیب و رستاخیز برای قوم خود نبردی کرد، هرچند قبر سنگی هیچ نشانی از آن نداشت. نبرد در جهان دیدنی جنگیده شده بود،

تا پای مرگ. اکنون نبرد در جهان نادیدنی فرا رسید. او شئول را غارت کرد و اسیران را به کوه صهیون، کوه خدا، بالا برد.

و بدین سان، زنده شده برای حیاتی نو، نزد ارواحی در جهان نادیدنی رفت که در زمان نوح بر خدا شوریده بودند و اکنون تا محکومیت نهایی شان در بند نگاه داشته می شوند، و پیروزی خود را به آنان اعلام کرد.

اول پطرس 19:3-20

از این رو می گوید: «چون به فراز صعود کرد، اسیری را به اسیری برد و بخشش ها به مردم داد.» اما اینکه صعود کرد، چیست جز اینکه نخست به بخش های پایین تر زمین نیز نزول کرد؟ آنکه نزول کرد، همان است که بالاتر از همه آسمان ها نیز صعود کرد، تا همه چیز را پر سازد.

افسسیان 8:4-10

مترس! من اول و آخر و زنده هستم؛ مرده بودم، و اینک تا ابدآباد زنده ام و کلیدهای مرگ و هادس نزد من است.

مکاشفه 17:1-18

دوم سموئیل 6:22؛ ایوب 16:17؛ مزامیر 10:16؛ 30:3؛ 16:68-24؛ 3:116، 8-9، 15؛ 27-118:17؛ اشعیا 9:14-15؛ 38:18؛ 45:2؛ حزقیال 31:16؛ هوشع 13:14؛ زکریا 9:9-12؛ متی 28:12-29، 40؛ اعمال رسولان 22:2-36 (مزامیر 10-16:11)؛ رومیان 6:10-10 (تثنیه 12:30-14)؛ کولسیان 1:16؛ دوم پطرس 2:4.

16 رستاخیز پادشاه

مردگان دوباره زنده نمی‌شوند. قاعده‌ای بی‌استثنا. شناختی ویژه نیست؛ همه این را می‌دانند. مرگ، یعنی محدود بودن و گذرا بودن ما، افقی نیست که بخواهیم به آن خرسند باشیم. بسیاری حس می‌کنند که ما برای چیزی بیش از بازگشت به خاک آفریده شده‌ایم. همه ما چرا نمی‌تواند همین باشد.

پادشاه به جنگ رفته است. تنها، به فرمان پدرش. برای ما. او با قدرت مرگ رویارو شده است. گذاشته است بر او پیروز شوند. نبرد را باخته و درست از همین راه آن را برده است. او بر قدرت مرگ غلبه کرده است. او مرگ را به زندگی بدل کرده است. در دوران زندگی‌اش چند انسان را به زندگی بازگرداند. اکنون پدرش او را از مردگان برمی‌خیزاند. قاعده بی‌استثنا لغو می‌شود. خدای پدر در برابر مرگ آن عادل خاموش نمی‌ماند. او در جتسیمانی خاموش ماند، وقتی عیسی دعا می‌کرد که از این رنج معاف شود. او خاموش ماند، وقتی همراه پسرش راه دشوار رنج را پیمود. او خاموش ماند، وقتی عیسی بر صلیب آویخته بود. اما سپس پدر سخن گفت و تمام قدرت الهی خود را به کار گرفت و عیسی را به زندگی بازگرداند.

صلیب «نه»ی بی‌رحمانه و سخت انسان‌هاست. برخیزانیده شدن «آری»ی آشکار خداست. «آری» او به مسیح، به زندگی و به ما، هرچند ما همچون دشمنان او رفتار می‌کنیم. یا به آفریدگار خود هیچ علاقه‌ای نداریم.

عیسی در مرگ خود با دشمنی انسان‌ها روبه‌رو می‌شود. و با دشمنی قدرت‌های تاریکی و مرگ. و قربانی‌جانشین برای گناهان ما می‌شود. در برخیزانیده شدن او مهر تأیید زده می‌شود که مسئله تقصیر، یعنی مشکل گناهان ما، یک بار برای همیشه حل شده است. به سود ما. در برخیزانیده شدن او همه قدرت‌های نادیدنی دشمن خدا و انسان شکست خورده‌اند. راه برای ملکوت خدا باز است! چه پادشاهی از این قبر بیرون می‌آید! پادشاه زنده است! او پیروزمندانه از میان مردگان بازگشته است. آینده زندگی‌ای نو آغاز شده است.

برخاسته است! خود عیسی است که مرگ را می شکافد و قبر سنگی بسته را پشت سر می گذارد. او کفن هایش را مرتب و تاخوردۀ بر جا می گذارد و به جهان رستاخیز پا می نهد. او همان عیسایی است که شاگردان می شناختند. زخم ها بر دست ها و پاها و در پهلویش همچون یادگار و نشانه جاودانی رنج ها و مرگ او برای ما باقی می ماند. اما اکنون او هستی ای نو را زندگی می کند. از درهای بسته می گذرد، برای جابه جا شدن از جایی به جای دیگر به زمان نیاز ندارد. با شاگردانش ماهی می خورد، می گذارد او را لمس کنند، و برای همیشه انسانی حقیقی است و می ماند.

سنگ چندثنی قبر کنار زده می شود. نه برای آنکه عیسی بتواند بیرون بیاید، بلکه برای آنکه شاگردان و زنان بتوانند به قبر خالی درآیند.

این رستاخیز با هر آنچه می شناسیم در تضاد است. چنین چیزی که ممکن نیست! افسانه است؟ اسطوره است؟ بسیار کوشیده اند تا این واقعیت تاریخی را رد کنند. اما کمتر رویدادی در تاریخ جهان به این خوبی مستند است. و این نباید ما را شگفت زده کند. زیرا با این رویداد همه چیز پابرجا می ماند یا فرو می ریزد. قبر خالی بود. شاهدان عینی بسیار زیادی با آن برخاسته روبه رو شدند. شاگردانی که تا سر حد مرگ ترسیده بودند، به اقرارکنندگانی شجاع به مسیح بدل شدند. آنان دیگر از مرگ نمی ترسیدند. امروز نیز انسان های بسیار زیادی مسیح را در تجربه هایی فراطبیعی از دیدن و شنیدن تجربه می کنند که از نظر علمی توضیح پذیر نیست.

رستاخیز پادشاه مسیحایی بشریت را به بُعدی تازه برده است. در این بُعد برای همه انسان ها جا هست. این بُعد مرگ و فناپذیری را برای همیشه در قبر بر جا می گذارد. هستی ای نو پیش روی ماست. زندگی در فراوانی. حیات جاودانی و آفرینشی نو نشانه چیزی اند که پادشاه ما برای ما با نبرد به دست آورده است. با به خطر انداختن جان خود.

رستاخیز او ما را بیرون می کشد و به زندگی می آورد. زندگی ای که ارزش زیستن دارد، پیروز شده است - به واسطه او.

تو، ای خداوند، مرا به عالم مردگان وانخواهی گذاشت! نخواهی گذاشت که برای همیشه در قبر پایان یابم؛ زیرا من با وفاداری به تو می‌چسبم!

تو راه حیات را به من نشان می‌دهی. در حضور تو شادی بی‌غش می‌یابم؛ از دست تو سعادت جاودانی به من می‌رسد.

مزامیر 10:16-11

یوحنا 2:22؛ اعمال رسولان 2:24، 32؛ 3:15؛ رومیان 4:24-25؛ 6:4، 9؛ 8:11، 34؛ 10:9؛ اول قرنتیان 15؛ اول تسالونیکیان 1:10؛ افسسیان 2:1-6؛ کولسیان 3:1؛ دوم تیموتائوس 2:8.

17 صعود پادشاه

صعود عیسی پادشاه به آسمان فرار نیست. صرفاً جابه‌جایی مکان هم نیست: رویدادی است با پیامدهایی عظیم. در واقع کمتر از صلیب، قبر یا رستاخیز اهمیت ندارد. دربارهٔ این رویداد کمتر چیزی شنیده می‌شود. در آلمان این رویداد برای ما تعطیلی‌ای در بهار به ارمغان می‌آورد که به **روز پدر** نیز معروف است. حال آنکه این رویداد تاج زندگی و مرگ عیسی است.

«صعود به آسمان» (به آلمانی: *Himmelfahrt*، یعنی «سفر به آسمان») عجیب به گوش می‌رسد. «سفری» نبود، زیرا در آن صورت عیسی هرگز به مقصد نمی‌رسید. گذر به جهان آسمانی خدا بود، به عالم متعالی، که با جهان دیدنی و درون‌ماندگار ما به‌کلی متفاوت است، اما از آن دور نیست.

عیسی در موکبی پیروزمندانه از میان آسمان‌ها گذشت. همهٔ موجودات آن جهان آن‌سویی سر تعظیم فرود می‌آوردند. چاره‌ای دیگر ندارند. این راه تا تخت خدا می‌رود. شبیه ورود او به اورشلیم، اما با این حال به‌کلی متفاوت. زیرا صلیب پشت سر اوست.

انسانی راه را برای ما انسان‌ها تا دل پدرانۀ خدا هموار و باز کرده است. او راه است. ما اکنون می‌توانیم به خانه بیاییم. پدر در انتظار ماست. او می‌خواهد ما را بپذیرد.

او در آنجا پذیرفته شد، همچون شاهزاده‌ای. و اما دربارهٔ روز پدر: خدا، پدر جاودان، به پسرش خوشامد می‌گوید. با شادی از او استقبال می‌کند. آسمان شادی می‌کند، همهٔ فرشتگان و موجودات آسمانی. پسر بازگشته است. پس از 33 سال بر زمین، او به کاخ آسمانی بازمی‌گردد.

او کاری دشوار را به انجام رسانده است. او نجاتی جاودانی، رستگاری جاودانی، پدید آورده است. آفرینشی نو زاده شده است. به واسطۀ انسان شدنش، به واسطۀ

مرگ و رستاخیزش. جای شگفتی نیست که در کاخ فرمانروایی کیهان چنین مشتاقانه چشم‌انتظار او بودند و اکنون از او استقبال می‌شود.

این همه افسانه نیست. واقعیتی است با تأثیری بزرگ. پیامدهای آن هنوز اصلاً قابل پیش‌بینی نیست. ما انسان‌ها مستقیماً با آن سر و کار داریم.

برای ما این رویداد صعود فقط می‌تواند یک معنا داشته باشد: که همان کنیم که پدر آسمانی کرد. بیایید عیسی پادشاه را همان‌گونه بپذیریم که پدر او را پذیرفت. بیایید چشم‌انتظار او باشیم، او را بپذیریم. او می‌خواهد به زندگی ما نیز درآید. او برای این کار آماده است.

در ضمن، وقتی او این‌گونه در برابر چشمان شاگردانش در ابری به آسمان رفت، دو مرد، دو فرشته، آنجا بودند که گفتند: همان‌گونه که او اکنون رفته است، به همان یقین بازخواهد گشت. دیدنی، در ابرها.

تو با موکب پیروزی به فراز صعود کردی، اسیران را با خود بردی. هدایا را از انسان‌ها پذیرفتی، حتی از سرکشان. به یقین، خدا، خداوند، در اینجا ساکن خواهد ماند!

متبارک باد خداوند! او روز به روز بار ما را حمل می‌کند؛ آری، او، خدا، نجات ماست.

مزامیر 19-68:18

مرقس 20-16:19؛ لوقا 53-24:50؛ اعمال رسولان 11-1:4؛ عبرانیان 5:10؛ 4:14

18 تاج‌گذاری پادشاه

جشن‌های تاج‌گذاری مراسمی پرزرق و برق‌اند. از هیچ هزینه‌ای دریغ نمی‌شود. رویدادی یگانه برای هر ملکه و هر پادشاه. مهمانان بلندپایه دعوت شده‌اند. کاخ آذین‌بندی شده است. اما اکنون از آسمان سخن می‌گوییم. بیرون از زمان و مکان، جهان تصورات ما محدود است. داستان‌های خیال‌پردازانه و علمی-تخیلی به قوه تصور ما الهام می‌بخشند. اما ورود و استقبال از عیسی، پادشاه مسیحایی، و جشن تاج‌گذاری او در بُعد آسمانی و آن‌سویی، تنها به‌طور ناقص، اگر اصلاً، قابل تصور است. اما بسیار واقعی است و پیامدهایی دامن‌دار دارد.

عیسی با جلال و حرمت تاج‌گذاری شده است - با تاج گلی پیروزی! این احتمالاً حلقه‌ای از شاخه‌های زیتون نیست. بیشتر استعاره‌ای است که می‌توانیم به آن پیوند بخوریم. جشن تاج‌گذاری ده روز طول می‌کشد.

خدای پدر، پادشاه کیهان، والاترین جایگاه افتخاری را که می‌تواند ببخشد به پسرش می‌بخشد. او را نایب‌السلطنه می‌کند. آنچه او می‌گوید و می‌کند، چنان است که گویی خدا آن را می‌کند. همچون یوسف در آن روزگار در مصر، به‌عنوان جانشین فرعون.

حرمتی که پدر آسمانی می‌نهد، لطف یا تعهدی خانوادگی نیست. عیسی سزاوار این جایگاه شده است. به همان اندازه که خود را فروتن ساخت، به همان اندازه سرافراز می‌شود. طویله‌ای در بیت‌لحم، کار سخت، بی‌چیزی، خوار شمرده شدن و در پایان صلیب. هرچند او آفریدگار است، پادشاه آسمان! تنها این جایگاه افتخاری در کانون همه هستی و والاترین لقب افتخاری سزاوار اوست.

داوود پادشاه پیش‌تر این سخنان را آزمیز را نوشته بود:

خداوند به خداوند من گفت: «به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای‌انداز پاهایت سازم!»

این به انجام رسیده است. وقتی این را می‌خوانید، این حرفی کهنه و از رونق‌افتاده نیست. همه این‌ها پیامد دارد. اگر عیسی خداوند و مسیح گردانیده شد، این پیامدهایی خواهد داشت. دیر یا زود. برای سیاره ما، برای هر انسانی. هیچ‌کس نخواهد توانست از کنار این خداوند، این **Lord of Lords**، بی‌اعتنا بگذرد.



در آن روزگار، چندی پس از آنکه عیسی به آسمان رفت، مسیحیان در دخمه‌ها و پناهگاه‌هایشان چنین سرودهایی می‌خواندند:

از این رو خدا نیز او را به‌طرزی بی‌مانند سرافراز کرد و نامی را به‌عنوان لقب افتخار به او بخشید که از هر نام دیگری والاتر است.

و چون عیسی این نام را دارد، روزی همه پیش او زانو خواهند زد، همه کسانی که در آسمان، بر زمین و زیر زمین‌اند.

همه اقرار خواهند کرد که عیسی مسیح خداوند است، و بدین‌سان خدای پدر را جلال خواهند داد.

یا: و او که فرود آمد، سپس دوباره بالا رفت، تا فراتر از بلندترین آسمان‌ها، تا بدین‌سان تمام کیهان را از حضور خود پر سازد.

و نیز: ... رستاخیز عیسی مسیح، که اکنون - پس از آنکه به آسمان رفت - بر جایگاه افتخار، به دست راست خدا، نشسته است و فرشتگان و همهٔ قدرت‌ها و ریاست‌ها زیر فرمان او نهاده شده‌اند.

در ضمن، همان‌گونه که برای رستاخیز شاه‌دان عینی هست، برای پادشاه مسیحایی سرافراز نیز شاه‌دان عینی هست. پولس، آن متعصب پیشین، ناگزیر دریافت که هر که بخواهد مسیحیان را ریشه‌کن کند، به خود مسیح، خداوند آنان، حمله می‌کند. فیضی عظیم بود که مسیح درست به او ظاهر شد. نه برای داوری. پولس در راه دمشق ناگهان در درخشش نور جلال آسمانی او می‌ایستد. چنان‌که گویی بر صحنه‌ای زیر نور نورافکن. نتیجه: نابینایی. سه روز بعد شفا می‌یابد. پیامد این دیدار: پولس به کلی دگرگون می‌شود. از همان دم، به همان سرعتی که برایش ممکن است، عیسی را به‌عنوان مسیح موعود و خداوند اعلام می‌کند. او یکباره دریافت‌ه بود که این شخص همان مسیح موعود است، چنان‌که در پیشگویی‌ها توصیف و اعلام شده بود. همه چیز برای او یکباره با هم جور درآمد.

شاهد عینی دیگری، حتی پیش از پولس، استیفان شاگرد بود. یهودیان او را سنگسار کردند. او، وقتی سنگ‌ها بر او فرو می‌بارد، نگاهی به آسمان گشوده می‌افکند. به عیسی. او در جلال آسمانی ایستاده است و به سوی شهید در حال مرگ خم می‌شود تا او را نزد خود بپذیرد.

تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به او داده شده است. او فرمان می‌راند. سخن آخر را او می‌گوید. اما، و این مهم است، شیوهٔ فرمانروایی او متفاوت است. نه آن‌گونه که امپراتوران، پادشاهان و خودکامگان فرمان می‌رانند. فرمانروایی او بی‌غرض، عادلانه، راستین و پرمحبت است. فرمانروایی او قدرتی زورگو نیست. بدی این جهان با خشونت متوقف نمی‌شود. عیسی، پادشاه همهٔ پادشاهان، این کار را به شیوهٔ خود انجام می‌دهد. همان‌گونه که او را از انجیل‌ها می‌شناسیم. ما می‌توانیم به او اعتماد کنیم. او به مقصد خود می‌رسد. یک کلمه کافی است، و همهٔ قدرت‌های این جهان متوقف می‌شوند.

اگر پدر تخت را به او داد، پس جز این نمی‌تواند باشد که او تخت زندگی ما را نیز به دست آورد! عیسی، پادشاه حقیقی، غاصب تخت نیست. ما تصمیم می‌گیریم که تخت زندگی‌مان از آن چه کسی باشد. انسان‌ها، بت‌ها، دین‌ها، اعتیادها، ترس – و بسیار چیزهای دیگر می‌خواهند بر زندگی ما فرمان برانند. فرمانروایی او تنها فرمانروایی‌ای است که ما را به بردگی نمی‌کشد. تنها فرمانروایی‌ای که آینده دارد.

می‌خواهیم در کدام سو بایستیم؟ من شاید گاه‌به‌گاه عظمت پرقدرد و جلال عیسی، پادشاه مسیحایی خود را دست‌کم می‌گیرم. از این رو می‌توانیم تخت زندگی‌مان را بارها و بارها از نو به او بسپاریم. نزد او بخشش و گذشت هست. همیشه آغازی نو. او سرزنش نمی‌کند. او ما را بارها و بارها در فرمانروایی پرفیض خود می‌پذیرد.

در رؤیاهای شب نگریستم: و اینک، با ابرهای آسمان کسی مانند پسر انسان آمد. و نزد قدیم‌الایام آمد، و او را به حضورش آوردند.

14 و به او فرمانروایی و جلال و پادشاهی داده شد، و همه قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت کردند. فرمانروایی او فرمانروایی جاودانی است که زوال نمی‌پذیرد، و پادشاهی او چنان است که نابود نخواهد شد.

دانیال 14:7-13

همتای آن در عهد جدید:

عیسی (به کاهن اعظم) پاسخ داد: «آری! اما به شما می‌گویم، از این پس چنین است: پسر انسان را خواهید دید که به دست راست خدای قادر مطلق نشسته است و بر ابرهای آسمان می‌آید!»

متی 26:64

اینک با ابرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید، و نیز آنانی که او را نیزه زدند، و همه قبایل زمین به خاطر او ماتم خواهند گرفت. آری، آمین.

مکاشفه 1:7

عیسی از میان آسمان‌ها به سوی تخت خدا رفته است. اسرائیلیان در اورشلیم، هنگام موعظهٔ پطرس در روز پنطیکاست، سوگوار می‌شوند، همان کسانی که او را کشته بودند.

ای دروازه‌های پرقدرت، کاملاً گشوده شوید، ای درهای کهن، راه را باز کنید، تا پادشاه جلال داخل شود. این پادشاه جلال کیست؟ خداوندِ قوی و جبار، خداوندی که در جنگ جبار است. این پادشاه جلال کیست؟ خداوندِ قادر مطلق، او پادشاه جلال است.

مزامیر 10-24:7

عبرانیان 2:7، 9؛ مزامیر 10:16؛ ارمیا 10:7، 10؛ اعمال رسولان 2:34؛ عبرانیان 1:13؛ پیدایش 41:41-46؛ افسسیان 4:8-10؛ مزامیر 110:1؛ فیلیپیان 2:5-11؛ اول پطرس 3:22؛ اعمال رسولان 1:9-22؛ 54:7-60؛ متی 18:28؛ لوقا 11:23.

19 پادشاه جلال من

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

Der Wind, der in mir weht

Das Wort, das nie vergeht

Alpha und Omega

Der sein wird, ist und war

Berge verbeugen sich vor seinem Angesicht

Ein Wort und es geschieht

Er kommt und Ängste fliehn

Das ist mein König, König der Herrlichkeit

Sein ist das Reich, die Macht in Ewigkeit

Nichts muss ich fürchten, solange ich weiß

Dass der König der Könige nah bei mir bleibt

Der Weg auf dem ich geh

Das Licht auf meinem Weg

Meine Heimat, mein Zuhause'

Deine Nähe füllt mich aus

Das ist mein König, König der Herrlichkeit

Sein ist das Reich, die Macht in Ewigkeit

Nichts muss ich fürchten, solange ich weiß

Dass der König der Könige nah bei mir bleibt

توبیاس / زاموئل / هوندت / هارفست / Tobias / Samuel / Hundt /
(Harfst

20 پادشاه - پسر داوود و پسر خدا

مزمور دوم عنوانی ندارد. مزموری پادشاهی است، و انتظار داریم از داوود باشد. ممکن است چنین باشد، اما پادشاهی که در اینجا توصیف می‌شود، نمی‌تواند داوود باشد، و نه پسرش سلیمان. بلکه این مزمور به پادشاهی بی‌همتا اشاره می‌کند که در آن زمان وجود نداشت. مسح‌شده در مزمور 2، یعنی مسیح موعود، پادشاهی است که خدا برگزیده است. او به پادشاهی مسح و برگماشته می‌شود و در عین حال با روح مسح می‌شود تا منصب خود را به انجام رساند.

در این فصل که اندکی طولانی‌تر است، در کانون توجه این است که این پادشاه پسر خداست. در خاور نزدیک باستان، نزد مصریان و نیز در بین‌النهرین، پادشاه تجسم خدایی بود. اگر مزمور 2 را بخوانیم بی‌آنکه بدانیم در حقیقت سخن از کیست، در این مزمور مسح‌شده بر کوه صهیون در اورشلیم به پادشاهی برگماشته می‌شود و بدین‌سان به‌عنوان پسر خدای متعال به فرزندی پذیرفته می‌شود. پس او پیش از آن پسر نبود. «زاییدن» در مزمور 2 همان به تخت نشاندن است. پادشاه با به دست گرفتن تخت به فرزندی خدا پذیرفته می‌شود.

«من پادشاه خود را بر صهیون، کوه مقدس خود، برگماشته‌ام!»

فرمانِ خداوند را اعلام می‌کنم. او به من گفت: تو پسر من هستی، من امروز تو را زاییده‌ام.

از من درخواست کن و من قوم‌ها را میراث تو و کرانه‌های زمین را ملک تو خواهم ساخت.

برخلاف وضعیت تاریخی، در اینجا فرمانروایی نه فقط بر یهودا یا اسرائیل، بلکه بر همهٔ قوم‌ها گسترده است. آیا در رؤیای فرمانروایی بر جهان بودند؟

رؤیای خدا این است که همهٔ قوم‌ها را زیر فرمان پادشاهی بی‌همتا متحد کند و به واسطهٔ او تمام جهان را برکت دهد. این با داوود آغاز شد، به‌عنوان نمونهٔ آرمانی

پادشاه کامل و نمونه نخستین پادشاه آینده. نه هر پادشاهی، بلکه پادشاهی از نسل او، به عبارت دیگر، پسری از داوود. از سبط پادشاهی یهودا. مزبور 2 به آینده می‌نگرد و تحقق واقعی و لفظ به لفظ را انتظار می‌کشد. این مزبور آرزویی اغراق‌آمیز نیست، بلکه ناب‌ترین نبوت مسیحایی است که تحقق یافته است و هنوز به تمامی تحقق خواهد یافت. ما امروز در تحقق این مزبور زندگی می‌کنیم، چنان‌که اعمال رسولان 32:13-34 نشان می‌دهد:

و ما به شما خبر خوش آن وعده‌ای را که به پدران داده شد اعلام می‌کنیم، که خدا آن را برای ما، فرزندان‌شان، تحقق بخشید، بدین‌سان که عیسی را برخیزانید، چنان‌که در مزبور دوم نیز نوشته شده است:

«تو پسر من هستی، من امروز تو را زاییده‌ام.»

و اینکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر به فساد بازنگردد، چنین گفت: «فیض‌های مطمئن داوود را به شما خواهم داد.»

فیض‌های مطمئن داوود همان وعده به داوود است، و بدین‌سان به قومی که او پادشاهش بود، که پسری بر تخت داوود خواهند داشت که فرمانروایی جاودانی بر جهان را آغاز خواهد کرد (اشعیا 55:3). در مسیح این تحقق یافته است. اسرائیل به‌راستی برای تمام جهان اهمیت دارد. زیرا عیسی، یک یهودی از سبط یهودا، اکنون بر تخت آسمانی نشسته است. او تحقق این وعده است، یا بهتر بگوییم، فراتر از تحقق آن. زیرا او پسر نمی‌شود، او پسر ازل خداست که انسان شد. او که از خدا زاده شده است، به‌عنوان انسان نیز پسر خداست و افزون بر این در رستاخیز چنین تأیید شده است:

... انجیل خدا (که پیش‌تر به واسطه انبیای خود در نوشته‌های مقدس وعده داده بود) دربارهٔ پسرش (که بر حسب جسم از نسل داوود آمد و به‌عنوان پسر خدا در قدرت، بر حسب روح قدوسیت، به واسطه رستاخیز مردگان ثابت شد)، عیسی مسیح، خداوند ما.

رومیان 1:4-1

مزمور دوم آیین بر تخت نشستن را توصیف می‌کند. مرقس انجیل‌نویس این را برمی‌گیرد و در انجیل خود به کار می‌برد. به تخت نشاندن پادشاه در مزمور 8-2:7 به‌ویژه در مرقس 1:11 و 9:7 بازتاب می‌یابد، اما به سویی دیگر می‌رود، جز آنچه خوانندگان یهودی احتمالاً انتظار داشتند، و سپس در 15:39 به کمال می‌رسد.

مزمور 2	انجیل مرقس
مسح پادشاه و عطاى روح 2:2, 6	«مسح» عیسی به پادشاهی 1:11
برگماشتن بر کوه صهیون (بر تخت نشستن پادشاه) 2:6	سخن خدا با عیسی (و یحیی) (شکافته شدن آسمان) 1:11 و 9:7
پیام خدا به قوم‌ها 2:6	انتصاب عیسی به‌عنوان پسر خدا 1:11 و 9:7
مشروعیت فرمانروایی و اختیار دادن به پادشاه، انتصاب پادشاه (عیسی) به‌عنوان پسر خدا 2:7	جلال عیسی هنگام تبدیل هیئت بر کوه حرمون 2:9-3, 7
واگذاری فرمانروایی – فرمانروایی جهانی پادشاه اورشلیم 2:8	اقتدار عیسی در بیرون راندن دیوها و در معجزات
به دست گرفتن نشان‌های فرمانروایی (عصای آهنین – خرد کردن ظروف سفالین) 2:9	عصای عیسی اعلام انجیل اوست 1:14 (بر پایه اشعیا 11:4 – «عصای دهانش») بر تخت نشستن عیسی – راه صلیب تا جلجتا – صلیب همچون تخت 15:16-19, 39

این بررسی را میوین نناد بوژوویچ (Nenad Božović) هستم، از مجموعه مقالات «2017، Christ of the Sacred Stories، توبینگن (Tübingen).

مرقس در همان نخستین آیه آغاز می‌کند: «ابتدای انجیل عیسی مسیح، پسر خدا». مسیح، آن مسح‌شده، پسر خداست! سرانجام می‌توان گفت که شخصیت تاریخی مسیح موعود مزمور 2 کیست. اما مرقس چه مسیحی را توصیف می‌کند؟ این خط مستقیم به صلیب می‌رسد، جایی که نه یک یهودی، بلکه یک رومی با اقرار آغازین مرقس هم‌صدا می‌شود: اما چون یوزباشی که روبه‌روی او ایستاده بود دید که او این‌گونه فریاد زد و جان سپرد، گفت: به‌راستی این مرد پسر خدا بود! (15:39)

در آغاز، مانند مزمور 2، این خدای پدر است که پسرش را خطاب می‌کند و دربارهٔ او چیزی را بیان می‌کند که اهمیتی اساسی و در عین حال درک‌ناپذیر دارد: و ندایی

از آسمان‌ها آمد: تو پسر محبوب من هستی، از تو خوشنودم (1:11). در میانه انجیل نیز چنین است: و ابری آمد که بر آنان سایه افکند؛ و ندایی از ابر آمد: این است پسر محبوب من، به او گوش دهید (9:7).

فرود آمدن روح بر عیسی را می‌توان در پرتو به تخت نشاندن در مزمور 2 همچون «مسح عیسی به پادشاهی» دید: و همین که از آب بیرون آمد، دید آسمان‌ها شکافته شد و روح همچون کبوتری بر او فرود آمد (1:10). در داستان نوح، کبوتر با برگ زیتونی بازگشت، و این به ما امکان می‌دهد کبوتر را با روح خدا یکی بدانیم (روغن زیتون = مسح با روح القدس). با فرود آمدن روح، عیسی به‌عنوان مسیح موعودی که مدت‌ها انتظارش را می‌کشیدند مشروعیت و اقتدار می‌یابد. خودِ خدا، پدر، این کار را می‌کند: بنده خود داوود را یافتم - او را به روغن مقدس خود مسح کردم (مزامیر 89:20). سخن دیگری از اشعیا نیز تحقق می‌یابد: اینک بنده من که او را حمایت می‌کنم، برگزیده من که جانم از او خشنود است: روح خود را بر او نهادم، او انصاف را برای امت‌ها آشکار خواهد کرد (42:1). رابطه خدا با عیسی بی‌همتا و سرشار از محبت و دلبستگی متقابل است. این رابطه از همه روابطی که می‌شناسیم فراتر است و پادشاه بودنِ عیسی را، به‌عنوان پسر یگانه خدا، با بُعد و کمالی بی‌سابقه پر می‌سازد.

واگذاری فرمانروایی به پادشاه که در 2:8 آمده است، در مرقس 1:11 از راه یگانگی با روح رخ می‌دهد و در اقتدار عیسی نمایان می‌شود. عیسی همچون کسی تعلیم می‌دهد که «اقتدار» دارد (1:22، 27)؛ اقتدار او در بیرون راندن دیوها نیز پیداست (1:24)، که به اقتدار پادشاه در مزمور 2:9 شبیه است. اقتدار او همچنین در این پیداست که ظهور عیسی شگفتی و تحسین به همراه دارد (1:27)، که خبر کارهای او پخش می‌شود (1:28) و معجزات افزون می‌گردند (1:29-34).

عصای آهنین مزمور 2:9، که دشمنان با آن مانند ظروف سفالین خرد می‌شوند، می‌تواند با اشعیا 11:4 پیوند داده شود، بخشی که از «عصای دهان» مسیح پر از روح سخن می‌گوید. اگر این را بر به تخت نشاندن عیسی در مرقس 1:1-15

منطبق کنیم، می‌توان «عصای دهان او» را عصای عیسی، یعنی عصای سلطنتی، دانست، یعنی **عصای سلطنتی عیسی اعلام انجیل به دست اوست (1:14)**.

در 2:8 قوم‌ها به‌عنوان ملک به پادشاه وعده داده می‌شوند و فرمانروایی بر جهان به او واگذار می‌شود. اگر این وعده را در بافت مرقس 1:11 بنگریم، این پرسش پیش می‌آید که کدام قوم‌ها به‌عنوان ملک به عیسی وعده داده شدند و «کرانه‌های زمین» در این بافت چه معنایی دارد. یک پاسخ می‌تواند این باشد: همه قوم‌هایی که انجیل به آنان اعلام می‌شود و آن را می‌پذیرند، قوم‌هایی‌اند که «ملک» عیسی می‌شوند. انجیل تا «کرانه‌های زمین» اعلام می‌شود. نخستین عضو یکی از این قوم‌ها که **ملک عیسی**، مسیح موعود بر تخت نشسته، می‌شوند، یوزباشی رومی پای صلیب در 15:39 است.

برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، به تخت نشاندن در مرقس نه به افزایش قدرت سیاسی او، بلکه به سوی مخالف می‌رود: **مسیح موعود در پی قدرت سیاسی نیست**. در برابر شاگردان مسیحی ایستاده است که رنج خواهد کشید. پیش از جلال یافتن بر کوه حرمون، عیسی یک بار در 33-8:31 رنج خود را پیشاپیش اعلام می‌کند، و پس از جلال یافتن دو بار دیگر، در 32-9:30 و 34-10:32. اگر این را در نظر داشته باشیم، می‌توان فهمید چرا عیسی در مرقس هرگز خود را مسیح موعود یا پسر خدا معرفی نمی‌کند، بلکه همیشه اصطلاحات دیگری به کار می‌برد که انتظارات نادرست بر نمی‌انگیزد.

آخرین گام به تخت نشاندن عیسی در 15:39 پیش‌تر در چند جا آماده شده بود: نخست با ورود عیسی به اورشلیم، با مسح عیسی به دست یک زن برای تدفینش، سپس در محاکمه نزد پیلاتس و سرانجام در ریشخند کردن عیسی به دست سربازان. در ورود عیسی به اورشلیم در 10-11:1 و نشستن او بر کره‌الاغ، همتایی با به تخت نشاندن سلیمان دیده می‌شود که سوار بر قاطر داوود به اورشلیم وارد شد (اول پادشاهان 1:38). این، فریاد جماعت را در 11:10 توضیح می‌دهد، «**مبارک باد ملکوت پدر ما داوود**»، که نشان می‌دهد آنان چشم‌انتظار برپایی دوباره خاندان داوود بودند.

عیسی در داستان رنج‌هایش به لباس مبدل درآورده می‌شود و با لوازم یک پادشاه دست‌نشاندهٔ هلنیستی آراسته می‌شود، با ردایی ارغوانی و تاجی از خار. سلام «سلام بر تو، ای پادشاه یهود» نمایانگر سلام معمول ادای احترام در برابر فرمانرواست و به «Ave Caesar» شبیه است. تمام این صحنه همچون کاریکاتوری از آیین پادشاهی منظور شده است. با چوبی بر سر عیسی می‌زنند و بر او آب دهان می‌اندازند. بنابر متی 27:29، چوب را در دست راستش می‌نهند و بدین‌سان آن را «عصای سلطنتی» می‌سازند. سربازان با این کاریکاتور آیین پادشاهی، عیسی را به ریشخند می‌گیرند و او را به‌عنوان فرمانروای برحق انکار می‌کنند.

بالا رفتن از تپهٔ جلجتا (15:22) را می‌توان بر تخت نشستن عیسی تفسیر کرد. بدین‌سان این مکان به نقطهٔ مقابل صهیون بدل می‌شود: در حالی که به تخت نشاندن پادشاهانه بر صهیون در مزمور 2 به معنای قدرت سیاسی است، بر تپهٔ جلجتا پادشاه مسیحایی رنج‌کشیده بر تخت نشانده می‌شود. خود صلیب نمایانگر تخت پادشاهی است که عیسی بر آن به‌عنوان پادشاه یهودیان می‌میرد.

دریده شدن پردهٔ معبد نماد گشوده شدن راه دسترسی به خدا برای همهٔ قوم‌هاست، که می‌توان آن را با عبارت «قوم‌ها را به ملکیت دادن» در مزمور 2:8 مرتبط دانست. این گشایش در مرگ عیسی رخ می‌دهد: با مصلوب شدن پسرش، خدا در برابر همهٔ قوم‌ها آشکار می‌شود.

سرانجام اقرار یوزباشی در 15:39 می‌آید. یوزباشی، برخلاف کاهنان اعظم یهودی، برای ایمان آوردن به نشانه‌ای نیاز ندارد، بلکه پای صلیب ایمان می‌آورد. تنها پای صلیب خواننده می‌تواند بفهمد عیسی کیست و چه مسیحی بود. بدین‌سان به تخت نشاندن عیسی در مرقس کامل می‌شود.

در پایان این گشت‌وگذار در مزمور دوم و انجیل مرقس چه برای گفتن می‌ماند؟ نوشته‌های مقدس عهد عتیق و عهد جدید یگانگی‌ای درهم‌تنیده و ناگسستنی می‌سازند. یکی را بی‌دیگری نمی‌توان داشت. نبوت واقعیتی الهی است!

پادشاه آمده است و بار دوم خواهد آمد. او پادشاه ماست. بیایید همین جا و همین حالا، بی‌قید و شرط و در برابر همه جهان، از این فراخوان پیروی کنیم، فراخوانی که به زودی تمام جهان از آن پیروی خواهد کرد:

11 خداوند را با ترس عبادت کنید، در برابر او بلرزید و برایش هلهله کنید!

12 پسر را حرمت نهدید، مبدا خشمگین شود و در راه نادرست خود هلاک شوید - زیرا خشم او به زودی به آتشی بدل می‌شود که شما را می‌سوزاند! خوشا به حال همه کسانی که به او پناه می‌برند.

فیض‌های مطمئن داوود همچون عهدی جاودانی:

وقتی روزهای تو به سر آید و با پدرانیت بخوابی، نسل تو را که از صلب تو بیرون آید، پس از تو برخوایم انگیزد و پادشاهی او را استوار خواهیم ساخت. او خانه‌ای برای نام من بنا خواهد کرد؛ و من تخت پادشاهی او را تا ابد استوار خواهیم ساخت. ... و خانه تو و پادشاهی تو در حضور تو تا ابد پایدار خواهد ماند، تخت تو تا ابد استوار خواهد بود.

دوم سموئیل 16:7-12

1 چرا امت‌ها شورش می‌کنند؟ چرا قوم‌ها نقشه‌هایی می‌کشند که محکوم به شکست است؟

2 پادشاهان این جهان برای حمله آماده می‌ایستند، و صاحبان قدرت با هم متحد می‌شوند تا با خداوند و با پادشاهی که او مسح کرده است بجنگند.

6 او می‌گوید: «من خود پادشاه خود را اینجا بر صهیون، کوه مقدس خود، برگماشته‌ام!»

7 آنگاه پادشاه می‌گوید: «فرمان خداوند را اعلام می‌کنم؛ او به من گفته است: “تو پسر من هستی، امروز تو را زاییده‌ام.”

8 خواسته خود را به من بگو، آن را برآورده خواهم کرد! همه امت‌ها را به میراث به تو می‌دهم، زمین تا دورترین کرانه‌اش ملک تو خواهد بود!

10 و اکنون، ای پادشاهان جهان، به خود آیید؛ ای داوران زمین، هشدار بپذیرید!

مزامیر 2

مزمور داوود.

خداوند به خداوند من گفت:

به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز پاهایت سازم!

خداوند عصای قدرت تو را از صهیون خواهد فرستاد؛ در میان دشمنانت فرمانروایی کن!

مزامیر 1:110-2

مسح شده در مزامیر پادشاهی: 2:2؛ 20:6؛ 84:9؛ 89:38؛ 10:132

21 هدیه پادشاه

عیسی وعده داده بود. وقتی برود، وقتی دیگر آنجا نباشد و شاگردان باید بی او سر کنند، روح را خواهد فرستاد. به عنوان جانشین خود. این همان **روح القدس** است. او چنان با عیسی یکی و یگانه است که عیسی می تواند بگوید خودش نزد آنان می آید. این روح، همانند عیسی، خداست، شخصی که همه جا هست. حاضر در همه جا. عیسی اکنون به عنوان خداوند و پادشاه تاج گذاری شده، به واسطه این روح، بی واسطه نزد همه کسانی است که او را دوست دارند. یعنی نزد کسانی که به او ایمان دارند و از او اطاعت می کنند.

برای این روز بخشیدن روح نیز امروز هنوز تعطیلی هست. یک آخر هفته کامل. این رویداد تاریخی **پنطیکاست** نام دارد. پنطیکاست عیدی یهودی است. میان عید پاک، یعنی رستاخیز عیسی، و عید پنطیکاست پنجاه روز فاصله است. عیسی پس از چهل روز به آسمان رفت. ده روز بعد روح را به شاگردان در حال دعا در اورشلیم می بخشد و می فرستد.

این یعنی ده روز جشن تاج گذاری و بر تخت نشستن پادشاه در جهان آسمانی. آسمان و ساکنانش هلهله می کنند. پسر بازگشته است و آنچه را برای نجات جهان باید انجام می شد، به انجام رسانده است. این باید جشن گرفته شود. و پادشاه داده شود. پدر به پسرش - افزون بر والاترین جایگاه افتخار - روح القدس را می بخشد.

این روح اکنون دست و چشم پادشاه است. فرستاده شده بر سراسر زمین. مسیح آنجاست که روح هست. او همه جا فعال است. می جوید، یاری می کند، آزاد می کند، روشن می سازد، از بلا جلوگیری می کند و آنجا که بی عدالتی از حد گذشته است، داوری نیز می آورد.

پادشاه مسیحایی به واسطه این روح فرمان می راند. فرمانروایی او واقعی است. در میان مردمانش که به او وفادارند. در پادشاهی اش که - تا زمانی که پادشاه هنوز بازنگشته است - نادیدنی است. زیرا از نظر سیاسی بزرگان این جهان فرمان

می‌رانند. وفاداران به عیسی اغلب سرکوب می‌شوند. حتی آزار می‌بینند. آنان، همچون روزگاری خود عیسی، به پادشاهی‌ای رنج‌کشیده تعلق دارند.

روح خدا، که پادشاه فرستاده و بخشیده است، گواه آن است که او پادشاه است، آن متعال، نخست‌زاده از مردگان. همان کسی که اکنون به‌عنوان انسان برخاسته، همه شکوه و دولت الهی را بازیافته است که پیش از آمدنش و پیش از بودن جهان داشت. آخر او همه این‌ها را هنگام انسان شدن پشت سر گذاشته بود. او داوطلبانه چشم پوشیده بود. روح مسیح بر زمین درست بر همین جلال گواهی می‌دهد و آن را تأیید می‌کند. به‌ویژه آنجا که انسان‌ها مشتاقانه به سوی آن دست دراز می‌کنند.

این روح زنده خدا - یا روح مسیح موعود - پیوندی است که او را استوار به شاگردانش بر زمین می‌پیوندد. فاصله‌ها برای این یگانگی و مشارکت مانعی نیست. روح بر پادشاه مسیحایی گواهی می‌دهد، هر جا که انسان‌ها انجیل را بشنوند و دلشان لمس شود.

روح نیرویی است که شاگردان به واسطه آن به پادشاه وفادار می‌مانند. او رهبر، مربی، مدافع و وکیل آنان است.

درباره این روح شوخی‌های بسیاری شنیده می‌شود. می‌گویند هر جا پدیده‌هایی توضیح‌ناپذیر اما کاملاً بی‌اهمیت رخ دهد، کار اوست. به اصطلاح، شبحی. آنچه مهم است این است که این روح بی‌وقفه فعال است. با امکاناتی الهی و بی‌کران. تا انسان‌ها شخصاً با پادشاه روبه‌رو شوند. و به خانه، به پادشاهی او، باز آیند. راه برای همه باز است. ضعیفان به‌ویژه دعوت شده‌اند. شکاکان. کسانی که همه‌چیز را کاملاً خراب کرده‌اند. گناهکارانی که می‌دانند گناهکارند. و نیز آدم‌های به‌ظاهر خوب که هنوز نمی‌دانند به همان اندازه به او نیاز دارند.

این روح خدا، این روح مسیح، با دل عیسی و با دل پدر در خط مقدم فعال است، آنجا که سخن از نجات جهان است. اگر می‌توانستیم امور نادیدنی را با عینکی ویژه و به رنگ ببینیم، بی‌اندازه شگفت‌زده می‌شدیم. از سوی دیگر، حتی تصورش را نمی‌توان کرد که اگر پادشاه این روح را نبخشیده بود، جهان ما چه شکلی داشت.

از این رو در کتاب خدا آمده است: «چون به فراز صعود کرد، خود اسارت را به اسارت برد و در عوض به انسان‌ها هدایا بخشید.

معنای این سخن چیست: «او صعود کرد؟» جز این نیست که او به ژرف‌ترین بخش‌های زمین نیز نزول کرد!

آنکه فرود آمد، همان است که بالا رفت نیز، فراتر از همه عوالم آسمانی، تا کیهان را سراسر پر سازد.

افسیان 10-4:8

یوحنا 14:18، 28؛ 16:4، 7؛ اعمال رسولان 1:5-8؛ 2؛ 5:32؛ مکاشفه 1:4؛ 5:6؛ دوم قرنتیان 3:17.

22 پادشاه همچون بخشنده نیکوکار و همچون هدیه

پادشاه نیک و آرمانی در دوران باستان با نیکوکاری شناخته می‌شد، و البته با این کار قدرانی و نیز جبرانی چون وفاداری را طلب می‌کرد. آن روزگار کار چنین بود. پادشاه آرمانی در دوران باستان نیکوکاری گشاده‌دست است که برای بهروزی رعایای خود می‌کوشد. او، از جمله، با نیکوکاری نمایشی فرمان می‌راند. شاید این بیشتر کلیشه بود تا واقعیت.

عیسی همان مسیح است، مسیح موعود شاهانه، پادشاه مسح‌شده از تبار داوود. پس هرگاه سخن از مسیح است، مضمون پادشاهی کمابیش حاضر است. به‌عنوان پادشاه اسرائیل و تمام جهان.

نامه به رومیان در چند جا مضمون پادشاهی را به کار می‌برد. پولس پایه آن را درست در آغاز، در 4:1-3، می‌گذارد:

... تا انجیل خدا را اعلام کنم، که از دیرباز به واسطه انبیای خود در نوشته‌های مقدس وعده داده بود - انجیل پسرش، که بر حسب جسم از نسل داوود است، اما بر حسب روح قدوسیت، از زمان رستاخیز از مردگان، به‌عنوان پسر خدا در قدرت برگماشته شده است: انجیل عیسی مسیح، خداوند ما.

پولس سپس بارها به این بازمی‌گردد و بر آن بنا می‌کند. نامه نیز با همین به پایان می‌رسد، با آن کسی که پادشاهانه فرمان خواهد راند و امت‌ها به او امید خواهند بست (رومیان 7:13-15). رنج او و آمادگی‌اش برای فداکاری نمی‌تواند وفاداری خدا را خاموش نگه دارد: خدا فرمانروایی بر کیهان را به او می‌بخشد، بدین‌سان که تخت را به او می‌بخشد. فرمانروایی آدم در آغاز آغاز با نافرمانی، گناه و مرگ مشخص می‌شود. اما فرمانروایی مسیح با اطاعت، عدالت و زندگی. مرگ نتوانست او را نگه دارد؛ او به جلال خدا برخیزانیده شد و اکنون به دست راست خدا بر

تخت نشسته است. تصویر آرمانی پولس از پادشاه تقریباً برنامه‌ای است؛ گفت‌وگویی مسیحایی است در رومیان 5-8 و در تمام نامه.

رومیان 1:5-11 خلاصه همه آن چیزی است که تا آنجا گفته شده و در عین حال پایه آنچه پس از آن می‌آید. این متن در آیه‌های 1 و 11 هر بار با عبارت «به واسطه خداوند ما عیسی مسیح» قاب گرفته شده است (همان‌گونه که تمام نامه میان 1:7 و 7:13-15 قابی پادشاهانه دارد). این متن پولس را می‌توان از دیدگاه نیکوکاری یا احسان پادشاهانه نگریست. این نوری ویژه بر آن می‌افکند و احتمالاً خوانندگان نخستین نیز آن را چنین می‌فهمیدند.

عطای برتر پادشاهانه پیروان او را آزاد می‌کند، توانا می‌سازد و حفظ می‌کند. نزد مسیح و آنانی که از آن‌ها اویند نیز چنین است.

پادشاه آرمانی برای قوم خود یا برای یک شهر صلح و آشتی می‌آورد. پس به واسطه خداوند ما عیسی مسیح با خدا صلح داریم. به واسطه او، آن نیکوکار پادشاهانه، به خدا دسترسی داریم. دسترسی به اندرونی کاخ پادشاه. در آنجا شهروند شده‌ایم، می‌توانیم آنجا ساکن باشیم، شبانه‌روز و همه روزهای هفته. برای کسی که شایسته نبود، ناشناس و بی‌اهمیت بود، یا دشمن بود، چنین دسترسی‌ای دور از هر امکانی بود.

پولس مسیح موعود را توصیف می‌کند که قربانی می‌گذراند، کاری که پادشاهان در دوران باستان نیز می‌کردند. اما این قربانی خود اوست، با فدا کردن جانش. ممکن بود پادشاهی در جنگ خود را برای قومش فدا کند یا برای آن آماده باشد. به هر حال، او این را از رعایای خود، به‌ویژه از سربازانش، انتظار داشت.

اما آنچه هر الگوی معمول پادشاه نیکوکار در دوران باستان را پشت سر می‌گذارد، این است که نیکوکاری در اینجا نصیب چه کسانی می‌شود. اینان دقیقاً آن عادلان و شایستگان یا آبرومندانی نیستند که لطف پادشاهان را می‌یافتند. در اینجا گناهکاران‌اند، دشمنان، کسانی که سزاوار مرگ‌اند. این است شگفتی بزرگ: پادشاهی برای دشمنانش می‌میرد و حتی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که او را خدمت کنند، آن‌گونه که در دوران باستان رسم بود. زیرا آنجا هدیه با این انتظار

داده می‌شد که جبرانی، به هر شکلی، دریافت شود. دست‌کم نیکوکاری این‌گونه عمل می‌کرد.

موضوع رنج‌ها نیز در درون این گفت‌وگوی پادشاهانه مطرح می‌شود. عطای پادشاهانه معمولاً به معنای پایان دادن به رنج‌ها بود. اما در اینجا رنج‌ها باقی می‌مانند، زیرا تنها در آینده پر جلال ملکوت مسیحایی خدا به‌طور نهایی پایان خواهند یافت. پایداری در رنج‌ها، و فخر کردن به رنج‌ها، شیوه‌ای برای بیان وفاداری به پادشاه است، به مسیح ما.

1 پس اکنون بر پایه اعتماد عادل شمرده شده‌ایم. از این رو به واسطه خداوند ما، عیسی مسیح موعود، با خدا صلح داریم.

2 به واسطه او، بر پایه اعتمادمان، اکنون به این تجربه فیض خدا نیز دسترسی آزاد داریم. در آن استوار ایستاده‌ایم و سرافرازانه بر امید جلال شگفت‌انگیز خدا تکیه می‌کنیم.

7 بسیار به‌ندرت پیش می‌آید که انسانی برای انسانی دیگر، کسی که عادل است، به کام مرگ برود. آری، شاید انسانی جرئت کند برای انسانی به‌راستی نیک بمیرد.

8 اما خدا محبت خود را به ما به‌روشنی نشان داد، بدین‌سان که مسیح موعود برای ما به کام مرگ رفت، آنگاه که ما هنوز شکنندگان شریعت بودیم.

10 زیرا چنین است: آنگاه که هنوز دشمنان خدا بودیم، خدا ما را به واسطه مرگ قربانی‌وارِ پسرش دوباره با خود آشتی داد. و این همچنین بدین معناست که اکنون که با او آشتی داده شده‌ایم، به‌طریق اولی به واسطه زندگی او نجات را تجربه می‌کنیم.

11 اما نه فقط این! بلکه ما سرافرازانه از خدا نیز سخن می‌گوییم، به واسطه خداوند ما، عیسی مسیح موعود. زیرا به واسطه او آشتی داده شده‌ایم!

رومیان 1:5-11

و در جایی دیگر در کتاب خدا آمده است: «ای امت‌ها، همراه با قوم او شادی کنید!»

و در جایی دیگر: «ای همه امت‌ها، خداوندِ خدا را بستایید، و همه قوم‌ها او را تمجید کنند!»

اشعیای نبی نیز می‌گوید: «آن کس که در حقیقت سرچشمه یَسّا است، برخواهد خاست تا بر امت‌ها فرمان براند. آری، قوم‌ها به او امید خواهند بست!»

رومیان 12-15:10

23 ثروت پادشاه

پادشاه ثروتمند است. در حالت عادی. او دارایی بسیار دارد. اما ثروت در جهانی گذرا چیست؟ و ثروت چه ارزشی دارد، اگر از قوم خود او به یغما برده شده باشد؟ اگر تنها اندکی ثروتمند باشند، اما بسیاری فقیر؟

پادشاه مسیحایی، عیسی، پسر خداست. او وارثی است که همه چیز را دریافت می کند. تمام کیهان را. هر آنچه وجود دارد. از آن اوست.

ثروت فقط دارایی مادی نیست. ویژگی های اخلاقی و معنوی ای هست که آدمی می تواند در آن ها فقیر یا ثروتمند باشد. نیکویی، فیض، محبت و عدالت، حقیقت و مهربانی، گشاده دستی و حکمت، فضیلت هایی اند که آدمی از یک پادشاه آرزو دارد. عیسی آن ها را به عنوان انسان زیست. این ویژگی ها در او باقی مانده اند؛ او حتی به عنوان آن متعال همان گونه مانده است که انجیل ها او را توصیف می کنند.

قدرت و ثروت اغلب انسان ها را دگرگون می کنند. نه همیشه به سوی نیکی. عیسی همان بود و هست و تا ابد همان می ماند. برای ما انسان ها این خبری خوش است. امری ثابت. برای ما چیزی که می توانیم بر آن تکیه کنیم.

ثروت جلال او از طلا، نقره و رمزارز فراتر است. ثروت او آفرینش نو است، فراسوی مرگ و فناپذیری.

شگفت انگیز است خواندن اینکه او انسان هایی را که برای آنان مرد و به عنوان پیروان وفادار سرسپرده اویند، ثروت خود می شمارد. ملک گران بهای خود. اگر صادق باشیم، انسان ها بزرگترین ثروت اند. آنان زندگی ما را غنی می سازند؛ بی آنان فقیر می بودیم.

عیسی ثروتمند می کند. او همه ثروت خود، جایگاه افتخار خود را، با همه کسانی که می خواهند از آن او باشند تقسیم می کند. چنان که سخنی از کتاب مقدس

می‌گوید، شما می‌دانید که فیض عیسی مسیح، خداوند ما، در چه نمایان شد: او که دولت‌مند بود، به خاطر شما فقیر شد تا شما از فقر او دولت‌مند شوید.

وقتی سخن از چیزهای نیکوست، ما، یا بیشتر ما، چیز زیادی برای عرضه نداریم. صادقانه اعتراف کنیم: ما گدا هستیم. و او پادشاهی است که فقیر شد. «شاهزاده و گدا»ی مارک تواین (Mark Twain) داستانی درخشان درباره‌ی شاهزاده ادوارد است که لباسش را با لباس پسرک گدا، تام، عوض می‌کند. او بر اثر اشتباهی تام پنداشته می‌شود و سپس زندگی یک گدا را می‌زید. مقایسه‌ای ضعیف، اما با این حال بجا. عیسی جلال آسمانی، شکوه جاودان را پشت سر می‌گذارد. به آن نمی‌چسبد. داوطلبانه از همه‌ی این‌ها دست می‌کشد تا به ما برسد. تا ما از نزدیک ببینیم و بشنویم که او چقدر جدی است. ثروتمند شدن ما هدف او بود.

اکنون او دوباره آنجاست که از آن آمده بود. هر آنچه داشت، بازپس گرفت. این بار به‌عنوان انسان. تا بتواند آن را با انسان‌ها قسمت کند. ثروت او جلال شخصی اوست، جلال خداوند (به آلمانی: HERRlichkeit؛ این واژه HERR یعنی «خداوند» را در خود دارد). و نیز قدوسیت او. اشعیا نبی رؤیایی دید که او را به لرزه انداخت. او خداوند را می‌بیند که بر تخت بلند و رفیع نشسته است. فرشتگان گرد او را گرفته‌اند و او را خدمت می‌کنند. فرشتگان درباره‌ی آن نشسته بر تخت ندا می‌دهند: قدوس! قدوس! قدوس! اشعیا چنان هراسان است که می‌گوید: وای بر من، من انسانی گناهکارم. زیرا چشمانم چیزی را دیده است که در واقع نمی‌توان دید: زیرا چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها، را دیده است.

پادشاه مسیحایی مانند بره است. اما در عین حال مانند شیر. جلال او وحشی، رام‌نشده و هراس‌انگیز است، اما در عین حال پرمحبت، ملایم و مهربان. خدا و مسیح او برای ما رازی نیز می‌مانند. او بزرگ‌تر از آن است که بتوانیم بیندیشیم. لازم نیست بترسیم. اما حرمت و هیبت آری. گناهان اشعیا آمرزیده شد. وقتی عیسی ما را با خون خود پاک می‌کند، می‌توانیم در نور او زندگی کنیم. محبت کامل ترس را بیرون می‌راند.

ثروت او ثروت ماست. او نه تنها گشاده‌دست است، بلکه وقتی پای مردمانش در میان است، ولخرج است. بیایید برخیزیم و این ثروت را بشناسیم. چه پادشاهی که مالیات نمی‌گیرد، بلکه به همه ساکنان پادشاهی‌اش هدیه می‌دهد!

ای خداوند، هیچ‌کس همانند تو نیست! تو توانایی و به قوت شهره‌ای. کیست که از تو نترسد و تو را حرمت نهد، ای پادشاه همه قوم‌ها؟ این حق توست، زیرا در میان همه حکیمان و پادشاهان جهان هیچ‌کس با تو برابری نمی‌تواند کرد.

ارمیا 7-10:6

مزامیر 50:10؛ عبرانیان 1:2؛ 13:8؛ دوم قرنتیان 8:9؛ اشعیا 7-6:1؛ یوحنا 17:22؛ افسسیان 7-2:6.

24 پادشاه ما: میانجی و شفیع

پادشاه میانجی‌ای میان خدایان و انسان‌ها به شمار می‌آمد. جهان‌بینی و باور مردمان در دوران باستان چنین بود. نقش میانجی او در کارکرد عالی‌ترین کاهن نمایان می‌شد. از آگوستوس و انجیل او پیش‌تر شنیدیم. او نخستین امپراتور است که لقب Pontifex maximus را بر خود می‌نهد و بدین‌سان، در مقام امپراتور، خود را رهبر دینی نیز می‌سازد.

لقب Pontifex maximus در اصل به نگهبان اعظم آیین کهن پرستش خدایان روم اشاره داشت و سپس به امپراتوران روم رسید. سیاست و دین در آن زمان سخت درهم‌تنیده بودند. بدین‌سان، از نمرود در بابل تا فرعون‌ها در مصر، دین و سیاست در یک دست بود.

Pontifex یعنی سازندهٔ پل. او پیوند با جهان خدایان را برقرار نگه می‌داشت.

همهٔ این کارکردها و مناصب افتخاری به کامل‌ترین شکل در عیسی، آن مسیح، یکجا گرد می‌آیند. او نه تنها پایان خدمت کاهنی هارونی عهد کهن است. او پایان هر آیین پرستش خدایان با خدمات کاهنی و قربانی‌اش است، آن‌گونه که نزد رومیان و دیگر ملت‌ها رایج و باوری فراگیر و روزمره بود.

این مسیح است که قوم خود را به سوی خدا برده است. اوست که نزد خدا به‌عنوان کاهن اعظم، یا اگر بخواهید، به‌عنوان Pontifex maximus، برای قوم خود میانجی‌گری می‌کند. او برای ما شفاعت می‌کند و برکت و یاری خدا را برای ما می‌طلبد. او به‌عنوان کاهن پادشاه از قدس آسمانی نزد قوم خود بیرون می‌آید و برای ما برکت می‌آورد.

او چنان برای ما میانجی‌گری می‌کند که هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند. او ما را می‌فهمد، دل و روان ما را می‌شناسد، می‌داند چه کم داریم، و ما را با همهٔ این‌ها به پای تخت آن متعال می‌برد. از این رو نزد او در بهترین دست‌ها هستیم. او میانجی میان خدا

و انسان است. اوست که با خون خود که بر صلیب ریخته شد رابطه با خدا را برقرار کرد و صلح پدید آورد.

چون عیسی از سبط لاوی نیست و به خاندان هارون تعلق ندارد، بلکه از سبط پادشاهی یهودا زاده شده است، خدا نظام کاهنی تازه‌ای در نظر گرفته است. او این را مدت‌ها پیش از کهنات هارونی آماده یا ممکن ساخته بود. اکنون مسیح کاهنی است بر رتبهٔ **ملکیصدق**. ملکیصدق در زمان ابراهیم می‌زیست و با او، پدر ایمانداران، دیدار کرد. او پادشاه سالیام و کاهن خدای متعال بود. پس پادشاه و کاهن در یک شخص. او در این «نقش دوگانه» نمونه‌ای پیشاپیش از خداوند عیسی مسیح است. عیسی مسیح از سوی خدا به‌عنوان کاهن و پادشاه تا ابد برگماشته شده است.

اما او، چون تا ابد باقی است، کهناتی زوال‌ناپذیر دارد. از این رو قادر است کسانی را که به واسطهٔ او به حضور خدا می‌آیند، بی‌هیچ محدودیتی نجات دهد. زیرا او تا ابد زنده است و از این رو پیوسته برای آنان شفاعت می‌کند.

عبرانیان 25-7:24

اول پطرس 3:18؛ عبرانیان 2:17؛ 16-4:14؛ 10-5:5؛ 7:25؛ 8:6؛ 9:15؛ 12:24؛ رومیان 8:34؛ اول تیموتائوس 2:5؛ پیدایش 14؛ مزامیر 110:4.

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

Heilig, Heilig, das Lamm Gottes

Das geopfert ist

Lob und Ehre, sei Dir dem König

Auf dem Gnadenthron

Die ganze Schöpfung singt und

Preist dich, den König

Du bist mir alles Herr

Und ich will dich ehren

متن: آنیا لمان (Anja Lehmann)

25 حکمت پادشاه

برای هر قومی، پادشاهش حکیم‌ترین انسان‌ها بود. حتی اگر فقط شایعه‌ای بود. پادشاه همچنین داور اعظم قوم خود بود. سخن آخر را او می‌گفت. داوری او برای انسان‌ها پیامد داشت، از این رو می‌بایست راست و عادلانه می‌بود.

روزگاری دراز پیش، دو زن در برابر سلیمان پادشاه ایستادند. آنان بر سر نوزادی با هم نزاع داشتند. هر یک کودکی زاییده بود. یکی مرد. مادر کودک مرده پنهانی کودک مرده را با کودک زنده عوض کرد. مادر فریب‌خورده بی‌درنگ متوجه این می‌شود. اما چگونه می‌توانست فریب را بی‌آزمایش ژنتیک ثابت کند؟ سلیمان چگونه می‌بایست داوری کند، وقتی خود آنجا نبود، وقتی شاهی وجود نداشت؟ سلیمان شمشیری برمی‌دارد تا نوزاد را دو نیم کند. نیمی برای هر زن. از واکنش زنان درمی‌یابد که مادر حقیقی کیست. مادر واقعی می‌خواهد کودک زنده بماند، حتی اگر زن فریبکار کودک را بگیرد. اما برای آن دیگری فرقی نمی‌کند که کودک کشته شود. حکمتی حیرت‌انگیز. سلیمان از خدا نه ثروت و قدرت، بلکه حکمت خواسته بود. حکمت به او بخشیده شد. از دور و نزدیک می‌آمدند تا از او مشورت بخواهند.

عیسی یک بار چیزی گفت که آدم تقریباً از کنارش رد می‌شود: «زیرا او - ملکه سبا - از کرانه زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود - و اینک در اینجا کسی **بزرگ‌تر از سلیمان است!**» عیسی با حکمت خود مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد. وقتی سخن می‌گفت و موعظه می‌کرد، جهانی دیگر گشوده می‌شد. متفاوت با جهان علمای دین. روح حکمت از راه او سخن می‌گفت. حکمت او از آسمان بود، پاک، برای مردمان ساده. نه بلندپروازانه و بالای سر مردم. سخنان او مانند زلال‌ترین آب چشمه بود. تازه‌کننده، جان‌بخش، پاک‌کننده.

در مسیح، پادشاه مسیحایی، با حکمت خدا روبه‌رو می‌شویم. این حکمت به ما انسان‌ها می‌پردازد، زیرا ما در بحرانی بی‌راه‌گریز گرفتاریم. حکمت او ما را در پناه

می‌گیرد. و ما را به آزادی می‌برد. خروجی راستین. پادشاه ما را بیرون می‌برد. او راه را می‌شناسد. به گفتهٔ پولس رسول، همهٔ گنج‌های حکمت و معرفت در او پنهان است. نزد او بودن، به او گوش سپردن، بهترین تصمیمی است که می‌توان گرفت.

حکمت توانایی به کار بستن دانش و تجربه در زندگی روزمره و گرفتن تصمیم‌های خوب است. تصمیم‌هایی که برای همه خوب است. آینده‌دار. حتی اگر امروز به معنای کاستی‌های دردناک و چشم‌پوشی باشند.

ما برای سیاستمداران آرزوی حکمت داریم. ما آنان را به نام پادشاهان با حکمت برکت می‌دهیم. وظیفهٔ آنان بیش از آنکه امتیاز باشد، چالش است. چه کسی بهترین راه‌حل‌ها را دارد، چه کسی پاسخ‌هایی را که فرمانروایان برای هدایت یک ملت در دوران دشوار نیاز دارند؟ آسمان برای سیاستمداران ما نیز گشوده است تا درخواست سلیمان را تکرار کنند.

هر که حس می‌کند حکمت کم دارد، از این پادشاه، حکیم‌ترین پادشاه همهٔ زمان‌ها، آن را بخواهد! او می‌گوید که آن را با کمال میل به هر که بخواهد می‌بخشد. بی‌آنکه سرزنش کند. ناکامی و گناهی که به آن اعتراف می‌کنیم، برای او دلیلی نیست که حکمت را دریغ کند.

چه پادشاهی که از حکمت خود می‌بخشد و آن را برای خود نگه نمی‌دارد! بیایید از او بیاموزیم. حکمت بیش از دانش است. زندگی‌ای است در کنار پادشاه. در مشارکت با آن کس که **حکمت** نامیده می‌شود، که پیش از آنکه زمین باشد نزد خدا بود. ترس این خداوند آغاز حکمت است.

اما حکمتی که از بالاست، نخست پاک و روشن است؛ سپس صلح‌جو، مهربان و نرم‌خوست. سرشار از رحمت است و کارهای نیکوی بسیار به بار می‌آورد. نه پیش‌داوری می‌شناسد و نه ریاکاری.

يعقوب 3:17

اول پادشاهان 10-3:5؛ 28-3:16؛ 5؛ لوقا 11:31؛ کولسیان 2:3؛ مرقس 1:22؛ امثال 1:7؛ 30-8:22؛ اول قرنثیان 1:30؛ یعقوب 1:5؛ 17-3:13؛ مکاشفه 5:12.

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

EIN KÖNIG VOLLER PRACHT,
Voll Weisheit und voll Macht.
Die Schöpfung betet an, die Schöpfung betet an.
Er kleidet sich in Licht. Das Dunkel hält ihn nicht
Und flieht, sobald er spricht, und flieht, sobald er spricht.
So groß ist der Herr, sing mit mir.
So groß ist der Herr.
Ihn preisen wir.
So groß, so groß ist der Herr.
Von Anbeginn der Zeit bis in die Ewigkeit
Bleibt er derselbe Gott, bleibt er derselbe Gott.
Als Vater, Sohn und Geist, den alle Schöpfung preist,
Als Löwe und als Lamm, als Löwe und als Lamm

متن: آرنه کوپفرمان (Arne Kopfermann)

26 شریعت پادشاهانه عیسی

برای یونانیان باستان، و نیز برای یهودیان، پادشاه خوب کسی بود که قوانین خوب وضع می‌کرد. و خود نیز آن‌ها را به جا می‌آورد. اگر عیسی پادشاه است، چه قوانینی تصویب کرده است؟ آیا او قانون‌گذار بود؟ عیسی همعصران یهودی خود را تکان داد، وقتی در به اصطلاح موعظه بالای کوه این را گفت:

«شنیده‌اید که گفته شده است: همسایه خود را محبت کن و با دشمن خود دشمنی کن. اما من به شما می‌گویم: دشمنان خود را محبت کنید و برای آنان که شما را آزار می‌رسانند دعا کنید، تا پسران پدر خود شوید، که در آسمان است؛ زیرا او آفتاب خود را بر بدان و نیکان برمی‌آورد و باران را بر عادلان و ظالمان می‌باراند.»

رومیان را دوست بداریم؟ رسوایی است. این همه‌چیز را زیر و رو می‌کند. فرمان دادن به محبت به دشمن یک چیز است، اما زیستن آن چیزی دیگر. داستان رنجهای عیسی ثابت می‌کند که او خود نیز فرمانش را به جا می‌آورد. هرچند به درخواست او دوازده لشکر فرشته آماده بودند تا عیسی را نجات دهند، او از رهایی خود چشم می‌پوشد. از خود دفاع نمی‌کند. در ساعت مرگش بر صلیب برای شکنجه‌گرانش دعا می‌کند:

ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.

پادشاه مسیحایی شریعت مجسم بود. او لوگوس، یعنی کلمه خدا، بود. او در موعظه بالای کوه، که به اصطلاح بیانیه پادشاهی اوست، نشان می‌دهد که محبت به دشمن ذات پدر آسمانی است. و همیشه بوده است. او نه تنها فرمان محبت را زیست، بلکه فرمان محبت به دشمن را نیز. مانند او عمل کردن، شرط پسر و دختر این پدر شدن است. پسر یگانه، نایب السلطنه خدا، این ذات پدرش را مجسم می‌سازد. محبت ضربان قلب پادشاهی پدر است، که پسرش را دوست دارد. و این محبت را معیار پادشاهی خود می‌سازد.

عیسی به عنوان پادشاه به قوم خود فرمانی تازه داد که خود آن را زیست:

«فرمانی تازه به شما می‌دهم که یکدیگر را محبت کنید؛ همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز یکدیگر را محبت کنید.»

یعقوب، برادر تنی عیسی، این را فهمیده بود و می‌نویسد:

اگر به راستی شریعت پادشاهانه را بنابر کتاب به جا آورید: «همسایه خود را مانند خویشان محبت کن»، نیکو می‌کنید.

این پادشاه سراپا همان بود که می‌گفت و می‌خواست. فرمانی دلبخواهی نیست، فقط برای نشان دادن اینکه حق دارد قانون‌گذار باشد. فرمان او محبت بی‌قید و شرط است، که می‌تواند بر دشمنی چیره شود و انسان‌ها را چنان دگرگون کند که هیچ چیز دیگر نمی‌تواند.

در پادشاهی او شریعت او حاکم است. همیشه. هر جا از آن پیروی نشود، پادشاهی او آنجا نیست. و هر که از این فرمان پیروی نکند، به این پادشاهی تعلق ندارد.

شریعت مسیح، پادشاه مسیحایی، یعنی بار دیگری را بر دوش کشیدن. شریعتی است از آزادی. پس شریعتی که آزاد می‌کند. از خودمان. و شاید همسایه را از بارش. همان‌گونه که پادشاه با بار ما کرد، باری که از دوش ما برداشت.

چه کسی نمی‌خواهد چنین پادشاهی داشته باشد؟

پس اگر به راستی بر پایه شریعت پادشاهانه رفتار کنید، چنان‌که در کتاب آمده است: «همنواعت را مانند خودت محبت کن!»، کاری نیک و درست می‌کنید.

یعقوب 2:8

متی 48:5-43؛ 26:53؛ لوقا 23:34؛ یوحنا 1:1-3؛ کولسیان 1:13؛ یوحنا 13:34؛ یعقوب 1:25؛ 2:8، 12؛ غلاطیان 6:2.

27 مأموریت پادشاه

پادشاه خواسته‌هایی بیان می‌کند که همچون فرمان فهمیده می‌شوند. او به رعایای خود مأموریت می‌دهد. آنان آنچه را او می‌خواهد به بهترین شکل ممکن انجام می‌دهند. عیسی وقتی به آسمان می‌رفت، به شاگردانش مأموریتی داد:

«چون او را دیدند، (شاگردان) پیش او به خاک افتادند؛ اما برخی هنوز شک داشتند. عیسی نزدیک آمد و به آنان گفت:

تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.

پس به سوی همه قوم‌ها بروید و مردم را شاگرد من سازید؛ آنان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام نگاه دارند.

و یقین بدانید: من هر روز با شما هستم، تا پایان جهان.»

به‌راستی در اینجا پادشاه آسمان و زمین ایستاده است – جز او چه کسی همه اقتدار را دارد، نه فقط بر زمین، بلکه در آسمان نیز؟ اما او این قدرت را به کار نمی‌برد تا پادشاهان و ملت‌های زمین را به انقیاد درآورد. نه، کسی که فرمان محبت به دشمن را صادر می‌کند، می‌خواهد انسان‌ها را به دست آورد. نه اینکه مجبورشان کند. او قدرت خود را به کار می‌گیرد تا همه قوم‌ها دریابند که او کیست و چگونه است.

سرانجام، قدرت و اقتدار او فراگیر و واقعی است. این پادشاه می‌تواند هر روزی که بخواهد به تاریخ این سیاره پایان دهد. او می‌توانست بگذارد جهان قدرت و فرمانروایی او را ببیند و حس کند. خودکامگان چنین می‌کنند. فرمانروایی او متفاوت است. شریعت او شریعت آزادی است. انسان‌ها باید از روی باور قلبی از عیسی پیروی کنند و او را حرمت نهند.

رؤیای پادشاه این است که همهٔ انسان‌ها او را بشناسند و شاگردان او شوند. تا به آنان چیزی ببخشد که هیچ جای دیگری نمی‌توانند به دست آورند: فیض، بخشش، حیات جاودانی، آزادی، آرامش.

انسان‌ها چگونه می‌توانند این پادشاه را که برای آنان حاضر است بشناسند؟ همهٔ شاگردان این امتیاز را دارند که انسان‌ها را نزد این پادشاه ببرند. بیایید این را یک بار به‌طور لفظی تصور کنیم. از یک سو، لطف پادشاه کیهان را داشتن، او را شخصاً، آری حتی خصوصی، شناختن، شبانه‌روز و همهٔ روزهای هفته، همیشه و بی‌وقفه نزد او بار یافتن. و اجازه داشتن که همهٔ کسانی را که دربارهٔ آن می‌پرسند یا به واسطهٔ ما از آن باخبر می‌شوند، همراه خود بیاوریم. آنان را نزد پادشاه بردن! و دانستن اینکه همهٔ آنان نزد او بیش از خوشامدند. زیرا او منتظر هر کس است.

و با این حال: این پادشاه مسیحایی، عیسی، اکنون چگونه جهان را همچون ملک خود مطالبه می‌کند؟ با فرستادن سفیرانی با خبر خوش به جهان. آنان پادشاه حقیقی و از این رو اطاعتِ ایمان را اعلام می‌کنند. بدین‌سان انجیل همچنین مانند فرمانی است که از آن اطاعت می‌کنند. پیام روشن است: از امپراتورِ دنیوی و فرمان‌هایش فرمان‌برداری می‌کنند. نسبت به خداوند عیسی، خداوندِ خداوندان و پادشاه همهٔ پادشاهان، مطیع‌اند. حتی بیش از امپراتور، هرچند عیسی را نمی‌بینند. از این رو واژه‌ای که برای وفاداری و امانت‌داری ما به کار می‌رود، «اطاعتِ ایمان» است.

این مأموریت انجام شده و هنوز هم انجام می‌شود. اکنون در مرحلهٔ پایانی است: انسان‌های بسیاری از این پادشاه شنیده‌اند. به لطف بسیاری از انسان‌ها که بی‌اعتنا به خود به دورترین مناطق رفتند تا پادشاه را بشناسانند. کار کوچک آغاز شد. شجاعت شاگردان جهان را دگرگون کرد. آنان می‌دانستند چه کسی پشت سرشان ایستاده است. و امروز پشت سر هر پیرو و هر اقرارکنندهٔ عیسی ایستاده است. همان که تمامی قدرت به او داده شده است.

آنان از هیچ‌کس نباید بترسند. سخن آخر را، در زندگی و در مرگ، پادشاه خواهد گفت.

این کتاب دعوتی است برای آمدن نزد پادشاه! دعوتی یا یادآوری‌ای برای اقرار به پادشاه! نزد این پادشاه آغازی نو همیشه و بارها ممکن است. بخشش، فیض و آزادی قوانین پادشاهی اوست.

همه پادشاهان در برابر او به خاک خواهند افتاد، همه قوم‌ها او را خدمت خواهند کرد.

زیرا او نجات‌دهنده نیازمندی خواهد شد که فریاد یاری برمی‌آورند، نجات‌دهنده انسان‌هایی که رنج می‌کشند و یاری ندارند.

او بر ضعیفان و نیازمندان رحم خواهد کرد و جان انسان‌های گرفتار را نجات خواهد داد.

آنان را از ستم و خشونت رهایی خواهد داد، زیرا جانشان در نظر او گران‌بهاست.
زنده باد پادشاه!

مزامیر 15-72:11

متی 20-28:16؛ اول تیموتائوس 5-2:4؛ رومیان 1:15؛ 5:2؛ 16:26؛ افسسیان 2:18؛ 3:12؛ اعمال رسولان 31-17:30.

28 برای پادشاه: ایمان و وفاداری

خدمت به این پادشاه افتخاری بزرگ است. سوگند وفاداری به او خوردن. او سزاوار آن است که ما از آن او باشیم. همچون ملک کاملاً شخصی او.

زندگی خود را به چه کسی می‌دهیم؟ به چه کسی یا چه چیزی وفاداریم، کاملاً آگاهانه یا بی‌آنکه متوجه شویم؟ کدام بت‌ها بر ما فرمان می‌رانند؟ از آن چه کسی هستیم؟ چه چیزی برای ما مقدس است؟ خود را به چه کسی سپرده‌ایم؟ وقتمان را؟ پولمان را؟ توجهمان را؟

شبکه‌های اجتماعی؟ فیس‌بوک و اینستاگرام؟ دینداری؟ اعتبار؟ خودنمایی؟ ورزش؟ خودپرستی؟ خوراک؟ الکل؟ نیکوتین؟ دارایی؟ پول؟ قدرت؟ سکس؟ موفقیت؟ پیشرفت شغلی؟

سخن بر سر این نیست که این چیزها، یا برخی از آن‌ها، خوب‌اند یا بد، مقدس‌اند یا گناه‌آلود. تعیین‌کننده این است که چه نقشی در زندگی ما دارند. پرسشی برای همه انسان‌ها. برای کسانی که پادشاه را خدمت می‌کنند یا می‌کوشند چنین کنند. یا کسانی که تنها نام او را می‌شناسند. و برای کسانی که پادشاه را نمی‌شناسند و نمی‌دانند او کیست و چگونه است.

پادشاه به حکم منصب خود وفاداری و اطاعت می‌طلبد. ایمانی که فقط تأیید می‌کند یا چیزی را راست می‌پندارد، مرده است. چنین ایمانی پیوندی با پادشاه پدید نمی‌آورد. **اطاعتِ ایمان همان است که پادشاه ما را به آن فرا می‌خواند.** خواسته او برای ما فرمان است. اگر از این پادشاه پیروی کنیم، تنها به‌تمامی ممکن است. کارهای نیمه‌کاره در اینجا نیز بسیار بد جواب می‌دهد.

هر بهایی که ایستادن در کنار او برای ما داشته باشد، این سو درست است و درست می‌ماند. سوی پیروزمندی که نخست همه‌چیز را برای ما به میان نهاد. وفاداری ما سپاس است. سرسپردگی ما وظیفه ماست. داوطلبانه و بی‌اجبار. یک جذامی از سر سپاسگزاری بازگشت، اما ده نفر شفا یافته بودند. این زندگی بهترین آینده را دارد.

امروز به این معناست که در این زندگی زمینی، در برابر کسانی که پادشاه ما را نادیده می‌گیرند، امتیاز ویژه‌ای نداریم. زندگی بی این پادشاه می‌تواند ساده‌تر و راحت‌تر باشد. از این رو، به گفته عیسی، باید پیش از پیروی از او هزینه را حساب کرد.

پیروی، به گفته عیسی، یعنی صلیب خود را برداشتن. یعنی خود را به دیگران سپردن و برای آنان حاضر بودن. دیگران را، و نه خود را، در جای نخست زندگی نهادن. زندگی عیسی را الگوی خود داشتن. به‌راستی محبت کردن و خدمت کردن.

این پیروی، در ضمن، اغلب پرفراز و نشیب است. هرگز کامل نیست. نه فقط کامیابی و موفقیت، بلکه به همان اندازه شکست و ناامیدی از خودمان. و نیز شک و پرسش‌های بی‌پاسخ. یعنی زندگی‌ای در ایمان. نه در دیدن. این در دوره‌هایی به‌راستی دشوار و چالش‌برانگیز است.

ایمان و وفاداری (به یونانی: *pistis*، به لاتین: *fides*) در جامعه روم به معنای وفاداری متقابل و پایدار بود. واژه *fides* جامعه را به هم پیوسته نگه می‌داشت - تعهد و وفاداری، دادن و گرفتن، قابل اعتماد بودن و امانت‌داری در این واژه یکجا گرد آمده‌اند. وفاداری بیش از همه از آن امپراتور بود، که او نیز به نوبه خود در برابر قومش وفادار بود. وفاداری به عیسی، خداوند، همان چیزی است که مسیحی بودن را می‌سازد.

آیا این وفاداری ارزشش را دارد، با همه ناخوشایندی‌ها، زحمت‌ها، چشم‌پوشی‌ها و آزارهایی که ممکن است همراه آن باشد؟ عیسی می‌گوید که در چنین زندگی‌ای همین حالا، یعنی پیش از آغاز آینده خدا، شادی و برکت هست. اما در پایان، حیات جاودانی همچون پاداش همه زحمت‌ها. زندگی‌ای با پادشاه، به‌گونه‌ای وصف‌ناپذیر زیبا، عمیق، امن، پربار و غنی. و به‌زودی، واقعی و دیدنی در پادشاهی جاودان او.

متن‌های سرودهایی که در ادامه نقل می‌شوند، نوستالژی نیستند. و به‌هیچ‌وجه رمانتیک‌بازی. همچنین آن‌ها صد درصد واقعیت زندگی پیروان عیسی یا وفاداران به پادشاه را توصیف نمی‌کنند. بیشتر دعا، آرزو یا هدف‌اند.

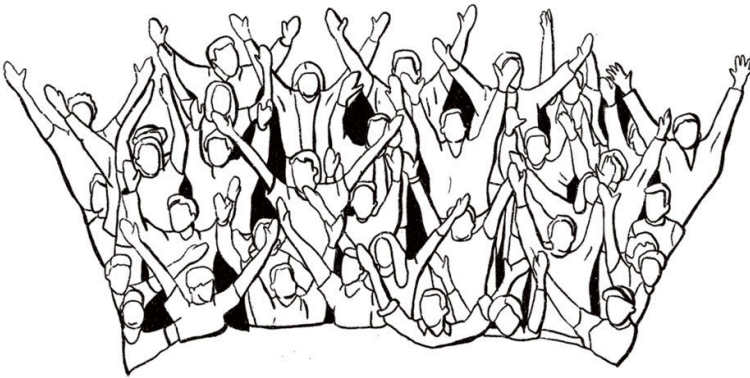
(سرود به زبان اصلی آلمانی)

Ein Leben gegeben für den Herrn der Welt

Ein Leben gegeben für das, was wirklich zählt

Ein Leben für Gott, für ihn allein, das soll mein Leben
sein

لوکاس دی نونتسیو (Lukas Di Nunzio)



اول قرنثیان 6:12؛ اول یوحنا 5:21؛ لوقا 16:13؛ لوقا 33-14:25؛ 19-17:11؛
مرقس 31-10:28؛ متی 26-25:21؛ افسسیان 1:1؛ کولسیان 1:7؛ 4:7؛ مکاشفه
17:14؛ 13؛ 2:10.

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

Für den König, für den Herrn

Für ihn geben wir uns hin

Seine Ehre unser Ziel

Nichts bedeutet uns jemals so viel

Für den König, für sein Reich
Alle Menschen sind hier gleich
Lamm und Löwe sind vereint
Und das Licht der Gerechtigkeit scheint
Alle Ehre König Jesus
Unsere Herzen, sie fliegen dir zu
Wir erheben deinen Namen
Der allein wahre König bist du

آلبرت فرای (Albert Frey)

29 پادشاه و قوم او

از پادشاهی خوب در دوران باستان انتظار می‌رفت که قوم‌ها و قبیله‌ها را به صلح برساند. که پادشاهی خود را یکپارچه نگه دارد و مانند شبانی نیکو رهبری کند. که با قوم خود با مهربانی رفتار کند. پادشاه خوب همهٔ فضیلت‌هایی را که خواستنی می‌دانستند مجسم می‌ساخت. حتی اگر این با واقعیت زندگی مطابقت نداشت.

عیسی، پادشاه مسیحایی، از سوی خدا به سروری کیهان برگماشته شده است. او به‌عنوان سر پادشاهانه بر همه‌چیز و همه‌کس، شفا و بازسازی دیرزمانی آرزوشده را برای کیهان شکسته می‌آورد. زیر سری او همهٔ چیزها به جای خود خواهند آمد و شفا خواهند یافت. او آنچه را به هم تعلق دارد دوباره گرد هم می‌آورد. او بی‌نظمی و همهٔ نیروهای ویرانگر را از میان برمی‌دارد. زیر «سر بودن» پادشاهانهٔ او همه‌چیز گرد هم آورده می‌شود. اما این هنوز آهنگ آینده است.

اما: همین حالا پادشاه صلح آورده است. او، سرور سلامتی. در آن روزگار، در زمان عیسی، اسرائیل ملتی بود که حق انحصاری بر وعده‌های خدا داشت. اما مسیح برخاسته شاگردانش را به سوی همهٔ ملت‌ها می‌فرستد. همهٔ انسان‌ها دعوت‌شده و خوشامدند. برای ما اروپاییان خبری خوش. در دوران آغاز، فرایند آسانی نبود که یهودیان و ملت‌ها با حقوق برابر گرد هم آورده شوند. اما مسیح درست همین صلح را آورده و یهودیان ایمان‌آورنده به مسیح موعود و ملت‌ها را از همهٔ سرزمین‌های زمین متحد ساخته است. آنان اکنون قوم او هستند که مرزهای ملی کهن در آن از میان می‌رود. به هم پیوسته در یک انسان تازه. مسیح، آن سر، یگانگی‌ای همچون آفرینشی نو پدید می‌آورد.

پیوند یهودیان یا اسرائیلیان با چنین انسان‌هایی از میان ملت‌ها چنان تنگاتنگ است که می‌توان آن را با یک بدن، با یک اندام زنده، مقایسه کرد. مسیح سر است، یعنی سر این بدن، و قوم او از همهٔ انسان‌ها بدن اوست، پیکر او.

یهودیان و ملت‌ها اکنون با هم شهروندان پادشاهی او می‌شوند. بدین‌سان آنان گویی دو هویت دارند. از یک سو همان می‌مانند که پیش‌تر بودند. شهروندان کشور خود. اما افزون بر این، به بدن مسیح پیوند داده می‌شوند. آنان شهروندان پادشاهی‌ای دیگر، پادشاهی‌ای آسمانی، می‌شوند. این دومی تا ابد باقی خواهد ماند.

ساختمان‌های کلیسا را **باسیلیکا** (Basilika) می‌نامیدند و بدین‌سان روشن می‌کردند که آن‌ها خانه فرمانروا، یعنی **basileus**، یعنی پادشاه، هستند. باسیلیکا از همین واژه گرفته شده است. مکانی که قوم پادشاه در آن با پادشاه دیدار می‌کند، این نام را دارد. البته برای این گردهمایی به ساختمان ویژه‌ای، یا اصلاً به ساختمانی، نیاز نیست. اما هر جا چنین ساختمان‌هایی هست، بیانی از حرمت نهادن به پادشاه است.

به صلح رسیدن قوم‌های بسیار در بدن مسیح رویدادی به‌شدت سیاسی و در ابعادی کیهانی است. وقتی انسان‌هایی از قوم‌های بسیار با همه ویژگی‌ها و گذشته‌شان، پای صلیب مسیح دشمنی خود را به خاک می‌سپارند، این پیامدهایی محسوس دارد. در جامعه‌ای نیز که بخشی از آن‌اند. آنجا که پادشاه صلح فرمان می‌راند، خشونت، تبعیض و نزاع پایان می‌یابد.

وقتی این همه قومیت گرد هم می‌آیند، بسیار چالش‌برانگیز است. این صلح را که پادشاه آورد، باید مانند مردمک چشم پاس داشت. دیگران را پذیرفتن و جدی گرفتن. بخشیدن و گناه را پوشاندن. خود را زیادی مهم نشمردن، به عبارت دیگر: همسایه را مانند خود دوست داشتن، این است منش این جماعت تازه پادشاه.

تعلق داشتن به قوم پادشاه هدیه‌ای است که بهایش را نمی‌توان پرداخت، و افتخاری است. نه قوم هر پادشاهی. پادشاه ما، اگر شما به این قوم تعلق دارید، پادشاه همه پادشاهان است. ما به‌عنوان قوم او امتیازهایی باورنکردنی داریم. باریابی بی‌وقفه به تالار تخت اعلی‌حضرت. پادشاه در کنار ما. او نزد قوم خود است، نزد هر یک از ما. آینده او آینده ماست. ثروت او ثروت ماست. او قدرت خود را به ما داده است. اما این قدرت نه در سلطه و تحکم، بلکه در ضعف به کمال

می‌رسد. قدرت او می‌گذارد آنچه را تنها او می‌تواند، تجربه و انجام کنیم. قدرتی که در عیسای ناصری بود، در ما نیز عمل می‌کند.

زیرا خداوند داور ماست، خداوند رهبر ما، خداوند پادشاه ما. او ما را نجات خواهد داد.

اشعیا 33:22

افسیان 11-1:9؛ 22-2:11؛ 6-4:1؛ اشعیا 9:6؛ غلاطیان 3:28؛ کولسیان 3:10-11؛ اول قرنتیان 12؛ مکاشفه 1:5؛ 19:16؛ اول تیموتائوس 6:15؛ اعمال رسولان 8-1:4.

30 بر سفرهٔ پادشاه

این داستان از زندگی داوود پادشاه داستانی معمولی نیست. پس از آنکه پادشاهی او استوار می‌شود، در جست‌وجوی فرزندان یا خویشاوندان شائول پادشاه درگذشته، پیشینی خود، برمی‌آید. شائول او را تعقیب کرده و کوشیده بود او را بکشد. آیا داوود اکنون می‌خواست انتقام بگیرد؟ نوه‌ای از شائول، پسر یوناتان، به نام مفیبوش یافت شد. او معلول بود، از هر دو پا لنگ. به کمک نیاز داشت و به‌تنهایی نمی‌توانست از جای خود حرکت کند. تصور کنید، داوود این مرد را به سفرهٔ خود دعوت می‌کند. نه فقط یک بار، بلکه هر روز، در تمام عمرش، اجازه دارد با پادشاه غذا بخورد.

این را می‌گوییم محبت، آری حتی محبت به دشمن. و مفیبوش لنگ نشان می‌دهد که ما انسان‌ها چقدر درمانده‌ایم. آمدن نزد خدا تنها با یاری خود او ممکن است. ما معلولیم، نه از نظر جسمانی، بلکه از نظر روحانی. به‌تنهایی نمی‌آییم؛ باید فرا خوانده شویم. ما بیش از حد سرگرم، بیش از حد زیرک، بیش از حد بی‌ایمانیم.

عیسی، آن مسیح، ما را به سفرهٔ خود دعوت می‌کند. او دوست دارد همنشینی کند، گفت‌وگو کند، لذت ببرد و با دیگران شادی کند.

شاید پیش‌تر نام **شام خداوند** را شنیده باشید. یا **عشای ربانی** یا **پاره کردن نان**. پادشاه یک خوراک یادبود برقرار کرده است. نان و شراب مرگ پادشاه بر صلیب و خون او را که برای ما ریخت به یاد می‌آورند. وقتی این شام یادبود را برگزار می‌کنیم، مرگ پادشاهمان را اعلام می‌کنیم. تا زمانی که او با شکوه پادشاهانه بازگردد.

هرچند پادشاه را نمی‌بینیم، او به‌طور نادیدنی حاضر است. هر جا که مردمان او گرد هم‌اند و او را حرمت می‌نهند، به او می‌اندیشند، از او سپاسگزاری می‌کنند و او را می‌ستایند. جماعتی همدل و هم‌پیمان از وفاداران به پادشاه که دل خود را به

عیسی باخته‌اند. که هیچ چیز نمی‌تواند مانع شود که این پادشاه را دوست بدانند و به او وفادار بمانند.

این سفرهٔ پادشاه امری ایمانی است. شاگردان عیسی تا زمانی که پادشاه در تبعید است، گرد این سفره جمع می‌شوند. آنان وقتی شام یادبود را برگزار می‌کنند، یکدیگر را می‌بینند و دلگرم می‌سازند. وقتی این دوران میانی به سر آید، پادشاه همراه مردمانش جشن خواهد گرفت. نه دیگر در ایمان، بلکه در واقعیتی دیدنی و ملموس.

تو سفره‌ای برای من در برابر چشمان دشمنانم می‌گسترانی؛ با جشن مرا نزد خود می‌پذیری و جام مرا لبریز می‌کنی.

مزامیر 23:5

دوم سموئیل 4:4؛ 9؛ دوم سموئیل 19:24-30؛ 21:7؛ متی 26:26-30؛ مرقس 14:26-26؛ لوقا 22:14-20؛ اول قرنطیان 14:10-22؛ 20:11-34؛ مزامیر 5:23؛ عبرانیان 13:10.

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

Königlich strahlt Dein Licht

Du bist ewiglich

Niemand kommt Dir gleich

Sanftmütig führst Du mich

Hin zu Deinem Licht

Ich darf bei Dir sein

Sei Du der Mittelpunkt in meinem Leben

Der Mittelpunkt in meinem Herzen

Ich gehöre Dir

Sei Du der Mittelpunkt in meiner Schwäche

Der Mittelpunkt in meiner Stärke

Ich gehöre Dir

Ich will Dir nah sein

Ich werd Dir folgen

Mein ganzes Leben in Dir verlieren

متن و آهنگ: یوری فريزن و پائولا فريزن (Juri Friesen & Paula Friesen)

© 2012 Outbreakband

31 باغ پادشاه

دیدن عکس‌های هوایی شهر نیویورک تأثیرگذار است. سنترال پارک (Central Park) مانند واحه‌ای بزرگ و سبز در میان دریای خانه‌ها و آسمان‌خراش‌هاست. چهار کیلومتر طول و نزدیک به یک کیلومتر عرض دارد. هر شهر بزرگی پارک‌های خود را دارد. استراحت، آرامش، سایه‌سارها، میوه‌ها، طراوت، زیبایی‌های رنگارنگ و عطرها، و جشن گرفتن، این تا امروز جوهرهٔ یک باغ است. به نوعی ما را به یاد بهشت می‌اندازد. ملکه‌ها و پادشاهان باغ‌ها و پارک‌های خود را داشتند، هر یک زیباتر از دیگری.

کتاب مقدس با یک باغ آغاز می‌شود. با یک شهر پایان می‌یابد. اما آنجا نیز چیزی مانند سنترال پارک هست، باغی بهشتی در دل شهر.

در آغاز آمده است که خدا، پادشاه کائنات، هنگام نسیم شامگاهی در باغ می‌خرامید. پیداست که از آن خشنود بود. او از آنچه خود به‌عنوان «باغبان الهی» آفریده و به دست انسان‌ها سپرده بود شادمان بود. نگهداری و حفاظت از باغ به آنان سپرده شده بود.

هزاران سال بعد خدا انسان شده است. عیسی در پایان زندگی‌اش، همراه شاگردانش که از پی او می‌آیند، به باغی به نام **جتسیمانی** می‌رود. باغ زیتونی. آنجا پادشاه برای نبردی در دعا کنار می‌کشد. او می‌داند که محکومیتش به مرگ بر صلیب نزدیک است. در این باغ شاهد می‌شویم که چیزی به سوی او می‌آید که از شکنجهٔ جسمانی بر صلیب بدتر است. سخن بر سر این است که عدنی تازه و بهتر، بهشتی تازه برای همه، ممکن شود. بهای آن بی‌اندازه است. برای این، گناه ما و مرگ باید از سر راه برداشته شوند. او خود گناه را بر خود خواهد گرفت و به خاطر آن خواهد مرد. این برای او، که بی‌گناه بود، بی‌نهایت دشوار است. او در جست‌وجوی راهی دیگر است. اما راه دیگری وجود ندارد. سپس در همین باغ دستگیر می‌شود. راه رنج او آغاز می‌شود. این راه به صلیب ختم می‌شود. و به یک قبر.

این قبر نیز در باغی بود. مریم مجدلیه شاهد مصلوب شدن بود و دیده بود که چگونه سپس مردی او را از صلیب پایین آورد و به قبر سنگی نزدیک برد. مریم صبح زود یکشنبه به این باغ رفت. مردی با او روبه‌رو می‌شود. او گمان می‌کند که باغبان است. او همان «باغبان» عدن است. پادشاه بازگشته است. از مردگان برخاسته است. عدنی بهشتی، تازه و بهتر، پدید خواهد آمد. با ساکنانی بی‌شمار از خواهران و برادران پادشاه. این است خبر خوشی که مریم اکنون اجازه دارد به شاگردان برساند.

همان‌گونه که در نیویورک سنترال پارک هست، در اورشلیم نو نیز باغی بهشتی خواهد بود. به واسطهٔ مرگ و رستاخیز، آفرینشی نو در ابعادی تازه ممکن شده است. این آفرینش هم‌اکنون آغاز شده است. بر زمینی نو، در اورشلیم نو، کامل خواهد شد. جوهرهٔ زیبایی، کمال. تخت خدا آنجاست. از آن آب حیات جوشان بیرون خواهد آمد و باغ را آبیاری خواهد کرد. درخت حیات آنجا خواهد بود و میوهٔ فراوان خواهد داد. نمادی از اینکه آنجا زندگی و شفاست. و هر تشنگی، به‌ویژه تشنگی جان، فرو خواهد نشست.

این مکان خیالی و غیرواقعی به نظر می‌رسد. اما کتاب مقدس بارها دعوت می‌کند، به‌راستی به خواننده بانگ می‌زند، که در این جهان نوین خدا حاضر باشد. هر کس می‌تواند رایگان از این آب زنده بنوشد. این تصویر دیگری از انجیل، یعنی خبر خوش، است. این خبر زندگی‌ای می‌بخشد که تا ابدیت باقی می‌ماند و نباید از مرگ بترسد.

یک نکتهٔ دیگر. کتاب مقدس از **ثمرهٔ** روح سخن می‌گوید. منظورش چیزهایی از این دست است: محبت، شادی، صلح، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی، خویش‌ن‌داری. به نوعی ما نیز امروز، یعنی مسیحیان، باغ پادشاهیم، جایی که او چنین میوه‌هایی را می‌جوید و برداشت می‌کند. این میوه‌ها چندان با سرشت طبیعی ما سازگار نیستند. از این رو آن‌ها را میوه‌های روح نیز می‌نامند. با یاری این روح الهی می‌توانند رشد کنند.

عدن، آغاز، آرمان، اما همچنین جای سقوط و گسست. جتسیمانی، جایی که مسیح موعود در برابر وسوسه دست کشیدن ایستادگی می‌کند. باغ قبر، جایی که مرگ با رستاخیز مغلوب می‌شود. و جایی که پادشاه برخاسته نخست با یک زن روبه‌رو شد و بهترین پیام را برای شاگردانش به او سپرد. باغ شهری در اورشلیم نو: خدا به واسطه بره به هدف خود رسیده است. آنجا خانه ما خواهد بود - در وطنی جاودانی.

یقین بدانید: خداوند شهر صهیون را تسلی می‌دهد، آن را از ویرانه‌ها از نو برپا می‌کند. سرزمین ویران‌شده را بهشت می‌سازد؛ مانند باغ عدن شکوفا و پر بار خواهد شد. شادی و هلهله آنجا طنین خواهد افکند و شما برای خدای خود سرودهای شکرگزاری خواهید خواند.

من، خداوند، شما را همیشه و همه‌جا رهبری خواهم کرد، حتی در سرزمین خشک شما را سیر خواهم کرد و قوت خود را به شما خواهم داد. شما مانند باغی خواهید بود که همیشه آب کافی دارد، و مانند چشمه‌ای که هرگز خشک نمی‌شود.

زیرا همان‌گونه که بذر از خاک می‌روید و رشد می‌کند، خداوند خدای قادر نیز سعادت ما را می‌روپاند و آوازه ما را در میان همه قوم‌ها افزون می‌سازد.

اشعیا 51:3؛ 58:11؛ 61:11

پیدایش 2:8 به بعد؛ مکاشفه 5-22:1؛ 22:17؛ متی 26:36؛ یوحنا 19:41؛ 20:1-18؛ غلاطیان 26-5:16.

32 عیسی سیاسی

پادشاه واقعی کسی است که اقتدار حکومتی پادشاهانه خود را اعمال می‌کند. کسی که به کشورش شکل می‌دهد، قانون وضع می‌کند، مالیات می‌گیرد.

اگر عیسی پادشاه است، و در این هیچ تردیدی نیست، پس ادعایی سیاسی دارد. پس حق دارد امور جامعه، اداره و قانون‌گذاری را مطابق فکر و اراده خود پیش ببرد. این حتی آنجا هم صادق است که پادشاهی او از این جهان نیست.

مسیحیان گاه و بیگاه می‌کوشند اصول مسیحی را وارد سیاست کنند. تأثیری مسیحی بگذارند. یکی از ثمره‌های آن لغو برده‌داری بود - پیشرفت عظیم.

پادشاهانی هستند که به تبعید رفته‌اند. یا ناچار به رفتن شده‌اند. گاهی هنوز می‌کوشند از راه پیروان وفادارشان نفوذ اعمال کنند. نزد عیسی، پادشاه مسیحایی، وضع مشابه و با این حال متفاوت است. او خود کناره گرفته است و شخصاً و جسماً حاضر نیست. هرچند پدرش تمامی قدرت را در آسمان و بر زمین به او داده است، او قدرت سیاسی اعمال نمی‌کند. هرچند هر وقت که بخواهد می‌تواند. اما این درست با ذات او سازگار نیست، آن‌گونه که او را در گزارش‌های انجیل‌ها می‌شناسیم. پادشاهی او مانند پادشاهی‌های این جهان نیست. فرمانروایی او به اصطلاح جهانی نو لازم دارد. همه‌چیز باید دگرگون شود. شراب نو در مشک‌های نو

...

او پیروانش را بر زمین گرد می‌آورد. آنان از فرمان‌های پادشاهانه او اطاعت می‌کنند. دست‌کم می‌کوشند. برای قدرت سیاسی نمی‌جنگند. اما هر جا برایشان ممکن باشد، از نفوذ خود بهره می‌گیرند. آنان برای حقوق بشر، آزادی دین و برابری حقوق می‌ایستند و صدای خود را بلند می‌کنند. در بافت‌های کوچک یا بزرگ جامعه و سیاست.

اما ادعای حکومت سیاسی را عیسی به هر حال دارد. او جای پادشاهان، امپراتوران، رئیس‌جمهورها و خودکامگان را خواهد گرفت. آنان خواهند رفت، او

خواهد آمد. و خواهد ماند.

درست همین موضوع فصل بعدی است.

33 بازگشت پادشاه پادشاهان

شاید آراگورن (Aragorn) را از حماسه «ارباب حلقه‌ها» بشناسید. یک تکاور جنگل‌گرد. نه یک نجیب‌زاده. نامش یعنی «دلیری شاهانه». او، برخلاف انتظار همه، پس از پیروزی بر سائورون پادشاه برحق و والای آرنور و گوندور می‌شود. «بازگشت پادشاه» نام کتاب سوم این حماسه است.

شاید تالکین (Tolkien)، آفریننده این حماسه، همان چیزی را در ذهن داشت که من ناچار به آن می‌اندیشم. به آن صنعتگر ساختمانی از ناصره. به مردی بی‌جلوه از صنف ساختمان‌سازی که در تمام عمرش در شهرهای جلیل، به‌عنوان پسر نخست‌زاده، همراه پدر و برادرانش خانه‌ها را تعمیر می‌کرد یا خانه‌های نو می‌ساخت. کاری بی‌شکوه. بی‌اعتبار. سه سال آخر زندگی‌اش متفاوت بود. همه این‌ها را دیدیم.

مردم اسرائیل عیسی را همچون واعظی دوره‌گرد یا ربّی‌ای معجزه‌گر به یاد دارند. پس از رستاخیزش تنها شاگردانش او را دیدند، نه کسانی که از او پیروی نمی‌کردند. بدین‌سان مصلوبی در یادها می‌ماند. بیشتر مردم امروز نیز تا همین‌جا موافق‌اند.

اما این روزی ناگهان دگرگون خواهد شد. باز همه‌چیز با سه کلمه گفته می‌شود: **او باز می‌آید!** او به جهان ما، به سیاره ما، بازخواهد گشت. رویدادی که جهان را از حرکت باز می‌دارد. کتاب مقدس آن را بارها و به‌گونه‌ای تأثیرگذار توصیف کرده است. واژه‌ها برای توصیف کامل آن کم است. انسان‌ها بی‌زبان خواهند شد. از سیدنی تا رم، از یکن تا واشنگتن. پرده‌ای که جهان نادیدنی، یعنی جهان آخرت، را از ما پنهان می‌کند، کنار می‌رود. صحنه برای روز بزرگ خداوند عیسی مسیح آماده است.

آرزوی امت‌ها می‌آید. بار دوم. این بار برای همه دیدنی. دیگر بحثی نیست. نه شکی. نه ریشخندی. زمانش فرا رسیده است. برخی شک می‌کنند که آیا خواب

می بینند. آری، برای برخی رؤیایی تحقق می یابد. برای دیگران، برای همه منکران خدا، دشمنان مسیح یا بی تفاوتان، بیشتر کابوسی خواهد بود. مسیحیان در آرزوی این روز بوده اند. امیدشان تحقق می یابد. از این پس و برای همیشه هیچ انسانی دیگر حرف آخر را نمی زند. تنها این یک انسان، یگانه انسان کامل و عادل، از آن پس فرمانروایی مطلق و بی حد را دارد.



چرا پادشاه بازمی گردد؟ او وعده خود را به جا می آورد! دعای ربانی که میلیاردها بار خوانده شده، سرانجام مستجاب می شود: **ملکوت تو بیاید و اراده تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود!**

او می آید تا رهایی پیروان عیسی را به سرانجام برساند. آفرینش بهره کشی شده و آزاردیده نیز به همان اندازه در آرزوی این روز است. آن رهایی خواهد یافت؛ پادشاه شفا خواهد آورد.

آیا پادشاه می آید تا انتقام بگیرد؟ برای مصلوب شدنش؟ برای رد شدنش از سوی این همه انسان؟ نه، عیسی «قصاب هارمجدون» نخواهد بود. بسیاری از تصویرهای مکاشفه، آخرین کتاب کتاب مقدس، طعنه ای، اگر نگوئیم هجوی، بر همه پادشاهان

دنیوی، به‌ویژه بر امپراتور روم آن زمان‌اند. **انسان‌ها** به شیوه خود انتقام می‌گیرند. این انتقام نه می‌تواند جبران کند و نه بازسازی. انتقام انسانی بالا می‌گیرد و تقریباً همیشه می‌خواهد بیش از آنچه خود از دست داده است ویران کند. درباره این آمدن عیسی گفته شده است که روز انتقام است. انتقام مقدس و عادلانه خدا. عیسی به‌گونه‌ای تصویری همچون بره ذبح‌شده با زخم مرگ توصیف می‌شود. بازگشتی به صلیب، به مرگ او برای بشریت. او که حتی فرمان داد دشمن را محبت کنید و خود انتقام نگیرید، نخواهد آمد تا حمام خون به راه اندازد. این را انسان‌ها بر سر خود می‌آورند، اگر ملت‌ها زرادخانه‌های عظیم خود را به کار گیرند.

در برابر ظهور او دیگر به خشونت زورگو نیازی نخواهد بود. در باغ جتسیمانی سخنان او، «**من هستم**»، کافی بود و همه سربازان بر زمین افتادند. در روز بزرگ او همه سلاح‌هایشان را زمین خواهند گذاشت. سلاح‌ها فرو خواهند افتاد، و نیز سخنان، کارها و باورها. برای این به جنگ نیازی نیست؛ حضور دیدنی او همه زانوها را سست خواهد کرد.

عیسی چگونه بازمی‌گردد؟ آشکارا، دیدنی، شنیدنی، انکارناپذیر، ناگهانی، غیرمنتظره، پرهیجان، هراس‌انگیز، با قدرت عظیم، پر جلال در درخششی بزرگ از نور، از آسمان، در ابرها، با همراهی فرشتگانی بی‌شمار. خود خدا در شخص پسرش عیسی، آن مسیح، می‌آید.

قوه تصور ما به مرزهای خود می‌رسد. این رویداد را به‌زحمت می‌توان در ذهن آورد. گذر روز و شب دیگر اهمیتی ندارد. زمان می‌ایستد. همه قرارها و تعهدات ما پایان یافته است. دیگر کسی منتظر ما نیست. آنگاه هر زن و هر مرد تنها بر یک چیز متمرکز است، بر پادشاه و آنچه خواهد گفت و خواهد کرد.

عیسی مسیح برای چه بازمی‌گردد؟ هر یکشنبه میلیون‌ها مسیحی اعتقادنامه کهن و همچنان زنده رسولان را بر زبان می‌آورند:

به آسمان صعود کرد؛ به دست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است؛ از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند.

تصور کنید، همهٔ مردگان، همهٔ انسان‌هایی که تاکنون زیسته‌اند، برخوانند خاست. این همه نیروی آفرینندهٔ انفجاری در بازگشت او آشکار می‌شود.

سرانجام این پرسش: این کی رخ خواهد داد؟ عیسی و رسولان گفته‌اند که هیچ انسانی زمان آن را نمی‌داند. عیسی در مَثَل‌ها اشاره کرده است که ممکن است بسیار طول بکشد. یک دلیل این است که انجیل پادشاه باید همه‌جا به انسان‌ها رسیده باشد. این در حال تحقق یافتن است.

زمان آمدن او همچون زمان مصیبت و تنگی بزرگ توصیف شده است. انسان‌ها از ترس و از انتظار آنچه بر زمین خواهد آمد، درمانده خواهند بود. رویدادهای غیرعادی در آسمان، پیش از آنکه پایان فرا رسد، همراه آن خواهد بود.

اینکه آیا در آن روز بزرگ هنوز امکان آن هست که از پادشاه طلب بخشش کرد، امروز کسی نمی‌تواند بگوید. به کسانی می‌اندیشم که هرگز به او علاقه‌ای نداشته‌اند یا حتی آگاهانه او را رد کرده‌اند. برای همهٔ کسانی که امروز زنده‌اند، این فراخوان جدی صادق است:

امروز اگر آواز او را بشنوید، دل‌های خود را سخت مسازید. امروز – نه فردا – روز نجات است.

امروز میلیون‌ها نفر در انتظار این روز پر جلال‌اند که حتی در عهد عتیق پیشگویی شده بود. هدفِ راستین زندگی‌شان. شما نیز همراه باشید. به صف کسانی بپیوندید که می‌دانند او باز خواهد گشت. حتی اگر هیچ چیز نشان از آن ندهد، او وعده داده است!

زیرا روز داوری خدا خواهد آمد، همان قدر غیرمنتظره که دزد. در آن روز آسمان‌ها با غرشی عظیم از هم خواهند پاشید و عناصر در آتش خواهند سوخت و زمین و هر آنچه هرگز بر آن رخ داده است دیگر یافت نخواهد شد.

اما خدا به ما آسمانی نو و زمینی نو وعده داده است. در آنجا دیگر بی‌عدالتی نخواهد بود، زیرا ارادهٔ خدا فرمان می‌راند. ما در انتظار این جهان نوینیم.

دوم پطرس 3:10، 13

متی 27:24-30، 44، 26:64؛ مرقس 13:26، 14:62؛ لوقا 17:24؛ رومیان 8:18؛
اول تسالونیکیان 1:10، 2:19، 3:13، 18-4:13، 11-5:1؛ دوم تسالونیکیان 1:6-
10؛ 12-2:8؛ دوم تیموتائوس 1:4، 8؛ تیتوس 2:13؛ اول پطرس 1:7، 13، 4:13؛
مکاشفه 1:7، 11:16-19.

34 چه روز پر جلالی

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

Einst, als im Himmel der strahlendste Tag war
Herrschte auf Erden die dunkelste Nacht
Da wurde Jesus als Mensch geboren
Er hat uns Gnade und Wahrheit gebracht
Das Wort wurde Fleisch und das Licht wohnte bei uns
Es scheint in der Nacht

Für uns geboren, für uns gestorben
Er nahm die Sünde der Welt mit ins Grab
Am dritten Tag ist er auferstanden
Einst wird er kommen, welch herrlicher Tag
Welch herrlicher Tag

Dann führten sie ihn hinauf um zu sterben
Ans Holz genagelt, das Kreuz aufgestellt
Der Mann der Schmerzen verachtet, verstoßen, er trug die
Sünde
Der Heiland der Welt
Die heilenden Hände sind weit ausgebreitet für unsere
Schuld

Am dritten Tag hielt das Grab ihn nicht länger
Weg war der Stein und die Grabkammer leer
Er ist auferstanden, den Tod überwunden
Er fuhr auf zum Himmel, der siegreiche Herr
Er gab neues Leben
Die Schuld ist vergeben, mein Retter ist er
Einst wird er kommen, welch herrlicher Tag
Welch herrlicher Tag, herrlicher Tag
Oh bald wird der Tag seiner Wiederkunft kommen
Bald werden wir ihn in Herrlichkeit sehen
Er wird die Seinen dann ganz zu sich nehmen
Staunend werd ich vor ihm stehen

Für uns geboren, für uns gestorben
Er nahm die Sünde der Welt mit ins Grab
Am dritten Tag ist er auferstanden
Einst wird er kommen, welch herrlicher Tag
Welch herrlicher Tag
Herrlicher Tag
Herrlicher Tag welch herrlicher Tag

آلبرت فرای (Albert Frey)

35 پادشاه همچون داور عادل

پادشاه مسیحایی ظاهر می‌شود. اکنون او اینجاست. از ذهن هر انسانی می‌گذرد که بعد چه خواهد آمد. همه چیز خیالی و غیرواقعی به نظر می‌رسد. قوانین طبیعت از کار افتاده‌اند. دورانی نو آغاز می‌شود؛ این برای همه به طور قطعی روشن شده است.

گویی کافی نبود که ناگهان مرز میان جهان دیدنی و جهان نادیدنی آسمانی ناپدید شده است، رویدادی نه کمتر هیجان‌انگیز رخ می‌دهد. مردگان برمی‌خیزند. همه انسان‌هایی که تاکنون ساکن این سیاره بوده‌اند، از همه دوران‌ها، ناگهان حاضرند. همان قدر زنده که کسانی که نمرده‌اند. هرچند جایگاه اجتماعی‌شان بسیار متفاوت بود، اکنون همه برابرند، امپراتوران، پادشاهان، بنیان‌گذاران ادیان و مردم ساده، سربازان بی‌شمار، کشتی‌شکستگان، فقیران و فقیرترین‌ها. آنان که از گرسنگی مردند و آنان که به قتل رسیدند، بردگان و آزادان. کودکان، کودکانی به شماری باورنکردنی. همه نازادگان، که در رحم مادر کشته شدند، حاضرند.

تنها رفته‌رفته همه درمی‌یابند که خدایی که هم‌اکنون از آسمان آمد، عیسی، مسیح موعود، مردگان را از قبرهایشان و از هر جا که پراکنده بودند فرا خوانده است. صدای او، که روزگاری دراز پیش زمین را به هستی فرا خواند، اکنون مردگان را به زندگی فرا می‌خواند.

زمان داوری فرا رسیده است. پسر خدا، عیسی، اختیار یافته است که این داوری را انجام دهد. انسانی که زندگی را می‌شناسد، وسوسه‌ها، آزمایش‌ها، رنج‌های ناعادلانه را. همه در برابر او گرد آورده می‌شوند. هر کس به تنهایی در برابر او خواهد ایستاد. نه رسیدگی گروهی، نه دادرسی شتاب‌زده. هر لحظه، هر کار، هر اندیشه، هر انگیزه و هر سخن بررسی می‌شود. هر کس به زندگی خود چشم خواهد دوخت. و به آنچه با دیگران کرده است. و آنچه را قربانیان حس کرده‌اند، حس خواهد کرد.

اینکه این با این همه انسان و سال‌های زندگی‌شان چگونه ممکن خواهد بود، کسی نمی‌تواند بگوید. آسمان به هارد دیسکی که همه چیز روی آن ذخیره شده باشد نیاز ندارد. در برابر ما آن دانای مطلق خواهد بود. آن که اندیشه‌ها و احساسات ما را می‌شناسد.

آیا این شما را آرام می‌کند؟ اینکه همه چیز را درباره خود بدانید؟ آن را بار دیگر ببینید یا حتی تجربه کنید؟

این داوری باید باشد. عدالت باید برقرار شود. هم ستمگران و هم قربانیان به عدالت نیاز دارند. هیچ دادگاه انسانی نمی‌تواند این را برآورد. از این رو داوری واپسین، چنان‌که اغلب نامیده می‌شود، بخشی چشم‌پوشی‌ناپذیر از امید مسیحی نیز هست. همه چیز آشکار می‌شود. همه چیز بر پایه معیار خدا سنجیده و به حق خود بازگردانده می‌شود. آنچه افراد، گروه‌ها و قوم‌ها کرده‌اند.

عیسی رشوه‌ناپذیر خواهد بود. او ظاهر اشخاص را نخواهد نگریست. آنچه گناه بود، گناه خواهد ماند. آنچه نیک بود، آن را خواهد ستود. انسان‌ها در برابر این داور باید گناه خود را بپذیرند و آن را عمیقاً همچون گناه حس خواهند کرد. و حکم داور را دریافت خواهند کرد.

خود داور برای گناهان انسان‌ها مرد. او کفاره گناهان ماست، یعنی گناهان ما را می‌پوشاند و پاک می‌کند. نه فقط گناهان ما، بلکه گناهان تمام جهان. داور در این داوری بر ضد ما نیست، او به سود ماست. برای همه کسانی که ایمان آوردند. با این حال، یک چیز در آن روز برای کسانی که انجیل را شنیده یا خوانده‌اند به حساب نخواهد آمد. کارهای نیک ما به تنهایی – اگر اصلاً باشند – ما را نجات نخواهند داد. اگر امیدواریم که آدم‌های خوبی بوده‌ایم، آنجا مشکلی هست. هر که به زندگی خوب خود استناد کند، آنگاه باید بر پایه معیار خدا زندگی‌ای کامل ارائه دهد. هر که به فرمان‌های خدا استناد کند، باید نه فقط یکی، بلکه همه را نگاه داشته باشد. با این همه، کارهایی که کردیم اهمیت بسیار دارند؛ نقشی مهم ایفا خواهند کرد.

اما آنجا چه چیزی کمک خواهد کرد؟ چه چیزی اهمیت دارد؟

پرسش این خواهد بود که ما با مسیح، پادشاه، چه رابطه‌ای داریم. بی‌طرفی وجود ندارد. خود عیسی چنین لبّ مطلب را می‌گوید: **هر که با من نیست، بر ضد من است.** به عبارت دیگر: اکنون، نه تازه آن روز، همین جا و همین امروز باید روشن شود که عیسی برای ما کیست. این پادشاه به سوی ما فرود می‌آید و بخشش عرضه می‌کند. اگر کسی از فیضی که پادشاه نشان می‌دهد بشنود و آن را نادیده بگیرد، در آن روز که همه چیز رو می‌شود چه خواهد گفت؟ آنگاه که همه بی‌عدالتی، گناه و خودخواهی زندگی ما میان ما و پادشاه ایستاده باشد؟

در آنجا انسان‌هایی نیز خواهند بود که هرگز از عیسی نشنیدند و پیش از زمان او زیستند. اینکه عیسی با آنان چگونه رفتار می‌کند، می‌توانم با خیال آسوده به فیض و عدالت الهی او واگذارم. اما کسانی که از او شنیدند، ولی گمان کردند که همه این‌ها بی‌اهمیت یا افسانه است – سرانجام آنان خوب نخواهد بود.

این پادشاه هر قدر هم پرفیض باشد، هیچ‌کس را مجبور نخواهد کرد که او را خدمت کند. وقتی کتاب مقدس از دوزخ سخن می‌گوید، از جایی سخن می‌گوید که در آن لازم نیست این پادشاه را خدمت کرد. اما پادشاه کسی معمولی نیست. او الف و یا، آغاز و پایان است. او کانون همه هستی است. همه هستی نیکو. جدا از او هستی هرگز نیکو نخواهد بود. از این رو، هر که می‌تواند، امروز انتخاب خود را بکند.

زیرا خداوند داور ماست، خداوند رهبر ما، خداوند پادشاه ما. او ما را نجات خواهد داد.

اشعیا 33:22

فرمانروایی او بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود، و صلح را بر تخت داوود و در پادشاهی‌اش پایانی نیست؛ او آن را استوار بنیان می‌نهد و با انصاف و عدالت پشتیبانی می‌کند، از اکنون تا ابد. غیرت خداوند لشکرها این را به انجام خواهد رساند.

اشعیا 9:7

مزامیر 36:6؛ 76:8؛ 89:14؛ جامعہ 12:14؛ اشعیا 5:16؛ 9:7؛ دانیال 7:10، 22؛
ملاکی 3:5؛ متی 12:36؛ 46-25:31؛ لوقا 20:47؛ یوحنا 30-5:22؛ رومیان 2:5؛
12-14:10؛ دوم تسالونیکیان 2:12؛ عبرانیان 9:27؛ اول پطرس 4:17؛ مکاشفہ
15-20:11.

36 پادشاهی جاودانی

عیسی فرمان می‌راند! همهٔ پیروان عیسی بر این تکیه می‌کنند. اما این فرمانروایی چگونه است؟ جهان و روند آن، آنچه حکومت‌ها می‌کنند، رفتارشان با یکدیگر، آزار مسیحیان، همهٔ این‌ها ادامه دارد. آیا او هم‌اکنون فرمان می‌راند یا تازه زمانی که آمده باشد؟

دخالت خدا در جهان ما را می‌توان با این عبارت فهمید: **هم‌اکنون - هنوز نه**. به عبارت دیگر: تاس‌ها ریخته شده است. پیروزی جلجتا D-Day است، روز تعیین سرنوشت. این نامی است برای روزی که در 6 ژوئن 1944 متفقین در نورماندی پیاده شدند. آن **آغاز پایان** رایش سوم بود. عیسی نجات خدا را برای انسان‌ها و آفرینش در آن جمعهٔ مصلوب شدن در اورشلیم به انجام رساند. این آغاز پایان این جهان گذرا، زخمی و فانی است. و نیز پایان قدرت‌های تاریکی دشمن زندگی. قدرت‌های تاریک، فرشتگان سقوط کرده و دیوها هنوز انسان‌ها را می‌فریبند و به بردگی می‌کشند و هر جا بتوانند مانع نجاتشان می‌شوند.

رهایی به‌تمامی بر انسان‌ها و آفرینش تحقق خواهد یافت، آنگاه که مسیح بازگردد. اکنون هنوز در دورانی میانی زندگی می‌کنیم. میان D-Day و V-Day. روز Victory Day، یعنی روز پیروزی، فرا خواهد رسید، آنگاه که بر همهٔ دشمنی‌ها غلبه شده باشد. آنگاه که پیروزی خدا حرف آخر را بزند.

عیسی، پادشاه مسیحایی، اکنون در میان قوم خود فرمان می‌راند. او بر همهٔ انسان‌ها نیز قدرت می‌داشت. بر سیاست جهانی. اما هدف او این نیست که فرمانروایی جهان را، **آن‌گونه که اکنون هست**، به دست گیرد. او می‌خواهد انسان‌هایی را به دست آورد که او را بشناسند و به رسمیت بشناسند.

با آمدن او که برای همهٔ انسان‌ها دیدنی است، فرمانروایی جهانی نو آغاز می‌شود. همهٔ کسانی که او را حرمت می‌نهند و برای حکومت او آماده‌اند، در آن حضور دارند. همهٔ امپراتوری‌های جهان از میان می‌روند، اما پادشاهی او تا ابد می‌ماند.

وقتی او بیاید، جهانی نو، دورانی نو آغاز می‌شود. اینکه آیا فرایندی از بازسازی خواهد بود یا گذاری بنیادین و کوتاه از کهنه به نو، هنوز نمی‌دانیم. وعده‌های امیدبخشی که در روزهای تاریک انسان‌ها را دلگرم کرده‌اند، تحقق خواهند یافت:

«زیرا کودکی زاده شده است، پادشاه آینده به ما بخشیده شده است! و این است نام‌های افتخاری که به او داده می‌شود: فرمانروای دوراندیش، پهلوان نیرومند، پدر جاودان، سرور سلامتی.

قدرت او دامنه‌دار خواهد بود و صلی پایدار برقرار خواهد شد. او بر تخت داوود فرمان خواهد راند و فرمانروایی او تا ابد پابرجا خواهد ماند، زیرا او به احکام خدا وفادار است. خداوند، فرمانروای جهان، چنین مقرر کرده است و آن را به انجام خواهد رساند.»

تخت داوود دوباره صاحب دارد! با اسارت بابل، جانشینی پادشاهی پایان یافته بود. در اسرائیل نه تختی بود و نه پادشاهی. اما این وعده به داوود پادشاه وجود داشت:

«نسل تو را که از صلب تو بیرون آید، پس از تو برخوادم انگیخت و پادشاهی او را استوار خواهم ساخت. او خانه‌ای برای نام من بنا خواهد کرد؛ و من تخت پادشاهی او را تا ابد استوار خواهم ساخت. من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود!»

برای آن دوازده تن، یعنی رسولان، با صعود مسیح موعود روشن شد که اکنون **تخت داوود** را عیسی، آن سرور جاودان، به دست گرفته است. خدا او را خداوند و مسیح گردانیده است. عهد خدا با داوود تحقق یافته است. برای اسرائیل. همه چیز هنوز در اورشلیم و اسرائیل رخ می‌دهد. فیض‌های مطمئن داوود انتظارات بجای این قوم‌اند. اما رویدادی شگفت رخ می‌دهد. تخت داوود اکنون دیگر در اورشلیم زمینی نیست. تخت در دل همه هستی است، نزد خدا. دیگر پادشاهی‌ای **زمینی** در مرزهای اسرائیلی بزرگ نیست. رسولان، و نیز پولس، درمی‌یابند که سخن بر سر

پادشاهی ای آسمانی است. پادشاهی ای که نه فقط از آن اسرائیل، بلکه از آن تمام جهان است.

نخست زمینی می آید، سپس آسمانی. دومی بزرگتر و پر جلال تر است. اورشلیمی آسمانی بر زمینی نو وطن همه ایمانداران خواهد شد. این است جوهره پادشاهی جاودانی عیسی، پسر داوود. در اینجا دایره در تحقق غیرمنتظره و دیگرگونه وعده داوود بسته می شود.

این پادشاهی جهان شمول عیسی را در ابعاد تصورناپذیرش هنوز نمی توانیم ببینیم یا تجربه کنیم. اما روزی چنین خواهد شد. آنگاه که زمان او فرا رسد. پس آنچه هم اکنون در ایمان، با چشمان دل، بازمی شناسیم این است: عیسی، که در زندگی زمینی به عنوان انسان در فروتنی زیست. که برای همه مرگ را متحمل شد و تمام تلخی مرگی خشونت بار را همچون قربانی برای گناه ما چشید. برای همه ما. تا بدین سان فیض خدا نصیب تمام آفرینش شود. و از این رو، چون او کار ناممکن را کرد، گذاشت مصلوبش کنند و مرد، اکنون به جلال و حرمت خدا آراسته است، آری با تاج گل پیروزی جلال تاج گذاری شده است.

با این پسر داوود گاه شماری کهن پایان یافته است. ما از پادشاه خود به سوی پادشاهی جاودانی اش پیروی می کنیم، جایی که ماجراهای تازه در انتظار ماست.

او به وی قدرت و جلال و فرمانروایی بخشید، و انسان ها از همه امت ها و قوم ها و زبان ها خود را زیر فرمان او نهادند. قدرت او جاودانی و زوال ناپذیر است؛ فرمانروایی او هرگز پایان نخواهد یافت.

دانیال 7:14

آنگاه خداوند بر همه قوم های زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز تنها او خدا خواهد بود؛ قوم ها تنها نزد او دعا خواهند کرد.

زکریا 14:9

و صداهایی بلند در آسمان طنین افکند که ندا می دادند: پادشاهی جهان اکنون به تمامی از آن خداوند ما و مسیح موعود اوست، و او تا ابدالابد فرمان خواهد

راندا!

مکاشفه 11:15

مزامیر 22:28؛ 45:6؛ 13-145:12؛ اشعیا 9:7؛ دانیال 2:44؛ 4:3؛ 7:27؛ متی 6:10؛ 25:34؛ لوقا 1:33؛ اعمال رسولان 2:30؛ رومیان 14:9؛ اول قرنتیان 15:24؛ افسسیان 5:5؛ اول تسالونیکیان 2:12؛ دوم تیموتائوس 4:1، 18؛ مکاشفه 22:5؛ 12:10؛ 11:15.

37 فیض و عطای پادشاه

واژه فیض در زبان روزمره ما تقریباً به کار نمی‌رود. ما و نظام حقوقی‌مان بر حق پافشاری می‌کنیم. فیض یعنی بر حق خود پافشاری نکردن. می‌خواهیم بفهمیم فیض و عطا در دوران باستان، در زمان عیسی و رسولان، چه معنایی داشت.

برای فیض و عطا واژه‌های گوناگونی هست. اما واژه کانونی در عهد جدید واژه یونانی **cháris** است. این واژه گستره معنایی وسیعی دارد: لطف، عنایت، نیک‌خواهی و مراقبتِ پرمهر، و نیز نشان دادن این لطف و مراقبت، مثلاً کار پرفیض یا، با پیوند دو واژه، **عطای فیض**. هدایای نیکوکاران کارهای **cháris** هستند.

در دوران باستان، فیض یا عطا کارکردی داشت که در همه لایه‌های اجتماعی جامعه نفوذ می‌کرد. مبادله هدایا یا لطف‌ها هرگز بی‌نیت پنهان انجام نمی‌شد. اگر کسی برای گسترش کسب‌وکارش به پول نیاز داشت، بهای آن تنها بهره نبود. لطف از بالای یک حامی، تعهدی متقابل اما ناگفته پدید می‌آورد. این لطف هر دریافت‌کننده فیض یا عطایی را که حقی بر آن نداشت، در رابطه بخشنده و گیرنده قرار می‌داد. شاید گیرنده هرگز نمی‌توانست عطایی هم‌ارزش بازگرداند، اما دست‌کم می‌توانست هرگاه فرصتی پیش آید، رأی خود را به او بدهد. آری، «نظام» دوسویه فیض و عطا به‌شدت فاسد بود. با هدیه، آدم‌ها را برای منافع خود می‌خریدند. و همه این را می‌دانستند.

بار دیگر برای ما امروز: فیض عطایی بود که کسی می‌توانست با اختیار کامل ببخشد. اما گیرنده با آن تعهدی بر گردن می‌گرفت. بخشنده این را می‌دانست و سپس می‌توانست ببیند که چه زمانی وقت مناسب است تا جبرانی مطالبه کند. با فیض یا عطا نوعی رابطه وابستگی پدید می‌آمد. امروز هم اندکی هنوز چنین است. اگر هدیه‌ای بگیریم، آن هم هدیه‌ای ویژه، در نخستین فرصت چیزی در عوض هدیه می‌دهیم. به هر حال تعهدی را در خود حس می‌کنیم.

اکنون به عیسی بپردازیم. پولس دربارهٔ او این سخن درک‌ناپذیر را می‌گوید:

شما می‌دانید که فیض عیسی مسیح، خداوند ما، در چه نمایان شد: او که دولت‌مند بود، فقیر شد تا شما از فقر او دولت‌مند شوید.

عیسی، پادشاه کیهان، که همه‌چیز را به هستی فرا خواند و همه‌چیز از آن اوست، دو کار بحث‌برانگیز می‌کند: او به همه می‌بخشد. بی‌تبعیض. و با گشاده‌دستی بی‌حساب می‌بخشد. این با فرهنگ آن زمان سازگار نبود. با فرهنگ امروز نیز نه. خود فقیر شدن و همه‌چیز را بخشیدن تا دیگران ثروتمند شوند. اینکه این را به ما بدهد، این است فیض. ناسزاوار. فقر ما دل او را به رحم آورد.

معنای فیض در دوران باستان نزد عیسی پادشاه نیز معنایی دارد. او با عطای خود می‌خواهد رابطه‌ای پدید آورد. درست همین را با فیض خود بیان می‌کند. همنشینی‌ای بی‌اجبار. همنشینی‌ای که در آن ما نیز چیزی باز می‌گردانیم. این بسیار کمتر از آن است که دریافت کرده‌ایم. اما دل ما، زندگی ما، باید از آن او باشد. رأی ما باید به او برسد. در جهانی که هنوز بیشترش او را رد می‌کند.

عطای فیض او چیزهای بسیاری برای ما می‌آورد. او می‌خواست ما را ثروتمند کند و چنین هم شد. اینجا تنها بخش کوچکی از آنچه به ما بخشیده شد و به هر کسی بخشیده می‌شود که این پادشاه را بپذیرد: بخشش، تهرئه، رستگاری، حیات جاودانی، رهایی، تقدیس و آزادی.

پاسخ ما این است که نمی‌توانیم جز این کنیم که زندگی خود را به او بسپاریم. آن را وقف او کنیم. هر روز از نو.

واژهٔ عطای فیض در عهد جدید - این فقط برای تکمیل گفته می‌شود - برای توصیف توانایی‌هایی در کلیسا به کار می‌رود که روح‌القدس می‌بخشد. عطایای فراطبیعی مانند تعلیم، شفاهای، نبوت‌ها و سخن گفتن به زبان‌ها، معجزه‌ها و تشخیص ارواح. این عطایا بخشیده شده‌اند تا برای ملکوت خدا به کار روند.

زیرا فیض نجات‌بخش خدا آشکار شده است، و از آن همهٔ انسان‌هاست.

تیتوس 2:11

یوحنا 1:14، 16-17؛ رومیان 3:24؛ 15:5-16؛ 23:6؛ 1:12-3؛ 29:11؛ اول
قرننتیان 4:11-12؛ دوم قرننتیان 1:6؛ 9:8؛ افسسیان 5:2؛ دوم تیموتائوس 9:1؛
تیتوس 11:2؛ 7:3؛ عبرانیان 9:2.

38 عروس پادشاه

پادشاهی چنین، که همه چیز را دارد و بر همه چیز فرمان می راند، به چه کسی علاقه دارد؟ چه چیزی می تواند دل او را بکشد؟ چه کسی می تواند چیزی به او بدهد؟ چه چیزی می تواند برای او چنان جذاب و دوست داشتنی باشد که برخیزد تا آن را از آن خود کند؟

کتاب مقدس خدا را داماد توصیف می کند. این شگفت آور است، زیرا فرض این است که او آرزوی عروسی داشته است. خدا به عنوان داماد نشان می دهد که نمی خواهد تنها باشد، بلکه در جست و جوی همدمی است.

او خود مرد و زن را به صورت خود آفرید. قرار بود هر دو یک تن شوند و یگانگی ای جدایی ناپذیر و همدمی عاشقانه ای پدید آورند. و ما انسان ها این را چنین تجربه می کنیم، نه همه، اما بسیاری. و بدین سان می توانیم جسارت کنیم و از آن نتیجه ای درباره رابطه خدا با همسرش بگیریم. در عهد کهن، خدا، یهوه، با اسرائیل پیوند زناشویی بست. عروس یک شخص نیست، بلکه مجموعه اشخاص بسیار است.

در عهد نو، عروس یک قوم واحد نیست. عروس اکنون جماعتی است از همه قوم ها و ملت ها. محبوب، برخلاف داماد، یک شخص نیست. عروس استعاره ای است برای همه پیروان عیسی. و همچنین برای همه ایماندارانی که پیش از آمدن عیسی زیستند. یعنی کل انبوه گردآمده همه انسان هایی که عیسی، پادشاه و داماد، را دوست دارند. کدام مقایسه می تواند محبت را بهتر از این مقایسه عروس و داماد بیان کند؟

او برای آنکه این عروس را از آن خود کند، برای آنکه دل او را به دست آورد، محبتش را ثابت کرده است. او خود را برای او فدا کرد، تا مرگ بر صلیب جلجتا. هیچ جای شکی باقی نگذاشت که آیا جدی است. او به هر قیمتی او را می خواست، به بهای جان خود.

پادشاه چه چیز ما را اینقدر جذاب می‌یابد؟ پادشاهان در دوران باستان با هم‌شأنان خود ازدواج می‌کردند. امروز هم چنین است. اما استثنایا هستند که شگفت‌انگیزند. وقتی پادشاهی زنی ساده یا حتی کنیزی را به همسری می‌گیرد. ما دوست داشتنی نبودیم. ما به خدا و پسرش علاقه‌ای نداشتیم. ما مانند دشمنان خدا رفتار کردیم. داستان ما درک‌ناپذیر است. او در ما چیزی دید که ارزش داشت برایش بمیرد. بمیرد با این خطر که ما محبت او را پاسخ ندهیم و آن را رد کنیم.

بسیاری امروز هم‌اکنون به این عروس تعلق دارند. اما او هنوز منتظر بسیاری است. او به‌راستی دامادی و شوهری نمونه است. او از عروسش مراقبت می‌کند. مانند غلامی رفتار می‌کند و او را می‌شوید تا پاک و کامل باشد. این زبان تصویری روشن می‌کند که این رابطه عاشقانه واقعی است و واقعی خواهد ماند. این رابطه چنان نزدیک است که همانند آدم و حوا در آغاز، مسیح و کلیسا نیز یک تن‌اند. او سر است که محبت می‌کند و رسیدگی می‌کند، و کلیسا بدن است، بدن او (پیکر). با هم یک انسان را تشکیل می‌دهند. این بدن همان چیزی است که مسیح کم داشت و اکنون او را برای همیشه کامل می‌سازد. همه این‌ها زبان تصویری است، اما لبّ مطلب را بیان می‌کند که محبت مسیح چقدر بزرگ، چقدر عمیق و راستین و پرعزم است. دوست داشتن چنین دامادی، خود را نزد او در امان دانستن، نمی‌تواند دشوار باشد.

عروس روزی، وقتی جشن آغاز شود، جامه عروسی‌اش را خواهد پوشید. جالب است که این جامه از کارهای نیکی خواهد بود که مسیحیان در زندگی‌شان انجام داده‌اند. پس این جامه در دست دوخت است و همه در آن سهم دارند.

از سرود عروسی پادشاه در مزمور 45:

دلم از سخنان نیکو به جوش آمده است! آری، کارهای خود را به پادشاه تقدیم می‌کنم.

و پادشاه مشتاق زیبایی تو خواهد بود، زیرا او خداوند توست: پس او را تعظیم کن!

مزامیر 1:45، 11

مزامیر 45؛ اشعیا 61:10؛ 62:5؛ متی 12-22:2؛ مرقس 20-2:19؛ یوحنا 3:29؛
دوم قرن‌تیاں 11:2؛ افسسیان 19-3:18؛ 30-5:25؛ مکاشفہ 9-19:7؛ 21:2، 9،
17.

39 جشن عروسی پادشاه

من عروسی‌ها را دوست دارم. به‌ویژه در بهار و تابستان، وقتی هوا گرم است. وقتی حال و هوا سرمست است و شادی هوای شامگاه را پر می‌کند. به‌ویژه وقتی فقط یک مهمانم که تنها باید جشن بگیرد، بخورد، بنوشد، گپ بزند و بخندد. عروس و داماد مدت‌ها در آرزوی این روز بوده‌اند. وقتی فرا می‌رسد، از آن‌همه زیبایی زود به پایان می‌رسد. آدم دوست دارد آن را نگه دارد، جشن را ادامه دهد و فقط از خاطره‌اش لذت نبرد.

پادشاهی که تاکنون بسیار درباره‌اش شنیده‌ایم، او نیز در انتظار جشن عروسی است. و به همان اندازه که پادشاه بزرگ و پرجلال است، عروسی نیز بزرگ و پرجلال خواهد بود. به‌راستی جشنی کیهانی. آسمان نفس را در سینه حبس می‌کند، وقتی پادشاه عروس خود را می‌پذیرد. همه عروسی‌های (سلطنتی) را که تاکنون دیده‌اید یا در تلویزیون تماشا کرده‌اید، فراموش کنید. حتی عروسی آراگورن و آرون را در دژ کوهستانی میناس تیریت. این عروسی در صحنه‌ای از فیلم نمایش داده می‌شود که برای من فراموش‌نشده است. آن صحنه وقتی به آینده می‌اندیشم، اندکی الهام‌بخش است.

آری، اینجا ژرف‌ترین احساس را باید انتظار داشت. اینجا آتش محبت شعله‌ور است. اینجا هر دو جهان پیرامون خود را فراموش می‌کنند. زیرا اکنون سرانجام فرا رسیده است، آن جشن. انتظار به پایان رسیده است.

شرط این عروسی این خواهد بود که آن قادر مطلق فرمانروایی جهانی را به دست گرفته باشد. همه دشمنی‌ها پایان یافته است. هیچ چیز هرگز نخواهد توانست این عروسی را برهم زند یا به خطر اندازد. زمان و مکان ضیافت عروسی را می‌توان آزادانه برگزید. هیچ مکانی بیش از حد گران نیست. نه، هیچ چیز به اندازه کافی خوب نخواهد بود.

بیا بید جشنی شاد را تصور کنیم، مهمانی‌ای با میلیاردها نفر که سرخوشانه جشن می‌گیرند. بی‌آنکه خسته شوند. از من نپرسید که این چگونه ممکن خواهد بود. فکرم را درگیر این نمی‌کنم. آن که دعوت می‌کند، قادر مطلق است، آفریننده همه چیزها. در این جشن خواهیم دید که او مبتکر شادی، جشن و هلهله است.



زمینِ نوشده محل جشن خواهد بود. با همه زیبایی‌اش، آن‌گونه که هم‌اکنون آن را می‌شناسیم. اما اکنون به کلی نوسازی و بازسازی شده. نوگشته. سپس زیباتر شده، زیرا ما برای او این قدر ارزش داریم. او مکان این جشن را آماده می‌کند. او همه چیز را پاک می‌کند و همه چیز را می‌آراید، به شیوه خود، که در آن محبتش دیدنی می‌شود.

کتاب مقدس این جشن آینده را بیش از یک بار توصیف می‌کند. توجهم جلب شد که نتوانستم پایانی برای این جشن بیابم. مسلم است که این جشن پس از یک روز یا، چنان‌که در خاورمیانه رسم است، پس از یک هفته به پایان نمی‌رسد. آنگاه زمان دیگر مهم نیست.

عیسی در مقایسه‌ای دیگر از این جشن عروسی سخن می‌گوید. بسیاری دعوت شده‌اند. اما جامه عروسی لازم است. بی آن آدم زود به چشم می‌آید و بیرون انداخته می‌شود. چگونه می‌توان جامه عروسی به دست آورد؟ سخنی از کتاب مقدس به معنای تصویری می‌گوید: «آنان - مهمانان جشن - جامه‌های خود را شسته و در خون بره سفید کرده‌اند.»

جامه ما، که منظور از آن به‌طور تصویری تمام زندگی ماست، در جاهایی بسیار آلوده است، نامناسب برای نور و جلال جشن عروسی پادشاه. اما او برای ما مرد تا از گناهانمان رها شویم. تا ما را پاک کند، همان‌گونه که خودش پاک است. عروس و داماد در سفیدی درخشان می‌درخشند. در این جشن هیچ چیز گذشته تاریک و مشکوک ما را به یاد نمی‌آورد. فقط نشان زخم‌های داماد، بر دست‌ها و پاها و پهلویش. این گواهان محبت او یادگاری جاودان می‌مانند.

راست این است که پادشاه امروز و هم‌اکنون به‌راستی هنوز به جشن عروسی آینده دعوت می‌کند. او مردمانش را فرستاده است تا دعوت کنند. آن هم همه را، بی‌هیچ امتیاز و برتری‌ای. همه را، فقیران و ثروتمندان، نیرومندان و ضعیفان، تنهاییان و معاشرتی‌ها، بیماران، گناهکاران، ناامیدان، فراموش‌شدگان، کسانی که به زندگی خود باز نمی‌نگرند و هیچ یا اندکی خوبی در آن نمی‌یابند.

همان‌گونه که مردی جوان با دختر محبوبش پیوند می‌بندد، آفریننده تو نیز برای همیشه با تو پیوند خواهد بست. همان‌گونه که داماد از عروس خود شادمان است، خدای تو نیز از تو شادمان خواهد بود.

اشعیا 62:5

اشعیا 61:10؛ 62:5؛ متی 12:22-12؛ دوم قرنتیان 11:2؛ افسسیان 5:25-30؛ مکاشفه 19:7-9؛ 21:2، 9، 17.

(سرود به زبان اصلی آلمانی)

You're my friend

And You are my brother

Even though You are a King
I love You more than any other
So much more than anything
Du bist mein Freund
Und Du bist mein Bruder
Obwohl Du ein König bist
Ich liebe Dich mehr als jeden anderen
So viel mehr als alles andere
Du, o Herr, bist mein Freund und Bruder, du mein
König und mein Gott!
Dich begehre ich mehr als alles, so viel mehr als
höchstes Gut.

40 آنان بر زمین فرمانروایی خواهند کرد

در این کتاب سخن از پادشاه پادشاهان بود. نه نخست از ما انسان‌ها. اما این دو را به‌سختی می‌توان از هم جدا کرد. آغاز کتاب را به یاد دارید؟ آری، خدا انسان‌ها را به صورت خود آفرید تا بر زمین فرمانروایی کنند. اما همه این‌ها به‌کلی شکست خورد. امروز نیز هنوز. پادشاه حقیقی آمد تا ما را از ویرانه‌ها، خرده‌شکسته‌ها و خاک برخیزاند. و ما را از نو به‌عنوان پادشاه برگمارد. این باورنکردنی است، اما راست است. خدا با ما به هدف خود می‌رسد. با همه کسانی که نزد او می‌آیند. که درمی‌یابند به بخشش، نجات و شفا نیاز دارند.

خدا می‌خواهد ما را به‌عنوان پادشاهانش با پادشاه پادشاهان، پسرش، گرد هم آورد. این برای او بهایی گزاف ارزید:

... و از عیسی مسیح، شاهد امین بر حقیقت، که نخستین کسی است که از مردگان برخاست و اکنون بر همه پادشاهان زمین فرمان می‌راند.

به او که ما را دوست می‌دارد و با خون خود ما را از گناهانمان رهایی داده است، به او که ما را هم فرمانروایان، پادشاهانی در پادشاهی خود و کاهنانی برای خدا و پدر خود ساخته است،

جلال و قدرت تا ابدالابد از آن اوست.

بدین‌سان اقرارکنندگان به عیسی، به رهبری پادشاه خود، به ابدیت خواهند رفت. شگفت‌زده خواهند شد. بهتر، غنی‌تر و پرسعادت‌تر از آن است که در رؤیا می‌دیدند. پیروی از عیسی ارزشش را داشت. وفاداری و سرسپردگی آنان پاداش می‌گیرد. با این حال: سعادت جاودانی آنان ناسزاوار است و ناسزاوار می‌ماند. این سعادت برای همه گشوده است.

اما پیش از آنکه به پایان برسیم، این نکته نیز: پیروان عیسی هم‌اکنون پادشاه و کاهن‌اند! اما چگونه فرمانروایی می‌کنند؟ آیا بر رویدادهای جهان نفوذ دارند؟ یا

باید بکوشند چنین کنند؟

برای زندگی شخصی آنان این سخن شگفت صادق است که آنان در زندگی خود، در زندگی شخصی‌شان، چون پادشاهان فرمانروایی می‌کنند. گناه دشمن است. گناه همچون نیرویی ویرانگر که به هر زندگی چنگ می‌اندازد تا آن را تصاحب کند، از خدا جدا سازد، سنگین‌بار کند. اما این قدرت به واسطهٔ مرگ و رستاخیز پادشاهی که از آن اوییم، شکسته شده است. گناه لازم نیست بر ما فرمان براند؛ ما می‌توانیم و باید بر آن چیره شویم، فضا و امکان را از آن بگیریم، نگذاریم رشد کند. روح خدا نیروی زنده در ماست.

اگر این کار ثمر دهد، آنگاه بر محیط پیرامون ما نفوذ و تأثیری دارد. ما به‌عنوان پادشاه قدرت سیاسی به دست نمی‌گیریم. اما هر جا بی‌عدالتی رخ دهد، آن را همان‌گونه که هست بیان می‌کنیم. و هر جا امکانش باشد، جلوی آن را می‌گیریم. ما در کنار فراموش‌شدگان و ستم‌دیدگان، گرسنگان و ناامیدان می‌ایستیم، همان‌گونه که مسیح موعود در زندگی خود کرد.

ما به‌عنوان کاهنان پادشاهانه به شکلی بر جهان و رویدادهای آن نفوذ داریم که می‌توان آن را توطئه نامید. یک دسیسهٔ پنهانی! یک توطئهٔ بی‌خسونت. نه برای براندازی، بلکه برای کامیابی و برای عقب راندن بی‌عدالتی، گرسنگی و خشکسالی در جهان. مسیحیان می‌توانند برای این و بر ضد آن نزد پادشاهشان شفاعت کنند. دعا و شفاعت نوعی فرمانروایی است که نادیدنی است، اما آنجا دیدنی می‌شود که پادشاه دعا را اجابت کند. هر که در این تمرین کند، در برنامهٔ آموزشی برای آینده است، آنگاه که عیسی و ما با او فرمانروایی خواهیم کرد.

پیروان عیسی کاهنانی مسح‌شده نیز هستند. فراخوانده برای برکت دادن. به‌عنوان کاهنان پادشاهانه. آنان برکت خدا را به جهان می‌آورند. برای همهٔ انسان‌ها. آنان به نام پادشاه برکت می‌دهند و نام او را در دعا بر انسان‌ها می‌نهند. آنان نه تنها با دیگران و دربارهٔ دیگران سخن نیکو می‌گویند، بلکه فیض خدا را بر آنان می‌آورند. نیز بر حیوانات، بر خانه‌ها، بر خانواده‌ها، بر حکومت‌ها. خلاصه بر هر آنچه به

فیض و برکت نیاز دارد. حضور خدا می‌تواند با برکت دادن واقعی، تجربه‌پذیر و دیدنی شود. در محبت، قدوسیت، شفا، کامیابی، نجات و رهایی.

اما دعا و شفاعت و برکت دادن بهانه‌ای نیست برای اینکه آنجا که ممکن و لازم است، فعالانه و با تلاش در محل در برابر بی‌عدالتی و تبعیض نایستیم.

و به هیچ وجه در کاری که از تاریکی برمی‌آید و از این رو ثمرهٔ نیکو به بار نمی‌آورد شریک نشوید. بلکه چنین کاری را رسوا کنید!

افسسیان 5:11

رومیان 5:17؛ اول تیموتائوس 7-2:1؛ دوم تیموتائوس 2:12؛ اول پطرس 2:5-9؛ مکاشفه 7-1:5؛ 10-5:9؛ 22:5.

و در پایان باز دربارهٔ عیسی، پادشاه: او نایب‌السلطنهٔ خدا برای انسان‌هاست.

عیسی به‌عنوان پادشاه یهودیان زاده شد؛ متی 2:2.

عیسی ملکوت خدا را اعلام کرد؛ متی 17:4، 23؛ 12:28.

عیسی ادعای فرمانروایی خود را بر جهان دیدنی و نادیدنی نشان داد، هرچند هنوز آن را به‌طور نهایی تحقق نبخشید؛ متی 12:28؛ لوقا 19:38؛ یوحنا 1:49؛ اما همچنین: 6:15.

عیسی بر کلیسای خود فرمان می‌راند و آن را برای خدمت توانا می‌سازد؛ متی 28:18؛ افسسیان 19-1:22.

عیسی پادشاهی داوود را دوباره برپا می‌کند؛ اعمال رسولان 15:15-17؛ عاموس 12-9:11.

عیسی همچون پادشاه پیروزمند و جهان‌شمول بازمی‌گردد؛ اول قرن‌تپان 15:25.

او همهٔ قدرت را دارد (متی 28:18)؛ بر پادشاهی‌ای نادیدنی و روحانی فرمان می‌راند (یوحنا 36:18-37) و بعدها به‌طور دیدنی بر تمام زمین فرمان خواهد

راند: مزامیر 66:4؛ 19-72:16؛ اشعیا 2:2؛ دانیال 7:13، 14، 18، 22، 27؛
عبرانیان 10:13؛ مکاشفه 15:4.

Oh, if there's only one song I can sing, When in His beauty I
see the great King, This shall my song in eternity be, «Oh,
what a wonder that Jesus loves me!»

آه، اگر تنها یک سرود بود که می‌توانستم بسرایم، آنگاه که پادشاه بزرگ را در
زیبایی‌اش می‌بینم، این سرود من تا ابد خواهد بود: «آه، چه شگفتی‌ای که عیسی
مرا دوست دارد!»

کتاب‌های دیگر نویسنده

Und die Toten leben doch (و با این حال مردگان زنده‌اند)، بیل‌فلد، 1992
Seitenwechsel – Von Adam zu Christus (تغییر جبهه – از آدم تا
مسیح)، بیل‌فلد، 2011

Entrückung, Himmel, Ewigkeit – Ein neuer Blick auf alte
Themen (ربوده شدن، آسمان، ابدیت – نگاهی تازه به موضوعاتی کهن)،
نورنبرگ، 2015

Gottes Lamm, Golgota und die Ewigkeit (بره خدا، جلجتا و ابدیت)،
ووپرتال، 2015

Fantastische Himmelwelt, Lehre und Leben der
Himmelwelt im Epheserbrief (جهان آسمانی شگفت‌انگیز، تعلیم و
زندگی جهان آسمانی در نامه به افسسیان)، نورنبرگ، 2016

Gott spricht, Eine erklärende Übertragung der allgemeinen
Briefe und der Offenbarung (خدا سخن می‌گوید، برگردانی توضیحی از
نامه‌های عمومی و مکاشفه)، زولتسبرگ، 2017

Epheser, nacherzählt, erklärt für heute (نامه پولس به افسسیان، بازگفته، شرح داده، برای امروز)، زولتسبرگ، 2018

God's good Gospel, Gottes gutes Evangelium (انجیل نیکوی خدا)، زولتسبرگ، 2019

Markus, nacherzählt, erklärt für heute (انجیل به روایت مرقس، بازگفته، شرح داده، برای امروز)، زولتسبرگ، 2019

Galater, nacherzählt, erklärt für heute (نامه پولس به غلاطیان، بازگفته، شرح داده، برای امروز)، زولتسبرگ، 2020

Die Briefe des Johannes, nacherzählt, erklärt für heute (نامه‌های یوحنا، بازگفته، شرح داده، برای امروز)، زولتسبرگ، 2020

Frauen, vergebt uns! – Die Rolle von Frau und Mann (ای زنان، ما را ببخشید! – درباره نقش زن و مرد)، زولتسبرگ، 2020

Frauen, vergebt uns! – Mann und Frau in Ehe und Gemeinde, Kurzversion (ای زنان، ما را ببخشید! – مرد و زن در ازدواج و کلیسا، نسخه کوتاه)، آگسبورگ، 2022

متن‌های دیگر در: www.hans-joerg-ronsdorf.de

این کتاب‌ها نزد نویسندگان یا در کتاب‌فروشی‌ها (به زبان آلمانی) موجودند، بسیاری از آن‌ها نیز به صورت کتاب الکترونیکی در آمازون.

929643 08376 یا hj-ronsdorf@t-online.de